



A T I Y E H N O

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

۵۴۱

Sunday \ 23 August \ 2026
Vol.11\30,000RIs\No.541

یکشنبه / ۱ شهریور ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم / شماره ۵۴۱ / ۳۰۰۰ ریال

ویرتین

کیف پول ایران؛ آزمون بزرگ نظام پرداخت

ابزار جدید بانک مرکزی، تنها یک سرویس انتقال پول نیست بلکه تلاشی برای بازتعریف بانکداری روزمره و تغییر رفتار مالی میلیون‌ها ایرانی محسوب می‌شود

یادداشت



علیرضا کریمی

کارشناس حوزه نفت، گاز و پتروشیمی

اصلاح قیمت‌گذاری بدون فشار معیشتی

بازار بنزین در شرایط کنونی اقتصاد کشور، دیگر عرصه‌ای نیست که بتوان آن را با یک تصمیم ساده و...

۳ ضلع اصلاحات در تأمین اجتماعی

• سازمان تأمین اجتماعی با تمرکز بر فناوری، منابع پایدار و گسترش پوشش بیمه‌ای، اصلاحات خود را برای ارتقای کارآمدی و عدالت اجتماعی پیش می‌برد

۲

دارایی‌های صندوق‌ها نیازمند حکمرانی تازه

تنوع‌داری و جریان نقدی، نجات تأمین اجتماعی را مشروط به استقلال در تصمیم‌گیری کرده است

۴

رهایی تأمین اجتماعی از بند بوروکراسی کاغذی

این گزارش نشان می‌دهد چگونه عدالت دیجیتال، کرامت شهروندی را در عصر مدرن بازپس می‌گیرد

۳



داستان جلد
COVERSTORY

چگونه جنگ تمر کارگاه‌های کوچک را شکست

تداوم فشارهای ناشی از تجاوز دشمن موجب افت تولید و کاهش نیروی کار در واحدهای کوچک صنعتی شده و زمینه ناپایداری قراردادهای شغلی را در بخش خصوصی فراهم کرده است

صفحه ۶

دیگر خواندنی‌های این شماره: چرا جوانان از کار رسمی فاصله می‌گیرند؟ صفحه ۵ / بنزین ۸۷ هزار تومانی؛ آزمونی که دوام نیاورد صفحه ۸
راهکارهای تجارت ۱۰ میلیارد دلاری با افغانستان صفحه ۱۰ / مکانیسم پلکانی و جهش ناگهانی قبض‌ها صفحه ۱۱



خبر
N
E
W
S

انتصاب در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در احکامی جداگانه، «فاطمه منصوری» را به‌عنوان سرپرست سازمان آموزش فنی‌وحرفه‌ای کشور و «مجید صرفی» را به‌عنوان معاون امور تعاون این وزارتخانه منصوب کرد. منصوری، دانش‌آموخته مهندسی‌وسیاستگذاری،پیش‌تر معاون برنامه‌ریزی‌راهبردی‌وسنجش‌صلاحیت سازمان آموزش فنی‌وحرفه‌ای و مدیر کل آموزش فنی‌وحرفه‌ای استان سمنان بوده است. صرفی نیز دارای دکترای حقوق خصوصی از دانشگاه تهران وعضو هیأت علمی دانشگاه دامغان است و سابقه قضات،وکالت و فعالیت‌های حقوقی و دانشگاهی دارد. همزمان، محمدهادی عسکری،معاون امور فرهنگی واجتماعی وزارت کار، در حکمی «عقیل مختاری» را به‌عنوان سرپرست اداره کل امور ورزش منصوب کرد. مختاری پیش‌تر سرپرست اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی خراسان رضوی و مدیر تعاون این اداره کل بوده است.

انتصاب در سازمان تأمین اجتماعی

غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، در احکامی جداگانه سه انتصاب مدیریتی در این سازمان انجام داد که بر اساس آن، سجاد احمدوند به عنوان سرپرست قائم مقام مدیر عامل، ابوالفضل کول آبادی به عنوان مشاور و سرپرست اداره کل دفتر مدیرعامل و حسین مشیری تبریزی به عنوان سرپرست مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی منصوب‌شدند.احمدوندپیش‌تر معاون توسعه‌مدیریت و منابع انسانی سازمان آموزش فنی‌وحرفه‌ای کشور و رئیس مرکز نوسازی شهرداری تهران بوده است. کول آبادی نیز سابقه مدیریت دفتر ریاست، روابط عمومی و امور بین الملل سازمان آموزش فنی‌وحرفه‌ای و مدیریت حوزه مدیرعامل شرکت شهر سالم تهران را دارد. مشیری تبریزی، دارای دکترای اقتصاد سلامت،پیش‌تر مدیر کل امور بین الملل و مدیر کل امار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی بوده است. محمدی همچنین از خدمات عادل دهدشتی، قائم‌مقام سابق مدیرعامل، مجید سعادت‌ی، مدیر کل سابق دفتر مدیرعامل، و سلیمان پاک‌سرتشت، مدیرعامل سابق مؤسسه‌عالی پژوهش، تقدیر کرد.

استمرار طرح دوشنبه‌ها با مدیران

سازمان تأمین اجتماعی اجرای طرح «دوشنبه‌ها با مدیران تأمین اجتماعی» را با هدف تقویت پاسخگویی مستقیم به بیمه‌شدگان، بازنشست‌گان، مستمری‌بگیران و کارفرمایان ادامه می‌دهد؛ طری‌که بر اساس آن مدیران این سازمان هر هفته با حضور در مرکز ارتباطات و نظارت مردمی، به‌صورت تلفنی به پرسش‌ها و درخواست‌های مخاطبان پاسخ می‌دهند. بر اساس اعلام روابط عمومی سازمان تأمین اجتماعی، این طرح با هدف توسعه ارتباط مستقیم مدیران با مخاطبان و شرکای اجتماعی، ارتقای نظام پاسخگویی، افزایش شفافیت سازمانی و تقویت اعتماد عمومی در چارچوب رویکرد مردم‌محوری اجرا می‌شود. در برنامه دوشنبه‌های شهرپور، مدیران حوزه‌های مختلف سازمان در مرکز تماس ۱۴۲۰ حضور خواهند داشت.

توسعه منطقه‌ای با اصلاح ساختارها

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در سفر به خراسان رضوی، اصلاح تأمین مالی، افزایش بهره‌وری انرژی، توسعه زیرساخت‌ها و تفویض اختیار به استان‌ها را پیگیری کرد

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جریان سفر به خراسان رضوی، بر تغییر الگوی تأمین مالی تولید، اصلاح ساختار صندوق‌های بازنشستگی، کاهش موازی کاری اداری، استفاده از فناوری داخلی برای مدیریت مصرف انرژی و تقویت اختیارات استان‌ها تأکید کرد. احمد میدری در نشست‌های خود در رشتخوار، خواف و منطقه آزاد دوغارون همچنین بر ضرورت پیوند سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی با منافع جوامع محلی تأکید داشت. او تأمین مالی زنجیره‌ای را جایگزینی برای اتکای صرف به تسهیلات نقدی دانست و گفت: منابع باید مستقیماً در مسیر تولید قرار گیرد. میدری همچنین بهره‌برداری از جاده خواف–رشتخوار، اصلاح راندمان چاه‌های کشاورزی و توسعه ظرفیت‌های ترانزیتی شرق کشور را بخشی از روند تقویت زیرساخت و اشتغال منطقه‌ای عنوان کرد.

تأمین مالی در مسیر تولید

میدری در شورای اداری رشتخوار گفت: الگوی سنتی تأمین مالی که عمدتاً بر پرداخت تسهیلات متمرکز است، به‌تنهایی پاسخگوی نیازهای اقتصاد امروز ایران نیست و منابع مالی باید به زنجیره واقعی تولید متصل شود. به گفته او، تأمین مالی زنجیره‌ای با هدف هدایت مستقیم منابع به فعالیت‌های مولد، امکان انحراف اعتبارات به فعالیت‌های غیرمولد را کاهش می‌دهد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی توضیح داد: در این سازوکار، اعتبارات از طریق بورس کالا به حساب فروشندگان مواد اولیه منتقل می‌شود تا منابع در زنجیره تولید گردش کند. این رویکرد، به گفته او، بخشی از اصلاحات مورد نیاز برای افزایش اثر بخشی منابع مالی و حمایت از تولید و اشتغال است. میدری همزمان بر ضرورت اصلاح

توسعه منطقه‌ای با اصلاح ساختارها

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در سفر به خراسان رضوی، اصلاح تأمین مالی، افزایش بهره‌وری انرژی، توسعه زیرساخت‌ها و تفویض اختیار به استان‌ها را پیگیری کرد

ساختارهای صندوق‌های بازنشستگی تأکید کرد. او استمرار بازنشستگی‌های پیش از موعد را یکی از عوامل افزایش فشار بر منابع عمومی دانست و گفت: پایداری صندوق‌ها نیازمند اصلاحات ساختاری و پارامتریک متناسب با شرایط جمعیتی و اقتصادی کشور است. او همچنین با اشاره به افزایش امید به زندگی، بازنگری در میانگین سن بازنشستگی را از موضوعات قابل بررسی در مسیر پایداری صندوق‌ها عنوان کرد. موضوع بیمه رانندگان نیز در این نشست مطرح شد. میدری گفت: سهم ۱۳.۵ درصدی حق بیمه رانندگان از دغدغه‌های این گروه است و راهکارهایی برای تعدیل سهم پرداختی آنان و تأمین بخشی از منابع مورد نیاز از محل عوارض جاده‌ای در کمیسیون‌های تخصصی در حال بررسی است. او همچنین کاهش هزینه‌های رانند و موازی کاری در ساختار اداری را ضروری دانست و هوشمندسازی و هماهنگ‌سازی خدمات دولتی را از الزامات افزایش بهره‌وری عنوان کرد. به گفته میدری، ساختارهای دارای مأموریت‌های مشابه باید با بررسی کارشناسی مورد بازنگری قرار گیرند و امکان هماهنگی یا جمعیت ظرفیت‌های آنها بررسی شود.

فناوری برای کاهش مصرف

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جریان بازدید از سه طرح اصلاح و افزایش راندمان منصوبات چاه‌های کشاورزی در خواف، استفاده از فناوری داخلی برای مدیریت مصرف انرژی و آب را مورد تأکید قرار داد. میدری گفت: اجرای این طرح‌ها می‌تواند مصرف برق چاه‌های کشاورزی را تا ۵۰ درصد کاهش دهد. او افزود با اصلاح الگوی مصرف، کشاورزان می‌توانند بدون پرداخت

هزینه برق، آب بیشتری استحصال کنند و آن را در اختیار بخش‌های متقاضی قرار دهند. او با اشاره به وضعیت چاه‌های کشاورزی کشور گفت: از مجموع حدود ۳۸۰ هزار چاه آب کشاورزی، تنها یک‌سوم دارای کنتور آب هستند و اجرای طرح‌های اصلاح و مدیریت مصرف می‌تواند به استفاده بهینه از منابع آب و کاهش ناترازی انرژی کمک کند. میدری همچنین بر این نکته تأکید کرد که اجرای طرح افزایش راندمان منصوبات چاه‌های کشاورزی بدون صرف ارز خارجی و با استفاده از فناوری داخلی امکان‌پذیر است. بر اساس توضیحات ارائه‌شده در این سفر، اصلاح مصرف می‌تواند هزینه‌های مرتبط با بهره‌برداری از چاه‌ها را نیز کاهش دهد و در عین حال امکان استحصال آب بیشتر را فراهم کند.

زیرساخت و اختیار منطقه‌ای

در بخش دیگری از سفر، جاده خواف–رشتخوار با حضور وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی به بهره‌برداری رسید. تکمیل قطعه دوم این محور با هدف تسهیل تردد، افزایش ایمنی و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی منطقه انجام شده است. میدری در آیین افتتاح این پروژه گفت: مناطق دارای فعالیت‌های اقتصادی، به‌ویژه در حوزه‌های معدن و منابع طبیعی، باید بتوانند از منافع سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده در محدوده خود بهره‌مند شوند. او زیرساخت حمل‌ونقل را یکی از الزامات توسعه منطقه‌ای دانست و گفت: ایجاد جاده می‌تواند هزینه تولید شرکت‌های فعال در منطقه را کاهش دهد و زمینه جذب سرمایه و استفاده بیشتر از نیروی انسانی را فراهم کند. امیر توکلی‌رودی، نماینده مردم خواف و رشتخوار در مجلس، نیز تکمیل این پروژه را حاصل همکاری مجموعه‌های منطقه‌ای و

• یک‌شنبه ۱ شهریور ۱۴۰۵ • شماره ۵۴۱

atiyeno.ir

حمایت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی دانست. او گفت: شرکت فولاد خراسان در اجرای پروژه نقش اصلی داشته و صندوق بیمه اجتماعی کشاورزان، روستاییان و عشایر نیز از سهامداران عمده این شرکت است. به گفته او، مسیر پیشین یکی از محورهای پرتراфіک و پرخطر شهرستان بود و بهره‌برداری از مسیر جدید، تردد ایمن‌تر را برای مردم و وسایل نقلیه فراهم می‌کند. میدری در منطقه آزاد تجاری-صنعتی دوغارون نیز بر فعال سازی ظرفیت‌های شرق کشور، توسعه روابط اقتصادی با همسایگان و اصلاح ساختار اداری تأکید کرد. او گفت: ایران برای توسعه ظرفیت‌های اقتصادی شرق کشور باید از امکان ارتباط با کشورهایی مانند هند، چین، افغانستان و پاکستان استفاده کند و ظرفیت‌های ترانزیتی و تجاری مناطق مرزی را فعال‌تر کند. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ساختار اداری عمودی را یکی از موانع همکاری میان دستگاه‌ها در مناطق مرزی دانست. او با اشاره به حضور ۱۳ دستگاه در مرز، گفت: تصمیم‌گیری درباره نحوه استفاده از ظرفیت‌های هر منطقه باید تا حد امکان به سطوح استانی و محلی نزدیک شود و استانداردهای ملی از مرکز تعیین شود. اما مناطق متناسب با ظرفیت‌های خود امکان تصمیم‌گیری داشته باشند. میدری تفویض اختیار به استان‌ها را از محورهای رویکرد دولت چهاردهم عنوان کرد و گفت ظرفیت‌های محلی زمانی می‌توانند به فرصت اقتصادی تبدیل شوند که اختیار و مسئولیت متناسب با آن نیز در سطح منطقه وجود داشته باشد. او همچنین بر توسعه مشارکت بخش خصوصی و برون‌سپاری بخشی از خدمات تأکید کرد و گفت: وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در حال گسترش استفاده از پیشخوان‌ها و کارگزاری‌ها برای ارائه خدمات است.

۳ ضلع اصلاحات در تأمین اجتماعی

۳ ضلع اصلاحات در تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی با تمرکز بر فناوری، منابع پایدار و گسترش پوشش بیمه‌ای، اصلاحات خود را برای ارتقای کارآمدی و عدالت اجتماعی پیش می‌برد

کارگران، کارفرمایان و بازنشستگان، ارزیابی شود. محمدی با اشاره به اهمیت وصول حق بیمه گفت تحقق نیافتن درآمدهای پیش‌بینی‌شده می‌تواند بر توان سازمان برای ایفای تعهدات اثر بگذارد. او همچنین استفاده از منابع حاصل از استقراض برای تأمین تعهدات را دارای تبعات ملی دانست و بر ضرورت تمرکز بر درآمدهای سالم و پایدار تأکید کرد. در این نشست، آخرین وضعیت وصول حق بیمه و مطالبات معوق کارفرمایان و راهکارهای افزایش وصولی‌ها نیز از سوی مدیران بیمه‌ای سازمان تشریح شد.

پوشش بیمه‌ای کارگران ساختمانی

در ادامه این رویکرد، موضوع بیمه کارگران ساختمانی نیز در جلسه‌ای با حضور سرپرست سازمان، اعضای هیأت‌مدیره، معاونان و مدیران سازمان و نمایندگان کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی بررسی شد. محمدی توسعه پوشش بیمه‌ای این گروه را ضروری دانست و کارگران ساختمانی را از گروه‌های شریف و در عین حال کم‌برخوردار جامعه توصیف کرد. او گفت با وجود مشکلات مربوط به ناترازی و کسری منابع سازمان، باید راهکاری برای گسترش بیمه این قشر با مشارکت نمایندگان صنفی و سازمان تأمین اجتماعی پیدا شود. او تأکید کرد تصمیم‌گیری درباره بیمه کارگران ساختمانی نباید صرفاً بر مبنای ملاحظات کوتاه‌مدت انجام شود، زیرا آثار تصمیمات سازمان به آینده صندوق و نسل‌های بعدی منتقل خواهد شد. از این رو، هر برنامه جدید باید از منطق کارشناسی و پشتوانه مالی برخوردار باشد و منافع کارگران را نیز تضمین کند. بر اساس تصمیم این نشست، کارگروهی تخصصی برای بررسی بیمه کارگران ساختمانی تشکیل خواهد شد تا با حضور نمایندگان این قشر، فرایند پوشش بیمه‌ای، الزامات منابع و سازوکار اجرای آن بررسی شود.

اصلی سازمان و افزایش کیفیت خدمات به بیمه‌شدگان قرار گیرد. سرپرست سازمان همچنین بر استفاده از ظرفیت نوآوری باز، مشارکت ذی‌نفعان و بهره‌گیری از ایده‌های بیرونی تأکید کرد. او گفت: سازمان باید ضمن استفاده از خلاقیت و توان بخش‌های مختلف، چارچوب حکمرانی خود را حفظ کند. محمدی همچنین اقتصاد دیجیتال و کسب‌وکارهای نوین را از حوزه‌هایی دانست که می‌توانند در توسعه بیمه‌پردازی و ایجاد ارزش افزوده نقش داشته باشند. او بر ضرورت توجه به مشاغل پلتفرمی و ایجاد سازوکارهایی برای اتصال میان خدمت‌دهندگان و خدمت‌گیرندگان تأکید کرد و فرار بیمه‌ای را یکی از پیامدهای گسست میان این دو بخش دانست. او در عین حال هشدار داد توسعه فناوری نباید به نادیده گرفتن انصاف و حقوق مدنی افراد منجر شود. در فرایندهای دیجیتال نیز باید از تضییع حقوق مردم جلوگیری شود.

وصول منابع برای تعهدات

در نشست بررسی وصول حق بیمه نیز تأمین منابع پایدار به عنوان یکی از الزامات ایفای تعهدات سازمان مورد توجه قرار گرفت. در این جلسه، موضوعاتی از جمله مطالبات معوق از کارفرمایان، پوشش بیمه‌ای مشاغل خاص، نگهداشت بیمه‌شدگان و واقعی کردن دستمزدها با حضور مدیران بیمه‌ای و مدیران استانی بررسی شد. محمدی با استناد به اصل ۲۹ قانون اساسی، بر برخورداری از تأمین اجتماعی را حق همگانی دانست و گفت: جامعه تحت پوشش باید از خدماتی مانند مستمری بازنشستگی و درمان برخوردار باشد. او تأکید کرد: سازمان تأمین اجتماعی برای ارائه خدمات به بیمه‌شدگان و بازنشستگان و تضمین آینده جمعیت تحت پوشش ایجاد شده است. به گفته او، مشروعیت و کارآمدی سازمان از عوامل مؤثر بر رضایت عمومی است و عملکرد سازمان باید بر اساس میزان رضایت شرکای اجتماعی، از جمله

سازمان تأمین اجتماعی همزمان با پیگیری تحول دیجیتال و یکپارچه‌سازی فرایندهای بیمه‌ای، بر ضرورت تقویت منابع پایدار، افزایش وصول حق بیمه و گسترش پوشش بیمه‌ای گروه‌های کم‌برخوردار تأکید کرده است. غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان، در مجموعه نشست‌هایی درباره بیمه متمرکز، وصول مطالبات و بیمه کارگران ساختمانی، عدالت اجتماعی و دسترسی عادلانه به خدمات را از محورهای اصلی مأموریت سازمان دانست. او همچنین هشدار داد که هرگونه اختلال در وصول منابع یا اتکا به استقراض برای ایفای تعهدات می‌تواند پیامدهایی فراتر از سازمان داشته باشد. همزمان، سازمان بررسی کارشناسی سازوکارهای جدید برای پوشش بیمه‌ای کارگران ساختمانی را در دستور کار قرار داده است.

تحول دیجیتال با محور عدالت

محمدی در نشست بررسی طرح بیمه متمرکز، یکپارچه‌سازی شعب و نظام یکپارچه مالی تعهدی، تحول دیجیتال را یکی از محورهای اصلی اصلاح فرایندهای سازمان تأمین اجتماعی دانست و گفت: ارتقای خدمات و بهبود فرایندها از وظایف حکمرانی سازمان است و باید با سرعت بیشتری دنبال شود.

او با اشاره به سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی و اصل ۲۹ قانون اساسی، تأمین اجتماعی را حقی عمومی و مسئولیتی حاکمیتی توصیف کرد و افزود: ایجاد عدالت اجتماعی و دسترسی عادلانه به خدمات باید در مرکز تصمیم‌گیری‌های سازمان قرار گیرد. به گفته محمدی، اجرای طرح‌های جدید دیجیتال ممکن است در مقطعی با خطا یا نقص همراه باشد، اما این مسائل باید شناسایی و اصلاح شود. او تأکید کرد: حرکت سازمان در مسیر تحول دیجیتال متوقف نخواهد شد؛ مشروط بر آنکه فناوری در خدمت مأموریت

سازمان تأمین اجتماعی با اتکا به اطلاعات مکانی و کدپستی بیمه‌شدگان، مستمری‌بگیران و کارفرمایان، به دنبال هدفمند کردن خدمات، بهبود جانمایی مراکز و کاهش فرار بیمه‌ای است. سازمان تأمین اجتماعی در چارچوب تفاهم‌نامه همکاری با شرکت ملی پست، استفاده از اطلاعات مکانی و کدپستی را برای توسعه خدمات هوشمند، کاهش مراجعات حضوری و افزایش دقت در برنامه‌ریزی خدمات دنبال می‌کند. این تفاهم‌نامه ۱۱ مرداد امسال با هدف توسعه دولت هوشمند، ارتقای کیفیت خدمات و بهره‌گیری از اطلاعات مربوط به کسب‌وکارها و اماکن به امضا رسید. محمد اسماعیل‌زاده، مشاور مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، گفت: استفاده از اطلاعات مکانی می‌تواند به شناسایی دقیق‌تر جامعه تحت پوشش و طراحی خدمات متناسب با نیاز هر منطقه کمک کند.

کدپستی در خدمت شرکای اجتماعی

تفاهم‌نامه تأمین اجتماعی و پست، زیرساخت تبادل داده برای توسعه خدمات هوشمند و هدفمند را تقویت می‌کند

جانمایی بر اساس نیاز

اسماعیل‌زاده گفت: با مشخص شدن محل تمرکز بیمه‌شدگان، بازنشستگان و مستمری‌بگیران، امکان تصمیم‌گیری دقیق‌تر درباره ایجاد مراکز خدماتی، رفاهی و درمانی فراهم می‌شود.

به گفته او، این اطلاعات می‌تواند در تعیین محل استقرار مراکز و حتی نوع خدمات و تخصص‌های پزشکی مورد نیاز هر منطقه مورد استفاده قرار گیرد. او همچنین از امکان توسعه خدمات محلی به‌عنوان یکی از کاربردهای آینده این اطلاعات نام برد و گفت در صورت دسترسی به داده‌های دقیق مکانی، بخشی از خدمات، به‌ویژه خدمات مرتبط با سلامت، می‌تواند به محل زندگی افراد نزدیک‌تر شود. به گفته مشاور مدیرعامل سازمان

تأمین اجتماعی، اطلاعات مکانی در حوزه بیمه‌ای نیز کاربرد دارد. شناسایی دقیق محل فعالیت کارگاه‌ها، تطبیق نشانی‌ها و تفکیک واحدهای مختلف در ساختمان‌های مشارکتی از جمله مواردی است که می‌تواند با استفاده از کدپستی دقیق‌تر انجام شود.

شناسایی کارگاه‌ها

اسماعیل‌زاده گفت ثبت دقیق اطلاعات مکانی کارگاه‌ها می‌تواند به کاهش مغایرت‌های اطلاعاتی، شفاف‌تر شدن وضعیت فعالیت کارفرمایان و تسهیل فرایندهای بیمه‌ای منجر شود. او یکی از آثار این اقدام را کمک به شناسایی کارگاه‌ها و کاهش زمینه‌های فرار بیمه‌ای عنوان کرد.

رهایی تأمین اجتماعی از بند بوروکراسی کاغذی

سازمان تأمین اجتماعی با عبور از سنت‌های فرسوده اداری، به سمت حکمرانی چابک حرکت کرده؛ این روایتی است از تحول زیرساختی که چگونه عدالت دیجیتال، کرامت شهروندی را در عصر مدرن بازپس می‌گیرد



در بطن سازمانی که بار سنگین معیشت ۴۷ میلیون ایرانی را بر دوش می‌کشد، تحولی بنیادین در جریان است؛ گذاری که نه صرفاً در ویت‌ترین تکنولوژی، که در لایه‌های عمیق زیست روزمره بیمه‌شدگان رخنه کرده است. «سایه سنگین» مراجعات حضوری، کاغذبازی‌های فرساینده و صف‌های بی‌پایان، گویی در حال عقب‌نشینی در برابر پیشروی آرام و پیوسته‌ی کدهای هوشمند است. این بازتعریف رابطه میان نهاد عمومی و شهروند، تلاشی است برای احیای کرامت انسانی در ساحت بوروکراسی؛ جایی که سرعت، دقت و عدالت، به جای «درخواست» در راهروهای ادارات، به «حق» در دسترس همگان تبدیل شده است. هفده پله صعود در ارائه خدمات غیرحضوری، نه فقط یک عدد در ترازنامه‌ی عملکردی، که گواهی است بر بلوغ سیستمی که در یافته است عدالت، در عصر ما، از مسیر دیجیتال می‌گذرد. این گزارش، واکاوی این «متامورفوسیس» یا دگردیسی ساختاری است؛ سفری از بوروکراسی کاغذی به حکمرانی چابک که در آن، فناوری، خدمتگزار عدالت است.

تحول ساختاری؛ برون‌رفت نهادی

سازمان تأمین اجتماعی در پیوندی راهبردی با واقعیت‌های اقتصادی قرن بیست‌ویکم، مدل حکمرانی خود را بازنویسی کرده است. این تغییر پارادایم، واکنشی است به بحران کارآمدی در نظام‌های متمرکز. وقتی صحبت از ۸۴ خدمت غیرحضوری به میان می‌آید، باید از سطحی‌نگری پرهیز کرد؛ چرا که هر یک از این

هفده خدمت افزوده شده در سال ۱۴۰۴، یک گره‌گاه بروکراسی را باز کرده است. دامون خداینده، رئیس مرکز فناوری اطلاعات، آمار و محاسبات سازمان، این تحول را نه یک انتخاب مدیریتی، که ضرورتی حیاتی برای پایداری صندوق‌های بیمه‌ای می‌داند. استراتژی این مرکز، بر پنج رکن هوشمندسازی، پایداری، امنیت، داشبورد‌های آماری و تعاملات بین‌دستگاهی استوار گشته است. این زیرساخت، ستون فقرات سازمان مدرن است. در چنین فضایی، داده‌ها، سگانه هدایت منابع را در دست می‌گیرند. کاهش هزینه‌های عملیاتی، تقلیل بار ترافیک شهری، و به حداقل رساندن خطاهای انسانی، تنها بخشی از برکات این انضباط دیجیتال است. ما در حال مشاهده تولد یک «سازمان شفاف» هستیم که در آن، مدیریت منابع از حدس و گمان‌های سنتی به محاسبات دقیق الگوریتمیک متکی بر پایگاه‌های داده‌ی یکپارچه مهاجرت کرده است. این، همان «عدالت دیجیتال» است که به معنای واقعی کلمه، فرصت‌های برابر را برای تمام ذینفعان، از کارگر ساختمانی تا کارفرمای کلان، فراهم می‌آورد.

ابلیکیشن؛ تجلی عینی شفافیت

ابلیکیشن «تأمین من»، نه یک ابزار جانبی، که هسته سخت‌دسترسی شهروندان به قدرت مدیریتی سازمان است. در نگاه فلسفی حاکم بر این ابزار، فاصله میان بیمه‌شده و نهاد بیمه‌گر باید به صفر برسد. افزایش خدمات این ابلیکیشن به ۵۹ مورد، نشان‌دهنده آن است که بوروکراسی خشک اداری در حال ذوب

شدن در رابط‌های کاربری روان است. وقتی بیمه‌شده می‌تواند بدون طی کردن مسافت‌های طولانی و تنها با چند کلیک، سوابق خود را استعلام کند، فیش حقوقی‌اش را بگیرد یا وضعیت تعهدات کوتاه‌مدت را پیگیری کند، عملاً مفهوم «قدرت زمان» با تعریف می‌شود. توسعه‌ی وب‌سرویس‌های میان‌دستگاهی، یکی از درخشان‌ترین ابعاد این تحول است. تبادل اطلاعات با سایر دستگاه‌ها، گویی شریان‌های خونی دولت الکترونیک را به هم متصل کرده است. این یعنی جلوگیری از جعل، فرار بیمه‌ای و فساد؛ چرا که داده‌ها، دروغ نمی‌گویند. سازمان تأمین اجتماعی با این اقدام، عملاً در حال ساختن یک اکوسیستم خودتنظیم‌گر است که در آن، هر شهروند، به مثابه یک عامل هوشمند، حقوق خود را استیفا می‌کند. اینجا دیگر بحث بر سر «کاهش مراجعات» نیست؛ بحث بر سر بازپس‌گیری «حق شهروندی» است که سال‌ها در صف‌های انتظار و پشت میزهای خدمت، گروگان گرفته شده بود. این ابلیکیشن، در واقع کلید دروازه قفلی است که سال‌ها بر مدار «عدم دسترسی» می‌چرخید.

درمان؛ نسخه هوشمند مدرن

حوزه درمان، همیشه میدان پرآشوب تقاضا و عرضه بود؛ جایی که کاغذ، جان بیمار را در صف‌های طولانی به بازی می‌گرفت. اما اکنون، با نرخ ۹۹ درصدی نسخه‌نویسی الکترونیک در مراکز ملکی و ۹۸ درصدی در مراکز طرف قرارداد، ما شاهد یک «انقلاب خاموش» هستیم. دیگر هیچ نسخه‌ای در میان برگه‌های کاغذی

گم نمی‌شود و هیچ دارویی به اشتباه تجویز نمی‌گردد. این، صیانت از سلامت عمومی در عالی‌ترین سطح تکنولوژیک است. ایجاد سامانه‌هایی نظیر «پکس متمرکز»، «پرورنده‌ی الکترونیک سلامت» و «سامانه رسا»، نشان می‌دهد که سازمان تأمین اجتماعی به دنبال مدیریت هزینه‌های بستری، وقتی پزشک با یک کلیک به پرورنده‌ی سلامت بیمار دسترسی دارد، خطای تشخیصی به شدت کاهش می‌یابد. این، یعنی کیفیت درمان، پیوندی ناگسستنی با عدالت درمانی یافته است. آمار خیره‌کننده یک میلیون و ۲۰۰ هزار تراکنش نسخه‌ی الکترونیک در روز، تنها عدد نیست، بلکه نشان‌دهنده تپش قلب یک سیستم بزرگ زنده است که می‌کوشد در هر لحظه، مرهمی بر دردهای جامعه باشد. همکاری با ۲۰۰ شرکت ارائه‌دهنده API نیز گواهی بر این است که این تحول، در حصار سازمان محبوس نمانده و کل ساختار درمانی کشور را به یکپارچگی دیجیتال اجباری کشانده است. این، همان «نظم مدرنی» است که در آن، تکنیک، خادم جان انسان است.

آینده؛ عدالت دیجیتال پایدار

تأمین اجتماعی در حال عبور از ایستگاه‌های پرخطری است که پایداری صندوق‌های بیمه‌ای را تهدید می‌کردند. پیشرفت ۸۰ درصدی طرح بیمه متمرکز، نویدبخش آن است که عصر «جزیره‌های اداری» به پایان رسیده و ما به سوی یکپارچگی مالی و عملیاتی حرکت می‌کنیم. سامانه جامع بازرسی الکترونیک، نام‌نویسی متمرکز و لیست‌های هوشمند، همگی تکه‌هایی از پارلی هستند که تصویر «دولت کارآمد» را می‌سازند. برای سازمان، این یعنی اشراف کامل بر ورودی‌ها و خروجی‌های صندوق؛ یعنی قدرت پیش‌بینی و توانایی واکنش سریع به تغییرات جمعیتی و اقتصادی. در جهان بی‌ثبات امروز، آنچه یک سازمان را از سقوط نجات می‌دهد، شفافیت داده‌ها و چابکی تصمیم‌گیری است. هوشمندسازی، دیگر یک ابزار جانبی نیست، بلکه هویت سازمانی تأمین اجتماعی در سده جدید است. با تداوم این مسیر، ما شاهد شکل‌گیری نهادهای خواهیم بود که در آن، کاغذ به موزه‌ها سپرده شده و عدالت، نه در قالب دستورالعمل‌های شفاهی، که در متن کدهای برنامه، جاری است.

سازمان تأمین اجتماعی، با جسارت تمام، سنگر به سنگر قلعه کهن بوروکراسی را فتح کرده است. آنچه امروز می‌بینیم، نه پایان راه، که آغاز عصر نوینی است که در آن، هوشمندسازی، نه برای کاهش هزینه، که برای ارتقای کرامت انسانی در عالی‌ترین سطح حکمرانی به خدمت گرفته شده است. این، همان «حکمت مدرنی» است که سازمان را از یک صندوق صرفاً پرداخت‌کننده، به یک «نهاد صیانت‌گر دیجیتال» بدل کرده؛ نهادهای آینده را نه با پیش‌بینی، که با طراحی الگوریتم‌هایش می‌سازد. عدالت دیجیتال، اکنون نه یک افق دوردست، که زمینی است که بر آن ایستاده‌ایم.



نرگس اکبرپور روشن

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی

تولید بیشتر؛ منابع بیمه‌ای پایدارتر

رشد تولید فقط یک شاخص برای سنجش نبض اقتصاد نیست؛ برای سازمان تأمین اجتماعی نیز به‌مثابه یکی از پایه‌های تأمین منابع و تداوم تعهدات عمل می‌کند. هرچه رونق بیشتری بگیرد، فرصت‌های شغلی گسترش می‌یابد، شمار شاغلان رسمی افزایش پیدا می‌کند و ورودی حق بیمه‌ها به سازمان نیز تقویت می‌شود. از همین رو، میان رونق تولید و پایداری منابع بیمه‌ای رابطه‌ای مستقیم و دوسویه شکل می‌گیرد؛ رابطه‌ای که در صورت تقویت آن، بخشی از ناترازی میان منابع و مصارف صندوق‌های بازنشستگی نیز قابلیت مدیریت خواهد داشت. به بیان روشن‌تر، اقتصاد پویا فقط درآمد بنگاه‌ها را افزایش نمی‌دهد، بلکه پشتوانه‌ای برای استمرار بیمه‌پردازی و ایفای تعهدات بین‌نسلی نیز ایجاد می‌کند. پایداری صندوقی مانند سازمان تأمین اجتماعی که بخش عمده منابع خود را از حق بیمه بیمه‌پردازان، به‌ویژه نیروی کار، دریافت می‌کند، بیش از هر چیز به وجود اشتغال رسمی، گسترده و پایدار وابسته است. نیروی جوان باید در بازار کار حضور داشته باشد تا چرخه اشتغال، بیمه‌پردازی و تأمین منابع استمرار یابد. در چنین چارچوبی، جذب جوانان به بازار کار نه یک سیاست صرفاً اجتماعی، بلکه بخشی از راهبرد توسعه اقتصادی و بیمه‌ای است. سیاست‌های تولید نیز باید به گونه‌ای تنظیم شود که سرمایه‌گذاری را به سمت اشتغال‌زایی هدایت کند و برای کارفرمایان، ایجاد فرصت‌های شغلی رسمی و پایدار، و به‌ویژه برای نیروی جوان، انگیزه بیشتری فراهم آورد. مسیر توسعه در این زنجیره، روشن است: سرمایه‌گذاری در تولید، خلق اشتغال رسمی، ورود نیروی کار جوان به بازار، افزایش شمار بیمه‌پردازان و در نهایت تقویت منابع صندوق‌های بیمه‌ای و بازنشستگی. اما این زنجیره در برابر یک مانع جدی قرار دارد: تورم. اقتصاد متورم، هم قدرت و امکان بنگاه‌ها برای توسعه فعالیت و جذب نیروی جدید را کاهش می‌دهد و هم فشار بیشتری بر معیشت نیروی کار وارد می‌کند؛ در نتیجه، ورودی منابع بیمه‌ای تضعیف می‌شود. همزمان، تورم هزینه‌های سازمان‌های بیمه‌گر را نیز بالا می‌برد؛ از افزایش پرداخت‌های مربوط به حقوق و مستمری بازنشستگان و مستمری‌بگیران گرفته تا رشد هزینه‌های درمان. بنابراین تورم، هم از مسیر کاهش منابع و هم از مسیر افزایش مصارف، تعادل صندوق‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. از این منظر، مهار تورم و رشد تولید را نمی‌توان دو هدف جدا از سیاست‌های بیمه‌ای دانست. کنترل تورم، زمینه را برای ثبات فعالیت اقتصادی، بهبود فضای کسب‌وکار و افزایش ظرفیت اشتغال فراهم می‌کند و رشد تولید نیز با گسترش اشتغال رسمی، شمار بیمه‌شدگان و جریان حق بیمه را افزایش می‌دهد. در شرایطی که تورم به یکی از موانع جدی رونق کسب‌وکار و خلق اشتغال تبدیل شده است، مهار آن باید پیش‌شرط حرکت در مسیر توسعه اقتصادی و بیمه‌ای تلقی شود.

دارایی‌های صندوق‌ها نیازمند حکمرانی تازه

تنوع دارایی و جریان نقدی مستمر، ظرفیت نجات سازمان تأمین اجتماعی را فراهم کرده؛ مشروط بر آنکه تصمیم‌گیری از فشارهای بیرونی مستقل شود

یادداشت
O P I N I O N



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

از دارایی‌های منجمد تابهران بازنشستگی

بحران صندوق‌های بازنشستگی را نمی‌توان دیگر صرفاً با دو کلیدواژه «پیری جمعیت» و «مداخله دولت» توضیح داد. مسئله امروز، در لایه‌های عمیق‌تر، به کیفیت حکمرانی و توان صندوق‌ها برای هماهنگ کردن سرمایه‌گذاری‌ها با تعهدات آینده بازمی‌گردد. در اقتصادی با تورم ساختاری بالای ۳۵ درصد و بازدهی منفی دارایی‌های ثابت، حکمرانی ناکارآمد زمانی آشکار می‌شود که منابع صندوق‌ها نتوانند ارزش واقعی خود را حفظ کنند. بررسی ترکیب سرمایه‌گذاری صندوق‌های عمومی نیز تصویری نگران‌کننده ارائه می‌دهد: بیش از ۶۵ درصد دارایی‌ها در شرکت‌های صنعتی کم‌بازده منجمد شده؛ بنگاه‌هایی که نرخ سودشان کمتر از ۱۵ درصد است و با تورم عمومی فاصله‌ای معنا دار دارند. این ناهمخوانی، نسبت پوشش تعهدات مالی را در اغلب صندوق‌های بیمه‌ای به زیر ۴۰ درصد رسانده است. اما حلقه مقفوده حکمرانی، فقط انتخاب نامناسب دارایی‌ها نیست؛ سلامت مالی بانک‌ها و مؤسساتی که منابع نقدی صندوق‌ها در آنها سپرده‌گذاری می‌شود نیز باید در قانون ارزیابی قرار گیرد. هنگامی که شاخص‌های سلامت مالی بخش مهمی از شبکه بانکی منفی است و سهم وام‌های سررسیدگذاشته در برخی مؤسسات از ۲۰ درصد فراتر می‌رود، سپرده‌گذاری منابع صندوق‌ها در چنین ساختاری، عملاً پذیرش ریسک بالای نقدشوندگی است. نبود کمیته‌های مستقل مدیریت ریسک نیز شرایط را دشوارتر کرده؛ به‌گونه‌ای که بیش از ۲۵ درصد درآمد حاصل از حق بیمه‌ها به جای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های سودآور بین‌نسلی، صرف جبران کسری نقدینگی کوتاه‌مدت می‌شود. در سوی دیگر، نسبت بیمه‌پردازان به مستمری‌بگیران، که در استانداردهای جهانی حداقل ۶/۵ به یک در نظر گرفته می‌شود، در صندوق‌های اصلی کشور به کمتر از ۳/۸ به یک رسیده است. این واقعیت، حکمرانی مبتنی بر آمار و محاسبه را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند. پورتنقی سرمایه‌گذاری باید متناسب با تورم پیش‌بینی‌شده بازطراحی شود و شفافیت داده‌ها، شبیه‌سازی بحران‌هایی مانند نوسانات نرخ ارز و سنجش ریسک، از حاشیه به متن تصمیم‌گیری بیاید. فقدان این سازوکارها، ریسک ماندگار سرمایه‌گذاری‌ها را تا ۴۰ درصد افزایش داده است. گذار از

حسابداری سنتی به حسابداری دقیق تعهدی و الزام صندوق‌ها به تشکیل سبدی با بازدهی بالاتر از تورم، بخشی از این اصلاح ضروری است. صندوق بازنشستگی با وعده آینده معنا پیدا می‌کند و آینده بدون انضباط مالی، قابل تضمین نیست. خروج کامل از شرکت‌های زیان‌ده، محاسبه دقیق فاصله دریافت‌ها و پرداخت‌ها، کنترل نقدینگی و استقرار نظام نوین مدیریت ریسک، باید به قواعد ثابت حکمرانی بدل شود. این اصلاح، صرفاً یک جراحی مدیریتی نیست؛ تلاشی برای مصون‌سازی دارایی‌های عمومی، حفظ قدرت خرید مستمری‌بگیران و جلوگیری از انتقال کسری‌های انباشته به بودجه عمومی است.

۶۶

پایداری تعهدات آتی صندوق‌های بازنشستگی، تنها در گرو خروج تدریجی از بنگاه‌داری مستقیم و هدایت منابع به سمت ابزارهای شفاف بازار سرمایه است

صندوق‌های بازنشستگی، حساب‌های جاری دولت نیستند؛ حافظه مالی چندنسل از نیروی کارند. هر مبلغی که کارگر، کارفرما و بیمه‌شده طی سال‌های اشتغال به این صندوق‌ها می‌پردازند، بخشی از امنیت اقتصادی آینده آنان و خانواده‌هایشان را شکل می‌دهد. همین واقعیت، مدیریت دارایی‌های صندوق‌ها را از یک فعالیت اداری معمولی به مسئولیتی ملی و بین‌نسلی تبدیل می‌کند. سازمان تأمین اجتماعی، به‌عنوان بزرگ‌ترین نهاد بیمه‌ای کشور، با میلیون‌ها ذی‌نفع مستقیم و غیرمستقیم، در مرکز این مسئولیت قرار دارد؛ نهادهای که پایداری آن تنها به شمار بیمه‌پردازان، نرخ پشتیبانی یا تغییرات جمعیتی وابسته نیست. ریشه بخش مهمی از ناترازی موجود را باید در کیفیت حکمرانی، شبویه انتصاب مدیران، سطح شفافیت، نحوه مدیریت دارایی‌ها و امکان مداخله تصمیم‌های غیرتخصصی جست‌وجو کرد. صندوقی که اتاق تصمیم آن شفاف نباشد، نمی‌تواند اعتماد عمومی را حفظ کند و صندوقی که استقلال حرفه‌ای نداشته باشد، در برابر فشارهای سیاسی و تکالیف کم‌بازده آسیب‌پذیر خواهد بود. راه نجات، از مسیر شیشه‌ای‌سازی تصمیم‌ها، استقلال هیئت‌امنا، مهار تعارض منافع، افشای عملکرد سرمایه‌گذاری‌ها و پیوند دقیق دارایی‌ها با تعهدات آینده می‌گذرد. بدون چنین اصلاحی، هر تغییر پارامتریک تنها بار بحران را به آینده منتقل می‌کند.

ثروت بین‌نسلی در خطر

صندوق‌های بازنشستگی عمومی در همه اقتصادهای مدرن، ستون‌های اصلی امنیت اجتماعی و ثبات اقتصادی‌اند. این نهادها منابعی را که نیروی کار طی دهه‌های اشتغال کنار می‌گذارد، دریافت می‌کنند و باید آن را به پشتوانه‌ای پایدار برای دوران بازنشستگی تبدیل سازند. بنابراین، دارایی صندوق‌ها صرفاً مجموعه‌ای از شرکت‌ها، املاک، سهام یا مطالبات مالی نیست؛ هر دارایی، در نهایت، نماینده بخشی از مستمری آینده سرنوشت اقتصادی بیمه‌شدگان امروز، به کیفیت تصمیم‌هایی وابسته است که مدیران صندوق‌ها درباره سرمایه‌گذاری، نقدشوندگی، ریسک و بازدهی اتخاذ می‌کنند. خطای یک تصمیم کوتاه‌مدت ممکن است سال‌ها بعد آشکار شود؛ زمانی که مدیر تصمیم‌گیرنده تغییر کرده، ساختار اداری دگرگون شده و هزینه انتخاب نادرست به نسل تازه‌ای از بیمه‌شدگان منتقل شده است. همین فاصله زمانی، اهمیت حکمرانی را دوچندان می‌کند. بحران پایداری مالی صندوق‌های

بازنشستگی در ایران، اغلب با شاخص‌های جمعیتی، کاهش نرخ پشتیبانی، افزایش امید به زندگی و رشد شمار مستمری‌بگیران توضیح داده می‌شود. این عوامل واقعیت دارند، اما تمام واقعیت نیستند. حتی بهترین شاخص‌های جمعیتی نیز نمی‌توانند صندوقی را که با تصمیم‌های غیرشفاف، دارایی‌های کم‌بازده، انتصابات سیاسی و تعارض منافع اداره می‌شود، به مسیر پایداری بازگردانند. سازمان تأمین اجتماعی به دلیل گستره پوشش بیمه‌ای، تنوع دارایی‌ها و جریان مستمر منابع، جایگاهی تعیین‌کننده در این معادله دارد. چنین سازمانی اگر از مداخلات غیرتخصصی مصون بماند، می‌تواند بخشی از ظرفیت سرمایه‌گذاری مولد اقتصاد ایران را فعال کند؛ اما اگر دارایی‌های آن به ابزاری برای جبران کاستی‌های کوتاه‌مدت یا تأمین مالی پروژه‌های فاقد توجیه تبدیل شود، ناترازی آن تنها یک مسئله حسابداری نخواهد بود، بلکه به بحران اعتماد اجتماعی بدل خواهد شد.

خلأ نظارت بازار

شرکت‌های تجاری معمولاً زیر فشار چندلایه بازار فعالیت می‌کنند. سهامداران، حسابرسان، رقبا، بازار سرمایه و حتی احتمال تغییر مالکیت، مدیران را وادار می‌کند عملکرد خود را به‌طور مستمر توضیح دهند. مدیر ناکارآمد ممکن است با کاهش ارزش سهام، از دست دادن سرمایه یا برکناری روبه‌رو شود. این سازوکارها کامل نیستند، اما دست کم نوعی فشار بیرونی برای کنترل رفتار مدیران ایجاد می‌کنند. صندوق‌های بازنشستگی عمومی، چنین سازوکارهایی را به‌صورت کامل در اختیار ندارند. بیمه‌پردازان پراکنده‌اند و معمولاً امکان جابه‌جایی سریع سوابق یا انتقال منابع خود را ندارند. حق بیمه نیز مانند سهام یک شرکت در بازار ثانویه خرید و فروش نمی‌شود. مفهوم سهامدار عمده، که بتواند به‌صورت مستقیم عملکرد مدیریت را زیر نظر بگیرد، در این نهادها وجود ندارد. همین خلأ، نظارت داخلی و کیفیت ارکان تصمیم‌گیری را به مسئله‌ای حیاتی تبدیل می‌کند. بیمه‌شده‌ای که ماهانه سهم خود را می‌پردازد، نمی‌تواند به‌سادگی بداند منابع او در چه شرکتی سرمایه‌گذاری شده، نرخ ریسک این سرمایه‌گذاری چقدر است، چه میزان بازده واقعی داشته و چه کسی درباره آن تصمیم گرفته است. وقتی اطلاعات در اختیار مدیران باقی بماند و ذی‌نفعان به داده‌های دقیق دسترسی نداشته باشند، فاصله میان مالک واقعی و مدیر منابع بیشتر می‌شود. نظریه نمایندگی در اقتصاد مالی، همین فاصله را بررسی می‌کند. هنگامی که مالکیت اقتصادی از مدیریت دارایی



جدا می‌شود، احتمال آن وجود دارد که کارگزار به جای منافع مالک، منافع کوتاه‌مدت خود یا نهاد سیاسی و اداری بالادست را دنبال کند. صندوق‌های عمومی، به دلیل پراکندگی ذی‌نفعان و نبود فشار بازار، بیش از بسیاری از بنگاه‌های تجاری در معرض چنین مسئله‌ای قرار دارند.

تاریکی اطلاعاتی دارایی‌ها

پیچیدگی سبد سرمایه‌گذاری صندوق‌های توان‌به‌پنهان ماندن ناکارآمدی‌ها کمک کند. سنجش عملکرد یک سهم بورسی یا یک اوراق با درآمد ثابت، به‌طور معمول امکان‌پذیر است؛ زیرا قیمت، بازده و میزان نقدشوندگی آن در بازار مشخص می‌شود. اما ارزیابی شرکت‌های غیربورسی، پروژه‌های تکلیفی، بنگاه‌های زیان‌ده و دارایی‌هایی که سال‌ها در ترازنامه باقی می‌مانند، دشوارتر است. هرچه سهم بنگاه‌داری مستقیم و دارایی‌های غیرشفاف افزایش یابد، تشخیص بازده واقعی دشوارتر می‌شود. ممکن است ارزش اسمی یک دارایی در صورت‌های مالی افزایش یابد، اما جریان نقدی ایجاد نکند. ممکن است شرکتی سود حسابداری نشان دهد، اما بازده آن از تورم، هزینه فرصت سرمایه و ریسک فعالیت پایین‌تر باشد. ممکن است پروژه‌ای با عنوان اشتغال‌زایی یا توسعه منطقه‌ای تعریف شود، اما زیان واقعی آن بر دوش ذخایر بیمه‌شدگان قرار گیرد. چنین وضعیتی، «تاریکی اطلاعاتی» ایجاد می‌کند؛ فضایی که در آن بیمه‌پرداز نمی‌داند کسورات ماهانه‌اش در کجا و با چه چشم‌اندازی سرمایه‌گذاری شده است. در همین شرایط، تصمیم‌های غیربهره‌مند می‌توانند در قالب دستاوردهای اداری یا مسئولیت اجتماعی معرفی شوند و هزینه آن‌ها سال‌ها بعد آشکار شود. شفافیت در اینجا نباید به انتشار کلی چند گزارش سالانه محدود بماند. صورت‌های مالی تفکیکی، گزارش حسابرسی مستقل، ترکیب کامل سبد دارایی‌ها، نرخ بازده حقیقی، میزان ریسک، هزینه مدیریت و عملکرد شرکت‌های تابعه باید به‌صورت منظم و قابل فهم منتشر شود. اصل باید بر افشا باشد و عدم انتشار اطلاعات، تنها زمانی پذیرفتنی باشد که توجیه اقتصادی روشن و قابل اثبات داشته باشد. هیأت‌امنا نیز باید بتواند چنین اطلاعاتی را تحلیل کند و بر اساس آن تصمیم بگیرد. بدون کمیته‌های تخصصی سرمایه‌گذاری، حسابرسی و ریسک، اصلاح سبد دارایی‌ها ممکن است به تغییرات ظاهری محدود شود؛ تغییری که نام شرکت‌ها یا شکل مالکیت را عوض می‌کند، اما منطق ناکارآمد تصمیم‌گیری را دست‌نخورده باقی می‌گذارد.

نسخه کوتاه حکمرانی صندوق‌ها

منافع را کاهش می‌دهد؛ به همین دلیل، حرکت تدریجی به سوی سهام‌داری شفاف و غیرمدریتی ضروری است. هر پروژه تکلیفی نیز باید هزینه فرصت و اثر مالی خود را آشکار کند. تسویه بدهی‌های دولت، تنها با انتقال دارایی‌های سودده و نقدشونده معنا دارد. صندوقی که تصمیم‌هایش قابل مشاهده، سنجش‌پذیر و پاسخگو باشد، می‌تواند اعتماد بیمه‌شدگان را بازسازی و اصلاحات دشوار آینده را قابل پذیرش کند.

مهار تعارض منافع

تعارض منافع زمانی شکل می‌گیرد که مقام تصمیم‌گیرنده بتواند از جایگاه عمومی خود برای تأمین منفعت شخصی، سازمانی، سیاسی یا گروهی استفاده کند. صندوق‌های بازنشستگی، به دلیل حجم بالای دارایی‌ها و گستره شرکت‌های زیرمجموعه، در برابر این خطر آسیب‌پذیرند. هرچه مدیریت مستقیم شرکت‌ها بیشتر شود، احتمال تداخل منافع و پنهان ماندن روابط مالی نیز افزایش می‌یابد. منشور جامع تعارض منافع باید دریافت هدیه و امتیاز را ممنوع کند، روابط مالی مدیران و اعضای خانواده آنان را افشا سازد، سوابق رأی‌گیری اعضای هیئت‌امنا را ثبت کند و حضور افراد ذی‌نفع در تصمیم‌های مرتبط با شرکت‌های خاص را محدود سازد. صورت‌جلسات هیئت‌امنا و نحوه رأی‌دهی اعضا نیز باید تاحداً امکان در دسترس عموم قرار گیرد. زنجیره انتصاب مدیران شرکت‌های تابعه، بخش دیگری از همین مسئله است. مدیرعامل و اعضای هیئت‌مدیره شرکت‌های وابسته باید بر پایه تجربه، صلاحیت و برنامه روشن بازده سرمایه انتخاب شوند، نه بر مبنای ارتباطات اداری. اعلام حقوق، پاداش و مزایای مدیران نیز امکان نظارت عمومی و کارشناسی را افزایش می‌دهد. کمیته حسابرسی مستقل باید بازده سرمایه‌گذاری‌ها را با شاخص‌های بازار مقایسه کند و انحراف‌های قابل توجه را به هیئت‌امنا و ذی‌نفعان گزارش دهد. اگر شرکتی سال‌ها زیان‌ده است، باید علت تداوم مالکیت و مدیریت آن روشن باشد. اگر پروژه‌ای به‌صورت تکلیفی به صندوق تحمیل می‌شود، هزینه فرصت و اثر آن بر بازده کل سبد باید محاسبه و منتشر شود. خروج تدریجی از بنگاه‌داری مستقیم، حرکت به سوی سهام‌داری غیرمدریتی و افزایش سهم دارایی‌های شفاف و نقدشونده، می‌تواند سطح تعارض منافع را کاهش دهد. صندوق قرار نیست جایگزین دولت، وزارتخانه یا مدیر اجرایی یک مجتمع صنعتی شود. مأموریت اصلی آن، حفظ و افزایش ارزش دارایی‌های بیمه‌شدگان است.

پیوند دارایی و بدهی

مدیریت صندوق‌های بازنشستگی بدون شناخت دقیق تعهدات آینده، ناقص می‌ماند. صندوق باید بداند در سال‌های پیش رو چه میزان تعهد مستمری، درمان و خدمات بیمه‌ای دارد و دارایی‌هایش چه زمانی به نقدینگی تبدیل می‌شود. این منطق در مالیه با عنوان «تطبیق دارایی و بدهی» شناخته می‌شود؛ یعنی تنظیم سبد دارایی بر پایه زمان‌بندی و اندازه تعهدات. پایه این کار، محاسبات اکچوئری دقیق است؛ تعداد بیمه‌پردازان، سن، سابقه پرداخت، امید به زندگی، خروج از بازار کار، سطح مستمری، تورم و بازده واقعی دارایی‌ها باید به‌طور منظم سنجیده شود. برآورد نادرست تعهدات یا خوش‌بینی نسبت به بازده، تراز مالی صندوق را فرسوده می‌کند. حکمرانی خوب شرط اجرای این رویکرد است. فشار سیاسی می‌تواند ارزیابی ریسک را مخدوش کند و تصمیم‌های کوتاه‌مدت را بر منطق بلندمدت غلبه دهد. هیئت‌امنا مستقل و کمیته‌های تخصصی، رابطه دارایی، بدهی و ریسک را شفاف می‌کنند. اصلاحات پارامتریک نیز بدون اعتماد عمومی پیش نمی‌رود. تغییر در نرخ مشارکت، سن بازنشستگی و قواعد مشاغل سخت، زمانی پذیرفته می‌شود که بیمه‌شدگان مطمئن باشند منابع آزادشده شفاف و حرفه‌ای مدیریت می‌شود.

بازسازی اعتماد اقتصادی

ظرفیت‌های مالی و دارایی‌های متنوع سازمان تأمین اجتماعی، امکان بازآفرینی ساختاری این نهاد را مشروط به تغییر ریل حکمرانی فراهم می‌کند. بازآفرینی پایدار، مستلزم اصلاح رابطه مالی با دولت، تعیین تکلیف مطالبات انباشته و تسویه آن‌ها از طریق دارایی‌های نقدشونده و با کیفیت است؛ چرا که واگذاری بنگاه‌های کم‌بازده، تنها هزینه‌های اجرایی جدیدی به ترازنامه سازمان تحمیل خواهد کرد. تکالیف حمایتی و مأموریت‌های ابلاغی دولت به صندوق، باید با تأمین مالی مشخص، محاسبه دقیق هزینه فرصت و شفاف‌سازی عمومی همراه باشد. تبدیل این سازمان به موتور سرمایه‌گذاری مولد، نیازمند استقرار حاکمیت شرکتی حرفه‌ای در شرکت‌های زیرمجموعه، هدایت دارایی‌ها به پروژه‌های زیربنایی درآمدزا و مصون‌سازی مدیریت منابع از فشارهای سیاسی است. نجات صندوق‌ها از بن‌بست کنونی، در گرو اجرای بسته اصلاحی یکپارچه‌ای شامل استقلال هیئت‌امنا، تخصص‌گرایی، کنترل تعارض منافع و انطباق دارایی‌ها با بدهی‌هاست. تضمین امنیت معیشتی بیمه‌شدگان، نیازمند پایان دادن به تصمیم‌های مقطعی و اداره منابع بر اساس منطق اقتصادی و مسئولیت بین‌نسلی است.

چرا جوانان از کار رسمی فاصله می گیرند؟

دستمزد ناکافی، قراردادهای کوتاه مدت و افق مبهم آینده، بازار کار رسمی را برای نسل جوان کم جاذبه و مشاغل پلتفرمی را به رقیبی جدی تبدیل کرده است



صبحی گرم در تابستان تهران است. بزرگراه شرق به غرب، زیر فشار ترافیک، به صفی ممتد از خودروهایی تبدیل شده که هر کدام مسافری، شغلی، رؤیایی یا اضطرابی را با خود حمل می کنند. راننده جوان اسنپ، که بیست و دو سال بیشتر ندارد، مدرک کاردانی کامپیوتر گرفته؛ اما پشت فرمان نشسته، نه پشت میز یک شرکت. او پیشنهاد استخدام در یک بنگاه خصوصی را رد کرده؛ پیشنهادی با ۲۳ میلیون تومان حقوق، بیمه و یک روز تعطیلی در هفته. قرارداد سه ماهه بود و همین برای او کافی بود تا آن را نپذیرد. می گوید کار رسمی، با حقوق ثابت و بیمه، دیگر تضمین آینده نیست؛ شش روز کار، دستمزد پایین، قرارداد کوتاه و ترس همیشگی از تعدیل، در برابر درآمدی که حتی نیمی از هزینه های زندگی را پوشش نمی دهد. او دوستانش، به جای پیمودن نردبان سنتی اشتغال، به رانندگی اینترنتی، تولید محتوا، بازی های رایانه ای، طراحی سایت و فعالیت در شبکه های اجتماعی رو آورده اند. مسئله فقط انتخاب چند جوان ناراضی نیست؛ نشانه ای است از شکاف عمیق میان بازار کار رسمی و انتظارات نسلی که امنیت، آزادی زمانی و درآمد را در قالب های تازه جست و جوی می کند.

انتخابی میان آزادی و امنیت

علی، راننده جوان اسنپ، خودش را متعلق به نسل Z می داند و از تصمیمی که گرفته، پشیمان نیست. پدرش، مهندس قدیمی و بازنشسته، پیش از پایان تحصیل برای او در یک شرکت آشنا شغلی پیدا کرده بود؛ اپراتور فناوری اطلاعات با حقوق ۲۳ میلیون تومان، بیمه و یک روز تعطیلی در هفته. با این حال، او پیشنهاد را نپذیرفت. روایت علی، بیش از آنکه داستان یک امتناع شخصی باشد، بازتاب تغییر نگاه بخشی از جوانان به مفهوم کار است. او می گوید: «چه فایده دارد شش روز هفته در یک شرکت کار کنم و آخر ماه ۲۳ میلیون تومان بگیرم؟ قراردادشان هم فقط سه ماهه بود.» در منطق او، شغل رسمی زمانی معنا دارد که بتواند دست کم بخشی از آینده را قابل پیش بینی کند؛ اما قرارداد کوتاه مدت، دستمزد ناکافی و امکان اخراج، این آینده را از میان برده است. او تأکید می کند که تنها نیست. بسیاری از همکلاسی هایش استخدام نشده اند و اساساً دنبال حقوق ثابت نیستند.

یکی کلیپ می سازد، دیگری گیمر است، فردی وبلاگ نویسی می کند و دیگری از طراحی سایت و تولید محتوای پلتفرمی، درآمد بیشتری می گیرد. برای علی، کار رسمی دیگر جذاب نیست. او می گوید: «چرا باید برای دیگران کار کنم تا آخر ماه، با منت، چن در غار بول بگیرم و هر روز هم اورو نهی بشنوم؟ هر سه ماه باید نگران باشم که شغلم را از دست ندهم. اگر ۷۰ یا ۸۰ میلیون تومان حقوق می داندند، آدم دلش گرم می شد.»

مسئله در اینجا فقط میزان دستمزد نیست. قرارداد موقت، نبود چشم انداز آقا، فاصله میان مهارت و درآمد و بی اعتمادی به آینده بیمه ای، مجموعه ای از عوامل را شکل داده اند که مزیت های سنتی اشتغال رسمی را کمرنگ کرده اند. بیمه، زمانی بخشی از پاداش کار بود؛ اکنون برای بسیاری از جوانان، وعده ای دور و کم اثر در

نسل Z و گسست از الگوی قدیمی کار

فعالیت های پلتفرمی، تولید محتوا، طراحی سایت، بازی های رایانه ای و کسب و کارهای اینترنتی، آزادی زمانی و امکان درآمد بیشتر را پیش روی جوانان گذاشته اند. این مشاغل البته بی خطر و پایدار نیستند و معمولاً، ریسک اجتماعی برخوردار نیستند؛ اما در شرایط کنونی، برای بسیاری از جوانان، ریسک آن ها از ریسک ماندن در بازار کار رسمی کمتر به نظر می رسد.

اصلی، دستمزدهای حداقلی است؛ مزدی که نه با هزینه های زندگی تناسب دارد و نه تفاوت سال ها آموزش و مهارت را با کار فاقد تخصص مشخص می کند. جوان تحصیل کرده، وقتی می بیند درآمدش با نیروی بی مهارت فاصله ای اندک دارد، انگیزه ای برای ورود به کارخانه یا واحد خدماتی پیدا نمی کند. از سوی دیگر، قرارداد های سه ماهه، شش ماهه و حتی یک ساله، امنیت شغلی را از میان برده و آینده را به تعلیق کشانده است. در چنین فضایی، مشاغل مجازی و کار های مستقل، با وجود ناپایداری، جذاب تر به نظر می رسند. اسدی هشدار می دهد که حقوق کارگری حتی نیمی از هزینه های ماهانه یک خانواده را پوشش نمی دهد و بدون دستمزد کافی، سخن گفتن از بهره وری، بیش از آنکه برنامه باشد، شعار است. کار فرما بدون نیروی ماهر، توسعه را ندارد و چرخه معیوب دستمزد پایین، مهاجرت انسانی و کاهش تولید ادامه می یابد.

اعداد هشدار می دهند

داده های رسمی بهار امسال نیز نشانه های کاهش مشارکت اقتصادی و دشواری جذب نیروی کار جدید را آشکار کرده اند. جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر کشور در بهار امسال به بیش از ۶۶ میلیون و ۶۷۰ هزار نفر رسیده؛ یعنی حدود ۸۲۸ هزار نفر بیشتر از بهار سال گذشته. با این حال، ۹۶ درصد این افزایش وارد جمعیت غیر فعال شده است.

همزمان، بیش از ۴۵۰ هزار نفر شغل خود را از دست داده اند و جمعیت بیکار بیش از ۴۸۲ هزار نفر افزایش یافته است. نزدیک به نیمی از این افزایش، مربوط به گروه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال بوده و بیش از ۸۳ هزار نفر از افراد اضافه شده به جمعیت بیکار را فارغ التحصیلان دانشگاهی تشکیل داده اند. بنابر این، مسئله فقط حذف فرصت های شغلی موجود نیست؛ اقتصاد در ایجاد و جذب فرصت برای نیروهای تازه وارد نیز با مشکل روبه رو است.

این ارقام، تصویر روشنی از فشار همزمان بر بازار کار و معیشت ارائه می کنند. داده های توری تیر ماه نشان می دهد نرخ تورم نقطه ای ۸۷.۹ درصد رسیده و نرخ تورم سالانه از ۶۲ به ۶۶ درصد افزایش یافته است. نرخ بیکاری در بهار ۱۴۰۵ ۹.۱ درصد ثبت شده؛ رقمی که نسبت به بهار سال قبل ۱.۸ واحد درصد بیشتر است. بر اساس برآوردها، شاخص فلاکت، حاصل جمع نرخ تورم و بیکاری، در تیر ماه به حدود ۹۶ درصد رسیده است. این شاخص در تهران حدود ۸۳.۵ درصد و در استان ایلام ۱۲۰.۶ درصد برآورد شده و تعداد استان هایی که شاخص فلاکت آن ها از مرز ۱۰۰ درصد عبور کرده، به ۱۹ استان رسیده است.

در چنین اقتصادی، دستمزد نیروی جوان تازه وارد، حتی با احتساب تمام مزایای مزدی، به ۲۵ میلیون تومان نمی رسد؛ رقمی که بر اساس محاسبات مستقل، حتی نیمی از هزینه های ماهانه یک خانواده را پوشش نمی دهد. فاصله میان مزد و هزینه، همان شکافی است که اعتماد به کار رسمی را می بلعد.

بازسازی انگیزه کار

آیت اسدی با اشاره به تورم سنگین ماه های اخیر، خواستار بازبینی و محاسبه مجدد سبد معیشت حداقلی خانوارهای کارگری و برگزاری نشست های مزدی شورای عالی کار شده است. او می گوید راهکارهای بهبود معیشت باید در چارچوب گفت و گوی سه جانبه دولت، کارگران و کارفرمایان بررسی شود. نیروهای جوان و تحصیل کرده مهم ترین سرمایه انسانی کشورند و برای آموزش آنان هزینه هایی پرداخت شده است؛ با این حال، هنگام ورود به بازار کار، با مزد پایین، قرارداد های کوتاه مدت و چشم اندازی نامطمئن روبه روی می شوند. پیامد این وضعیت، کاهش مشارکت و گرایش به مشاغل غیررسمی، پلتفرمی یا مستقل است. اسدی هشدار می دهد که بدون اصلاحات اساسی، نرخ مشارکت کاهش خواهد یافت. افزایش دستمزد و تقویت امنیت شغلی، شرط بازگشت جذابیت به بازار رسمی است. جوانی که قرارداد سه ماهه یا شش ماهه، مزد ناکافی و خطر تعدیل را می بیند، ممکن است شغل را ترک کند و به اینفلوئنسری یا کسب و کار اینترنتی روی آورد. نسل Z اقتصادی ارزش آفرین می خواهد. نه کاری که هزینه اجاره را تأمین نکند. کار رسمی زمانی جذاب می شود که بیمه، مزد، قرارداد و محیط کار، آینده، زندگی امروز، پیش بینی پذیری و شأن انسانی را تضمین کنند. جوانان از کار نمی گیرند؛ آنان از کاری فاصله می گیرند که نه حال را اداره می کند و نه آینده را تضمین می سازد.



اشتغال

A T I Y E N O

یادداشت
O P I N I O N

محمد رضا ادحی

پژوهشگر حوزه ارتباطات

فناوری و شکاف مهارتی بازار کار

جهان کار در آستانه دگرگونی ایستاده است. هوش مصنوعی، اتوماسیون و اقتصاد پلتفرمی مفهوم کار، شغل و حتی «کارگر» را بازتعریف می کنند. مسئله برای ایران فقط پذیرش یا مقاومت در برابر فناوری نیست؛ پرسش این است که آیا حقوق کار و نهادهای حمایتی توان همراهی با این تغییر را دارند. برآورد مرکز پژوهش های مجلس نشان می دهد حدود ۲۰ درصد مشاغل موجود در ایران در معرض تحول ناشی از هوش مصنوعی قرار دارند؛ در جهان نیز سازمان جهانی کار پیش بینی کرده طی پنج سال آینده ۸۵ میلیون شغل از میان برود و ۶۲ میلیون شغل جدید شکل بگیرد. بنابراین پیش رو حذف ساده مشاغل نیست، بلکه جابه جایی مهارت هاست؛ جابه جایی ای که مشاغل آینده را به توانایی های دیجیتال و خلاقیت وابسته می کند.

در چنین چشم اندازی، فاصله میان نیاز بازار کار و نظام آموزش مهارتی کشور می تواند به شکافی پرهزینه تبدیل شود. همزمان، «کارگران پلتفرمی» گسترش یافته اند؛ افرادی که از سکوهایی مانند اسنپ، دیجی کالا و پلتفرم ها امرار معاش می کنند، اما از بسیاری از حقوق کاری بهره اند. نبود قراردادهای شفاف، پوشش ناکافی بیمه بیکاری و محدودیت حق تشکلیابی، نشان می دهد قانون با واقعیت اقتصادی جدید هم قدم نشده است. معیشت نیز مجالی باقی نگذاشته است. حداقل دستمزد روزانه ۵۵۴ هزار تومان تصویب شده، اما توان خرید ۲۵۰ گرم گوشت قرمز را ندارد. سبد معیشت خانوار کارگری حدود ۴۵ میلیون تومان شده و حداقل دستمزد ماهانه با مزایا حتی به ۶۰ درصد آن نمی رسد؛ شکافی که قدرت خرید و بهره وری را فرسوده می کند.

در افق ۱۴۰۵، مسئله فقط اشتغال امروز نیست؛ آینده تأمین اجتماعی نیز در معرض آزمون قرار دارد. افزایش سن بازنشستگی از ۶۰ به ۶۲ سال برای مردان و ابهام در پوشش بیمه ای کارگران ساختمانی، نگرانی هایی ایجاد کرده است. از سوی دیگر، سازمان تأمین اجتماعی با فشارهای مالی روبه روست و نتوانسته متناسب سازی حقوق بازنشستگان را محقق کند. اصلاحات ضروری اند؛ آموزش فنی و حرفه ای باید به سمت مهارت های دیجیتال و خلاقیت محور حرکت کند؛ قانون کار باید کارگران پلتفرمی و مشاغل نوین را زیر چتر حقوقی خود بیاورد؛ بیمه، حق تشکّل و حمایت قانونی نباید امتیاز مشاغل سنتی باقی بماند. همزمان، دستمزد باید به بهره وری و ارزش افزوده پیوند بخورد. این اصلاحات، بدون گفت و گوی اجتماعی و داده های معتبر، به نتیجه نمی رسند. شورای عالی کار باید از کشمکش های جناحی فاصله بگیرد و به عرصه مذاکره دولت، کارفرمایان و کارگران تبدیل شود. سیاست گذاری زمانی معنا دارد که آمار اشتغال، بیکاری و معیشت شفاف باشد. فناوری را نمی توان متوقف کرد و بازگشت نیز ممکن نیست. مسئله، نحوه توزیع هزینه ها و منافع این تحول است. اگر هوش مصنوعی و اقتصاد دیجیتال ثروت بیشتری تولید کنند، سهم نیروی کار در قالب دستمزد عادلانه، بیمه، امنیت شغلی و فرصت بازآموزی باید تضمین شود.

چگونه جنگ کمر کارگاه‌های کوچک را شکست

تداوم فشارهای ناشی از تجاوز دشمن موجب افت تولید و کاهش نیروی کار در واحدهای کوچک صنعتی شده و زمینه ناپایداری قراردادهای شغلی را در بخش خصوصی فراهم کرده است

یادداشت



محسن باقری

نماینده کارگری در شورای عالی کار

شورای مزد و مسئولیت ترمیم معیشت

بی‌اغراق، مهم‌ترین مطالبه امروز کارگران، برگزاری فوری نشست سه‌جانبه شورای عالی کار برای بررسی ترمیم حداقل دستمزد است؛ مطالبه‌ای که نه از دل چانه‌زنی صنفی، بلکه از متن تحولات معیشتی میلیون‌ها خانوار مزدبگیر برمی‌خیزد. اقتصاد امروز با روزهایی که مزد سال ۱۴۰۵ تعیین شد، فاصله‌ای جدی گرفته است. هزینه زندگی خانوارهای کارگری به‌طور چشمگیری افزایش یافته و برآوردها نشان می‌دهد هزینه سبد معیشت، نسبت به زمان محاسبه آن در دی‌ماه، تقریباً دو برابر شده است. در چنین وضعی، انتظار اینکه دستمزد تعیین‌شده در ابتدای سال همچنان بتواند حداقل‌های زندگی را تأمین کند، با واقعیت‌های روزمره کارگران سازگار نیست. مسئله فقط افزایش عددی دستمزد نیست؛ مسئله، قدرت خرید واقعی کارگر است. هنگامی که قیمت خوراک، مسکن، حمل‌ونقل، درمان و دیگر نیازهای ضروری با شتابی بیشتر از درآمد رشد می‌کند، حتی افزایش ۶۰ درصدی مزد نیز الزاماً به بهبود معیشت نمی‌انجامد. کارگری که درآمدی ثابت دارد، امکان محدودی برای افزایش در یافتی خود متناسب با تورم دارد و به همین دلیل، نخستین قربانی فرسایش قدرت خرید است. هنگام تعیین مزد نیز تأکید شد که افزایش ۶۰ درصدی به‌تنهایی کافی نیست و برخی مزایای مزدی نیز باید ترمیم شود؛ زیرا آنچه باید حفظ شود، ارزش واقعی دستمزد است، نه صرفاً رقم درج‌شده در فیش حقوقی. قرار بود پس از بررسی نرخ تورم و روشن شدن آثار حذف ارز ترجیحی بر قیمت کالاها، پیش از پایان شش‌ماه نخست سال در باره ترمیم مزد تصمیم‌گیری شود. این موضوع در مصوبه مزدی نیز پیش‌بینی شده و اکنون زمان اجرای آن فرا رسیده است. حذف ارز ترجیحی، افزایش قیمت برخی کالاهای اساسی، پیامدهای اقتصادی جنگ و گسترش نااطمینانی، فشار مستقیمی بر هزینه خانوار وارد کرده‌اند. هر سیاست اقتصادی، هنگامی از منظر اجتماعی قابل دفاع است که در کنار آن، سازوکارهای جبرانی مؤثر و متناسب با واقعیت‌های اقتصادی نیز طراحی شود. یارانه و کالابرج، اگر با افزایش هزینه‌ها هم‌قد نباشند، به‌تنهایی نمی‌توانند قدرت خرید از دست‌رفته را بازگردانند. تشکیل شورای عالی کار در این شرایط، یک جلسه اداری معمولی نیست؛ فرصتی برای گفت‌وگوی واقعی دولت، کارگران و کارفرمایان درباره تغییرات اقتصاد و آثار آن بر زندگی مزدبگیران است. تصمیم این شورا باید بر پایه داده‌های تازه و تجربه زیسته خانوارهای کارگری اتخاذ شود، نه بر مبنای ارقامی که دیگر با بازار و سفره مردم نسبتی ندارند. تأخیر در تشکیل این شورا، به معنای ادامه کاهش روزانه ارزش واقعی درآمد کارگران است؛ حال آنکه اقدام به‌موقع می‌تواند نیز حمایت‌های جبرانی را با ابعاد واقعی شکاف میان هزینه و درآمد خانوارهای مزدبگیر هماهنگ سازد. افزایش دستمزد زمانی معنا دارد که حداقل‌های زندگی را پوشش دهد و فاصله میان درآمد و هزینه را کاهش دهد.

نازنین رزاقی‌مهر

روزنامه نگار



خدماتی منتقل می‌شود. در خدمات اجتماعی نیز کاهش اشتغال قابل توجه بوده است. در دوره جنگ ۱۲ روزه، حدود ۱۹۹ هزار نفر از اشتغال این بخش کاسته شد؛ در دوره ۱۰ ماهه، اگرچه بخشی از این کاهش جبران شد، اما همچنان تغییرات شدیدی در ترکیب نیروی کار وجود داشت. یکی از نمونه‌های مشخص، معلمان حق التدریس هستند که پایان قرارداد آن‌ها باعث خروج از بازار کار شده است. در اینجا جنگ لزوماً به‌صورت مستقیم شغل را از بین نمی‌برد، بلکه بحران می‌تواند شرایطی ایجاد کند که قراردادهای موقت و ناپایدار، نخستین نقطه آسیب باشند.

رانندگان: نمونه‌ای از ریزش اشتغال

با این حال، همه کاهش‌های ثبت‌شده در آمار بیمه را نیز نمی‌توان به جنگ یا رکود نسبت داد. رانندگان حمل‌ونقل نمونه مهمی از این مسئله‌اند. بیمه‌پردازی این گروه کاهش شدیدی داشته و بخش قابل توجهی از این افت با تغییر سیاست بیمه‌ای و افزایش هزینه بیمه مرتبط بوده است. این مسئله یک نکته مهم را درباره بازار کار ایران نشان می‌دهد: خروج از بیمه لزوماً به معنای از بین رفتن شغل نیست. ممکن است فرد همچنان رانندگی کند، اما به دلیل افزایش هزینه بیمه، از پوشش بیمه‌ای خارج شود. ناآوایان نیز با وضعیت مشابهی مواجه بوده‌اند و تغییرات سیاست بیمه‌ای در کاهش بیمه‌پردازی آن‌ها نقش داشته است. بنابراین، عدد کاهش بیمه‌شدگان را باید با احتیاط خواند؛ این عدد نه فقط از بیکاری، بلکه از تغییر شکل روابط کار نیز خبر می‌دهد.

خروج نیم میلیون نفر از دایره اشتغال

با این توضیحات، کاهش ۵۵۴ هزار نفری بیمه‌شدگان را نمی‌توان معادل ۵۵۴ هزار بیکار جدید دانست. بخشی از این افراد ممکن است شغل دیگری پیدا کرده، وارد کار غیررسمی شده یا موقتاً از بازار کار خارج شده باشند. اما اگر حتی بخشی از آن‌ها برای ادامه زندگی به کارهای بدون بیمه، روزمزدی و کم‌درآمد روی آورده باشند، بحران فقط تعداد شغل‌ها را کم نکرده، بلکه کیفیت و امنیت اشتغال را نیز پایین آورده است. کاهش تقاضا برای مشاغل تخصصی و افزایش تقاضا برای کارهای کم‌مهارت نیز همین تغییر را تأیید می‌کند؛ و یک نکته مهم‌تر اینکه این آمارها تنها تصویر بازار کار در پی جنگ ۱۲ روزه را نشان می‌دهد و جنگ ۳۹ روزه اخیر، با دامنه و تداوم بیشتر، می‌تواند شوک بسیار بزرگ‌تری به تولید، سرمایه‌گذاری، مصرف و اشتغال وارد کرده باشد. بنابراین، آنچه امروز در آمار بیمه و اشتغال می‌بینیم، احتمالاً هنوز بخش کوچکی از هزینه‌ای است که جنگ و سایه جنگ بر زندگی کارگران تحمیل کرده است؛ هزینه‌ای که ممکن است نه فقط در بیکاری، بلکه در کاهش دستمزد واقعی، گسترش کار غیررسمی و بی‌ثبات‌تر شدن رابطه کار خود را نشان دهد.

شده است. صنایع تولیدی آسیب بیشتری دیده‌اند؛ یعنی همان بخش‌هایی که تعداد بیشتری نیروی انسانی به ازای فعالیت اقتصادی خود به کار می‌گیرند. این موضوع از منظر کارگری اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا کاهش تولید در چنین بخش‌هایی سریع‌تر به کاهش فرصت‌های شغلی منجر می‌شود. این در حالی است که خاموشی‌های گسترده پیش از جنگ نیز در کنار سایر بحران‌ها فشار مضاعفی به نگاه‌ها وارد کرده بود. کاهش ساعات فعالیت، توقف خطوط تولید و افت ظرفیت، برای کارگر می‌تواند به معنای حذف اضافه کاری، کاهش درآمد و در مرحله بعد، کاهش نیروی انسانی باشد. بنابراین، آنچه در آمار بیمه دیده می‌شود، حاصل یک شوک منفرد نیست. بازار کار هم‌زمان تحت تأثیر جنگ، تحریم، خاموشی، تورم، کاهش قدرت خرید و نااطمینانی نسبت به آینده قرار داشته است.

جایگاه کارگر خدماتی

اگرچه صنعت بیشترین آسیب را دیده، اما خدمات نیز از موج بحران کنار نمانده است. هتل‌ها و رستوران‌ها از جمله بخش‌هایی بودند که با افت اشتغال مواجه شدند. این مسئله را می‌توان در ارتباط با کاهش قدرت خرید خانوارها دید. وقتی درآمد واقعی خانوار کاهش می‌یابد، هزینه‌هایی مانند رستوران، سفر، تفریح و برخی خدمات مصرفی معمولاً زودتر محدود می‌شوند؛ در نتیجه، بحران از یک کارخانه به خیابان و از بخش تولید به مشاغل

حدود ۱۹ هزار نفر و در واحدهای پنج تا ۱۰ نفره حدود ۲۳ هزار نفر کاهش پیدا کرده است. این اعداد فقط درباره چند هزار کارگاه نیستند؛ آن‌ها نشان می‌دهند شوک اقتصادی در پایین‌ترین لایه تولید، جایی که بنگاه‌ها معمولاً سرمایه و ذخیره نقدینگی کمتری دارند، با سرعت بیشتری به بازار کار منتقل شده است. کارگاه کوچک در برابر کاهش فروش، افزایش قیمت مواد اولیه، محدودیت انرژی یا اختلال در تأمین کالا، امکان کمتری برای تحمل بحران دارد و در نتیجه می‌تواند استراتژی کاهش شیفت، حذف نیروی کار، تعطیلی موقت یا انتقال فعالیت به شکل غیررسمی را در دستور کار قرار دهد. به همین دلیل، بحران بازار کار را نمی‌توان تنها با تعداد کارخانه‌های تعطیل‌شده سنجید. گاهی بحران در کارگاهی رخ می‌دهد که همچنان باز است، اما با نیروی کمتر و ساعت کاری پایین‌تر فعالیت می‌کند.

صنعت؛ خط مقدم شوک کارگری

برآوردهای این بررسی حاکی از آن است که در میان بخش‌های اقتصادی، صنعت بیش از خدمات تحت فشار قرار گرفته است؛ بخشی که حدود ۴۲ درصد بیمه‌پردازان تأمین اجتماعی در آن فعالیت می‌کنند. با این حال، سهم اشتغال به‌تنهایی شدت آسیب را نشان نمی‌دهد. در دوره مورد بررسی، هرچه فعالیت‌ها به تولید و به‌خصوص تولید کوچک‌مقیاس نزدیک‌تر بوده‌اند، ریزش اشتغال شدیدتر

وقوع دو جنگ در فاصله یک سال، اقتصاد ایران را با شوکی چندلایه مواجه کرده؛ شوکی که آثار آن فقط در افت تولیدو تعطیلی بنگاه‌ها دیده نمی‌شود، بلکه به شکل خاموش‌تری، در کاهش امنیت شغلی و خروج بخشی از نیروی کار از اقتصاد رسمی خود را نشان می‌دهد. گزارش‌ها از آسیب دیدن بیش از سه هزار واحد صنعتی در جریان جنگ حکایت دارد؛ بنگاه‌هایی که یا مستقیماً آسیب دیده‌اند یا در نتیجه اختلال در تأمین و واردات مواد اولیه، فعالیتشان متوقف شده است. با این حال، بازار کار الزاماً با اعلام تعطیلی کارخانه یا اخراج رسمی کارگران کوچک‌نمی‌شود. حذف اضافه کاری، کاهش ساعات کار، تمدید نشدن قراردادهای و حتی قطع پرداخت حق بیمه می‌تواند نیروی کار را بدون آنکه شغلش رسماً از دست رفته باشد، از دایره اشتغال رسمی خارج کند. داده‌های بیمه‌ای سال ۱۴۰۴ این فشار نامتوازن را آشکار می‌کند: در تابستان، حدود ۵۵۴ هزار بیمه‌شده از بازار کار رسمی خارج شدند؛ رقی که الزاماً معادل بیکاری نیست، اما از ریزشی جدی در اشتغال رسمی حکایت دارد. آن هم در فصلی که معمولاً باید شمار شاغلان افزایش یابد، نه کاهش.

کارگاه‌های کوچک؛ اولین قربانیان

یکی از روشن‌ترین خطوط این ریزش را می‌توان در اندازه کارگاه‌ها دید. در دوره ۱۰ ماهه مورد بررسی، تعداد بیمه‌شدگان در واحدهای یک تا چهار نفره

آمار اشتغال، تمام حقیقت نیست

نرخ بیکاری تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد؛ بحران می‌تواند اشتغال را حفظ کند و کیفیت آن را بفرساید

شغلی متناسب با مهارت خود عجله نکنند. این حمایت، زمانی مؤثرتر است که با آموزش و بازآموزی همراه شود؛ آموزش‌هایی که بر نیاز بخش‌های دارای ظرفیت رشد و اشتغال پایدار متمرکز باشند، نه دوره‌های عمومی و کم‌اثر. سوم، سیاست‌گذار باید انتقال شغلی را نیز رصد کند. کارگری که از صنعت به خدمات کم‌مهارت منتقل شده، ممکن است همچنان شاغل باشد، اما در مسیر نزولی بازار کار قرار گرفته باشد. دولت باید بداند چه کسانی از مشاغل تخصصی خارج شده‌اند، به کدام بخش‌ها رفته‌اند، درآمدشان چقدر تغییر کرده، آیا بیمه دارند و آیا مهارتشان در شغل جدید به کار گرفته می‌شود. چنین داده‌هایی می‌تواند هشدار زودهنگام تغییر کیفیت بازار کار باشد. چهارمین محور، هدایت سرمایه‌گذاری عمومی به بخش‌هایی است که هم رونق اقتصادی و هم اشتغال ایجاد می‌کنند. منابع محدود دولت نباید برای حفظ فعالیت‌های کوتاه‌مدت مصرف شود؛ بلکه باید به زیرساخت، انرژی، حمل‌ونقل، بازسازی صنعتی، فناوری و خدمات اجتماعی هدایت شود؛ بخش‌هایی که می‌توانند ظرفیت تولیدی اقتصاد و تقاضای نیروی کار را پایدار افزایش دهند. شرط اصلی آن است که پروژه‌ها به اشتغال رسمی و قابل دوام منجر شوند. از این منظر، سیاست اشتغال در اقتصاد بحران زده نباید به این پرسش محدود بماند که چند شغل ایجاد شده است. پرسش مهم‌تر این است که چه نوع شغلی ایجاد شده، چه میزان امنیت و درآمد دارد و آیا مهارت و بهره‌وری نیروی کار را افزایش می‌دهد. در نهایت، هدف راهبردی دولت، صرفاً بازگرداندن افراد به بازار کار نیست؛ بلکه جلوگیری از آن است که بحران، استاندارد «کار خوب و شایسته» را در اقتصاد پایین‌تر ببرد.

تقاضا، انگیزه سرمایه‌گذاری و ایجاد مشاغل با کیفیت را کاهش می‌دهد. این چرخه، امنیت اقتصادی، دستمزد واقعی و قدرت چانه‌زنی نیروی کار را فرسوده و نابرابری را تشدید می‌کند. افزایش سهم اشتغال موقت، غیررسمی و فردی سازمان‌یابی کارگران را، که در ایران با چالش‌های فراقانونی روبه‌روست، دشوارتر می‌کند و می‌تواند توازن قدرت میان کارگر و کارفرما را تغییر دهد.

سیاست اشتغال باید بازتعریف شود

در چنین وضعیتی، هدف سیاست اشتغال نمی‌تواند فقط افزایش تعداد شاغلان باشد. اگر دولت فقط آمار اشتغال را بالا ببرد، ممکن است اقتصادی شکل بگیرد که افراد بیشتری در آن کار می‌کنند، اما سهم بیشتری از آنان در مشاغل کم‌درآمد و بی‌ثبات قرار دارند. معیار موفقیت باید تعداد شاغلان، ثبات قرارداد، پوشش بیمه‌ای، سطح دستمزد، ساعات کار، بهره‌وری و امکان ارتقای مهارت را در برگیرد. نخست، حفظ مشاغل مولد باید در اولویت باشد. در بحران، جلوگیری از نابودی ظرفیت تولیدی بنگاه‌ها می‌تواند از ایجاد شغل جدید مهم‌تر باشد. حمایت از بنگاه‌های کوچک و متوسط، تأمین سرمایه در گردش، جبران بخشی از هزینه انرژی و تسهیل اعتبار می‌تواند از تبدیل یک شوک به تعطیلی دائمی جلوگیری کند؛ مشروط بر اینکه این حمایت به حفظ نیروی کار، پرداخت بیمه و رعایت استانداردهای کار گره بخورد. دوم، باید مانع سقوط کارگر به اشتغال بی کیفیت شد. بیمه بیکاری و حمایت‌درآمدی در دوره بحران به کارگر فرصت می‌دهد برای یافتن

وقتی اقتصاد وارد بحران می‌شود، نگاه سیاست‌گذار به نرخ بیکاری دوخته می‌شود؛ اینکه چه تعداد شغل از میان رفته و چند نفر در بازار کار حضور دارند. اما نرخ بیکاری به‌تنهایی نمی‌تواند عمق آسیب را نشان دهد. بحران ممکن است بدون افزایش بیکاری، کیفیت اشتغال را فرسوده کند. کارگری که کارخانه تعطیل‌شده را ترک می‌کند و بعد در خدمات، کار روزمزدی یا فعالیت پلتفرمی مشغول می‌شود، در آمار شاغل است؛ اما اگر درآمد، امنیت، بیمه و ساعات کار او کاهش یافته باشد، بازار کار ترمیم‌نشده است. مسئله در اینجا، تفاوت میان بازگشت اشتغال و بازگشت اشتغال با کیفیت است. این تفاوت برای سیاست‌گذاری اهمیت بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد.

بحران، ترکیب کار را دگرگون می‌کند

در دوره‌های رکود و نااطمینانی، بنگاه‌ها پیش از هر چیز سرمایه‌گذاری جدید و استخدام‌های پرهزینه را متوقف می‌کنند. مشاغل تخصصی و سرمایه‌بر، که ایجاد آنها به سرمایه‌گذاری بلندمدت و چشم‌انداز باثبات نیاز دارد، در چنین شرایطی آسیب‌پذیرترند. در مقابل، فعالیت‌هایی که سرمایه کمتری می‌خواهند، ورود به آنها آسان‌تر است و نیروی کار در آنها سریع‌تر جایگزین می‌شود، رشد می‌کنند. بحران می‌تواند ترکیب بازار کار را به سوی مشاغل کم‌مهارت، غیررسمی و کم‌بازده سوق دهد؛ تغییری که لزوماً در نرخ بیکاری منعکس نمی‌شود. کاهش سرمایه‌گذاری، مشاغل تخصصی را محدود می‌کند؛ افت این مشاغل، درآمد و بهره‌وری نیروی کار را پایین می‌آورد؛ کاهش درآمد، تقاضای خانوار را تضعیف می‌کند و افت

جایگاه ایران در هرم امنیت غذایی

واکاوی آمارهای فائو نشان می‌دهد ناترازی در تأمین انرژی غذایی، سقوط سرانه قدرت خرید و افزایش سوءتغذیه به میزان ۵.۶ درصد، جایگاه ایران را به رتبه دهم منطقه تقلیل داده است



گزارش راهبردی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری درباره نظام مسائل امنیت غذایی، هشدار صریح از وضعیت شکننده ایران در شاخص‌های حیاتی تغذیه و تاب‌آوری ملی ارائه می‌دهد. این سند پیشرو با واکاوی وضعیت موجود بر اساس آمارهای فائو و بانک جهانی، از فاصله معنادار کشور با اهداف سند چشم‌انداز پرده برمی‌دارد. در جهان امروز که غذا ابزار قدرت و دیپلماسی است، جایگاه نگران‌کننده ایران در مولفه‌های کفایت انرژی، قدرت خرید، سلامت و پایداری زنجیره تأمین، ضرورت اصلاح فوری ساختار حکمرانی را پیش می‌کشد. سایه سنگین ناترازی‌های ارزی، تنش‌های اقلیمی و تورم مزمن، امنیت غذایی کشور را در موقعیت اضطرار ملی قرار داده است.

سقوط شاخص‌های امنیت غذایی

بر اساس متون مرجع حکمرانی، امنیت غذایی صرفاً مقوله‌ای معطوف به توزیع اقلام خوراکی نیست، بلکه زیربنای امنیت ملی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شود. تحولات ژئوپلیتیک سالیان اخیر، از بحران اوکراین تا همه‌گیری کرونا و تغییرات اقلیمی، جایگاه غذا را به ابزاری ژئوپلیتیک و مؤلفه اعمال قدرت در روابط بین‌الملل تبدیل کرده است. مقامات ارشد نظام نیز به درستی این حوزه را اولویت نخست کشور

دانسته‌اند. با این حال، تحلیل تطبیقی جایگاه ایران با رقبای منطقه‌ای نشانگر انحراف شدید از اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ است. در شاخص تأمین کفایت انرژی غذایی که نمایه عینی موجودی فیزیکی غذاست، ایران در رتبه نازل نهم منطقه جای دارد و کشورهای آذربایجان، ترکیه، عربستان و امارات در موقعیت برتری ایستاده‌اند. در بعد دسترسی اقتصادی نیز سرانه تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید حدود ۱۵ هزار دلار است که کشور را در رتبه دهم منطقه و با فاصله‌ای نجومی نسبت به پیشتازان خلیج فارس قرار می‌دهد. از منظر شیوع سوءتغذیه، وجود نرخ ۶.۵ درصدی جمعیت فاقد کالری کافی، نمادی از فشار معیشتی بر خانوارها و جایگاه دهم منطقه است. در بعد پایداری یعنی ثبات نیز نسبت ۱۴ درصدی واردات غذا به کل صادرات غیرنفتی، گویای ناپایداری منابع انرژی و ضربه‌پذیری بالای زنجیره تأمین است.

قطع استمرار زنجیره تأمین

ستون نخست امنیت غذایی یعنی فراهمی، بر سه پایه تولید داخل، تجارت خارجی و ذخیره‌سازی استراتژیک استوار است که هر سه پایه با ناترازی‌های ساختاری مواجه هستند. بخش کشاورزی کشور تحت فشار مضاعف کمبود شدید منابع آب، فرسایش

خاک، خشکسالی‌های پی‌پی و پیامدهای تغییرات اقلیمی قرار دارد. فرسودگی شدید زیرساخت‌های تولید، کهنسالی جامعه بهره‌برداران، مهاجرت فزاینده از روستاها و پراکندگی تصمیم‌سازی‌ها در کنار توزیع ناکارآمد یارانه‌ها و گرانی نهاده‌ها، چشم‌انداز خودکفایی را تیره ساخته است. در بخش تأمین خارجی، وابستگی به مبادی محدود، تحریم‌های مالی، نوسانات شدید بازار ارز، دیوارهای بلند تعرفه‌ای و انزوای تجاری در معاهدات بین‌المللی، فرایند تأمین غذا را پرهزینه کرده است. ناوگان لجستیکی و بنادر کشور نیز توان پشتیبانی روان از این حجم واردات را ندارند. در بخش ذخیره‌سازی راهبردی نیز فرسودگی انبارها و فقدان نگاه بلندمدت، توان مدیریت بحران‌های ناگهانی را به شدت کاهش داده است.

سقوط قدرت خرید خانوار

بعد دسترسی به غذا رابطه‌ای مستقیم با متغیرهای اقتصاد کلان دارد. تورم مزمن، سقوط مستمر ارزش پول ملی، کاهش درآمدهای حقیقی سرانه و فرصت‌های شغلی ناپایدار در کنار ضعف پوشش چترهای حمایتی، سبب شده تا سهم خوراکی‌ها در سبد هزینه خانوار کاهش یابد یا به سمت کالاهای ارزان و کم‌ارزش هدایت شود.

توزیع فیزیکی غذا نیز به دلیل لجستیک سنتی، هزینه‌های سرسام‌آور واسطه‌گری و نبود بازارهای محلی و دیجیتال نوین با لگنت مواجه است. بخشی از این چالش‌ها نیز ریشه در ناآگاهی‌های تغذیه‌ای و الگوهای مصرف نادرست جامعه دارد که دسترسی کیفی به غذای سالم را محدود ساخته و سبب توزیع نابرابر کالری در میان دهک‌های درآمدی شده است.

ایراد در بخش سلامت

بهره‌برداری کیفی از غذا، ضلع سوم امنیت غذایی را شکل می‌دهد که به شدت تحت تأثیر الگوهای رفتاری و بهداشت عمومی است. شیوع سنت‌های غذایی ناسالم، تبلیغات گسترده اقلام پرکالری و فاقد ارزش غذایی و کمبود آموزش‌های عمومی، الگوی مصرف را دگرگون کرده است. شیوع بیماری‌های غیرواگیر، سوءتغذیه پنهان، عدم دسترسی عادلانه به آب سالم و خدمات بهداشتی و فقدان نظارت دقیق بر زنجیره تولید تا مصرف، از پیامدهای این وضعیت به شمار می‌روند.

سیاست‌های حمایتی دولت به جای تنوع بخشی به رژیم غذایی و ارزان‌سازی سبد غذاهای سالم مانند لبنیات، پروتئین و سبزیجات، تمرکز خود را بر کالاهای اساسی و غلات گذاشته که نتیجه آن افزایش مصرف قند و نشاسته و گرایش به سمت فرآورده‌های صنعتی مضر بوده است.

پایداری شکننده ساختار اقتصادی

پایداری به عنوان ضلع چهارم، نیازمند ثبات در متغیرهای زیست‌محیطی و کلان اقتصادی است. بحران آب، تخریب جنگل‌ها، افت تنوع زیستی و صید بی‌رویه در کنار تورم افسارگسیخته و پیش‌بینی ناپذیری نرخ ارز، افق سرمایه‌گذاری در بخش غذا را تیره ساخته است. عدم جذب سرمایه‌های خارجی به دلیل ریسک‌های سیاسی، فساد اداری و ضعف شفافیت در حکمرانی، پایداری این حوزه را تهدید می‌کند. وابستگی شدید به واردات کالاهای پایه و نوسانات قیمت‌های جهانی در غیاب ابزارهای پدافند غیرعامل، کشور را در برابر شوک‌های بیرونی بی‌دفاع ساخته است. عدم وجود برنامه‌های پاسخ سریع به بحران‌ها و حوادث غیرمترقبه نیز آسیب‌پذیری دهک‌های پایین را دوچندان کرده است. یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد وضعیت حکمرانی امنیت غذایی در ایران در شرایط هشدار قرار دارد. عبور از این وضعیت و تحقق اهداف سند ملی دانش‌بنیان امنیت غذایی، نیازمند بازنگری در ساختار مدیریت آب و خاک، سرمایه‌گذاری در فناوری، اصلاح سیاست‌های ارزی، ارتقای دیپلماسی منطقه‌ای و بازسازی شبکه‌های حمایتی است.



فاطمه صالحی

کارشناس اقتصادی

هزینه خاموشی‌ها برای امنیت غذایی

قطعی برق در صنایع غذایی را نمی‌توان صرفاً با تعداد ساعت توقف خطوط تولید سنجید؛ چراکه در این صنعت، خاموشی می‌تواند هم‌زمان به تولید، نگهداری، زنجیره سرد، کیفیت محصول و هزینه تمام‌شده ضربه بزند و بخشی از اثری را که امروز در کارخانه ایجاد می‌کند، با فاصله زمانی در بازار و سفره خانوار نمایان سازد. تأمین برق پایدار برای صنایع غذایی صرفاً یک مسئله صنعتی نیست، بلکه بخشی از زیرساختی است که استمرار عرضه مواد غذایی و درنهایت امنیت غذایی خانوار به آن وابسته است. کارشناسان این حوزه معتقدند نگاه به برق صنایع غذایی باید از سطح «مصرف‌کننده برق» فراتر برود و این بخش به‌عنوان یکی از حلقه‌های زنجیره امنیت غذایی دیده شود.

وابستگی صنعت غذا به برق از مرحله فرآوری آغاز می‌شود و تا بسته‌بندی و نگهداری ادامه دارد. تجهیزات تولید، پمپ‌ها، سیستم‌های سرمایش و گرمایش، خطوط بسته‌بندی و تجهیزات کنترلی همگی برای فعالیت مستمر طراحی شده‌اند و توقف ناگهانی آن‌ها می‌تواند نظم فرایند تولید را برهم بزند. در برخی محصولات نیز بازگرداندن خط به شرایط عادی پس از وصل برق، به زمان نیاز دارد و بنابراین خسارت ناشی از خاموشی فقط به مدت زمان قطعی محدود نمی‌شود. این مسئله در واحدهایی که با مواد فسادپذیر سروکار دارند، جدی‌تر است. شیر، گوشت، برخی فرآورده‌های آماده مصرف و محصولات تخمیری نمی‌توانند در برابر اختلال طولانی در فرایند تولید یا نگهداری، همانند کالاهای صنعتی معمولی مقاومت کنند. هر اختلال در این زنجیره، احتمال افزایش ضایعات را بالا می‌برد و هزینه‌ای را که برای تأمین مواد اولیه و تولید محصول پرداخت شده است، به هزینه ازدست‌رفته تبدیل می‌کند. هزینه خاموشی برای صنعت غذا نه تنها دستمزد نیروی کاری است که در زمان قطعی برق تولید نمی‌کند؛ بلکه بخشی از مواد اولیه و محصول نیز ممکن است به ضایعات تبدیل شود.

از دیگر سو، امنیت غذایی تنها با میزان تولید اسمی سنجیده نمی‌شود. محصول باید تولید شود، سالم بماند، به بازار برسد و با قیمتی در دسترس خانوار قرار گیرد. اختلال برق می‌تواند هر چهار مرحله را تحت تأثیر قرار دهد؛ تولید را کاهش دهد، ضایعات را بالا ببرد، زنجیره نگهداری و توزیع را مختل کند و در نهایت هزینه‌ای ایجاد کند که بخشی از آن به قیمت مصرف‌کننده منتقل شود. در صنایع غذایی، برخی فرایندها حساسیت بیشتری نسبت به قطعی برق دارند. تولید محصولات پروبیوتیک یکی از نمونه‌های این وضعیت است. این محصولات در یک فرایند چندروزه تولید می‌شوند و شرایط محیطی و فرایند تولید باید در طول این دوره تحت کنترل باشد. در چنین فرایندی، قطع برق در میانه کار می‌تواند محصول را از چرخه تولید خارج کند؛ یعنی برخلاف برخی خطوط تولید که پس از وصل برق امکان ادامه فعالیت دارند، محصولی که فرایند آن به دلیل خاموشی مختل شده است، لزوماً قابل بازگشت نیست.

وقتی گرانی، سفره جهان را کوچک کرد

گزارش پنج نهاد سازمان ملل نشان می‌دهد بحران غذا دیگر فقط کمبود تولید نیست؛ گرانی، کاهش قدرت خرید و افت کیفیت رژیم غذایی، گرسنگی را عمیق‌تر کرده است

گزارش سالانه «وضعیت امنیت غذایی و تغذیه در جهان» که پنج نهاد اصلی سازمان ملل، یعنی فائو، ایفاد، یونیسف، برنامه جهانی غذا و سازمان جهانی بهداشت منتشر می‌کنند، معتبرترین مرجع برای سنجش گرسنگی، ناامنی غذایی و سوءتغذیه است. پیام مرکزی سند روشن است: جهان هنوز توان تولید غذای کافی را دارد، اما توان خرید، دسترسی اقتصادی و کیفیت رژیم غذایی، به نقطه گره خورده بحران بدل شده است. تورم بالای مواد غذایی، این فاصله را عمیق‌تر کرده و تحقق هدف «صفر گرسنگی تا ۲۰۳۰» را بیش از پیش از دسترس دور ساخته است.

گرسنگی؛ چهره بنهان قیمت

آمارهای گزارش، ابعاد این شکاف را بی‌پرده نشان می‌دهد. امروز ۶۳۸ تا ۷۲۰ میلیون نفر، نزدیک به ۸ درصد جمعیت جهان، با گرسنگی مزمن روبه‌رو هستند و حدود ۲.۳ میلیارد نفر، معادل ۲۸ درصد جمعیت، درگیر ناامنی غذایی متوسط یا شدیدند. هزینه روزانه یک رژیم غذایی سالم بر پایه برابری قدرت خرید به ۴.۴۶ دلار رسیده است. شمار کسانی که از تأمین چنین رژیمی ناتوان‌اند، از ۲.۷۶ میلیارد نفر در ۲۰۱۹ به ۲.۶ میلیارد نفر کاهش یافته، اما آفریقا مسیر معکوس رفته و شمار محرومان آن از مرز یک میلیارد نفر گذشته است. کوتاه‌فدی کودکان اندکی بهبود یافته، اما لاغری مفرط و اضافه‌وزن کودکان تقریباً بدون تغییر مانده و چاقی بزرگسالان و کم‌خونی زنان سنین باروری رو به افزایش است.

شوک‌های بازار جهانی

جهش قیمت غذا در فاصله ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳، حاصل چهار تکانه هم‌زمان بود: اختلال‌های زنجیره تأمین ناشی از کووید-۱۹، سیاست‌های مالی و پولی انبساطی و تزریق گسترده نقدینگی، جنگ اوکراین و کاهش صادرات غلات، دانه‌های روغنی و کودهای شیمیایی از حوزه دریای سیاه، و نهایتاً صعود قیمت انرژی که هزینه حمل‌ونقل، سوخت و نهاده‌های کشاورزی را بالا برد. تورم مواد غذایی در کشورهای کم‌درآمد به حدود ۳۰ درصد رسید. گزارش می‌گوید هر ۱۰ درصد افزایش قیمت غذا، ناامنی غذایی متوسط تا شدید را ۳.۵ درصد و ناامنی غذایی شدید را ۱.۸ درصد افزایش می‌دهد. زنان، کودکان و ساکنان روستاها بیشترین فشار را تحمل کرده‌اند و رشد قیمت میوه، سبزیجات و پروتئین حیوانی، خانوارها را به سوی غذاهای فوق‌فرآوری‌شده ارزان‌رانده است؛ مسیری که سوءتغذیه را از شکل آشکار به هیئت پنهان و مزمن می‌برد.

سیاست‌های نجات سفره

پاسخ‌های سیاستی گزارش، بر مهار ریشه‌ای فشار قیمت و حفاظت از دهک‌های آسیب‌پذیر تکیه دارد. حمایت هدفمند، از یارانه مستقیم تا شبکه‌های امان اجتماعی کوتاه‌مدت و اصلاح مالیاتی به سود کم‌درآمدها، نخستین توصیه است. هماهنگی سیاست پولی و مالی برای کنترل تورم بدون ضربه عمیق به تولید کشاورزی، دومین محور

است. سوم، تسهیل تجارت، کاهش محدودیت‌ها و عوارض صادراتی و شکل دادن به ذخایر استراتژیک قرار دارد. چهارم، شفافیت اطلاعات بازار و تقویت پایش داده‌ها برای پیش‌بینی شوک‌های قیمت و عرضه است. پنجم، سرمایه‌گذاری ساختاری در زیرساخت، تحقیق و توسعه و کشاورزی مقاوم به اقلیم مطرح می‌شود.

درس‌های برای ایران

برای ایران، این گزارش یک هشدار روشن و چند درس عملی دارد. امنیت غذایی را نمی‌توان تنها با افزایش تولید سنجید؛ قدرت خرید، دسترسی اقتصادی و قیمت تمام‌شده، همان قدر تعیین‌کننده‌اند. اصرار بر تولید به هر قیمت، با توجه به محدودیت آب و خاک، پایداری را فرسوده می‌کند. سید حمایتی دولت نیز نیازمند بازچینی است. تمرکز سنتی بر نان، مرغ و روغن باید به سمت تضمین دسترسی دهک‌های کم‌درآمد به پروتئین با کیفیت، به‌ویژه آبزیان، و لبنیات برود. گزارش هشدار می‌دهد سرکوب قیمتی و مداخله‌های مقطعی، در بلندمدت تولید و زنجیره تأمین را می‌فرساید. ایران همچنین به سامانه ملی شفاف اطلاعات بازار نیاز دارد تا قیمت، عرضه نهاده و کالا لحظه‌به‌لحظه پایش شود. در نهایت، سرمایه‌گذاری در زنجیره ارزش و فناوری‌های نوین، از سیستم‌های مدار بسته تا پرورش در دریا و اصلاح نژاد، می‌تواند پروتئین پایدارتر فراهم کند، فشار بر آب‌های زیرزمینی را کاهش دهد و امنیت تغذیه‌ای را از سطح شعار به سطح اجرا برساند.

بنزین ۸۷ هزار تومانی؛ آزمونی که دوام نیاورد

تجربه کوتاه اجرای نرخ جدید بنزین در کرمان، بار دیگر بحران ناترازی سوخت را آشکار کرد؛ بحرانی که دولت را میان اصلاح قیمت و حفظ ثبات اجتماعی گرفتار کرده است

شد. این موضع گیری، تلاشی برای بازگرداندن آرامش به فضای عمومی و کاهش نگرانی‌های اجتماعی بود.

سیاست بدون شگفتانه

کشور در آستانه ورود به یکی از حساس‌ترین مقاطع تصمیم‌گیری در حوزه انرژی قرار گرفته است؛ مقطعی که در آن، دولت تلاش می‌کند میان ضرورت اصلاح ساختار مصرف و نگرانی از تبعات اجتماعی افزایش قیمت سوخت، نوعی توازن ایجاد کند. شاید به همین دلیل باشد که پس از تجربه نافرجام کرمان، مهم‌ترین پیام مطرح‌شده از سوی مسئولان، نه دفاع از یک سیاست قیمتی جدید، بلکه تأکید بر گفت‌وگو با مردم پیش از هرگونه تصمیم‌گیری بود. در روزهای گذشته، مسئولان دولتی بارها اعلام کردند که رئیس‌جمهور بر پرهیز از هرگونه تصمیم‌غافلگیرکننده تأکید دارد و هیچ سیاستی در حوزه بنزین بدون اطلاع‌رسانی قبلی و تشریح کامل جزئیات آن اجرایی نخواهد شد. این موضع‌گیری، در شرایطی مطرح شد که اجرای آزمایشی طرح عرضه بنزین با نرخ آزاد در کرمان، واکنش‌های گسترده‌ای را در فضای عمومی و رسانه‌ای کشور برانگیخت. حتی مسئولان سازمان بهینه‌سازی و مدیریت راهبردی انرژی نیز نسبت به نحوه اجرای این طرح انتقاد کردند و خواستار بررسی دقیق‌تر ابعاد آن شدند. دولت در عین حال تأکید کرده است که هنوز هیچ مصوبه‌ای برای افزایش قیمت بنزین وجود ندارد و تصمیم‌نهایی در باره آینده این حامل انرژی اتخاذ نشده است. با این حال، بررسی سه سناریوی مختلف برای مدیریت مصرف و تأمین بنزین در دستور کار قرار دارد. بر اساس اعلام مسئولان، هر یک از این سناریوها دارای مزایا و معایب خاص خود هستند و پیش از اجرای هر تصمیم، جزئیات آن برای افکار عمومی تشریح خواهد شد. آنچه این رویکرد را از تجربه‌های گذشته متمایز می‌کند، تغییر در شیوه سیاست‌گذاری است. به نظر می‌رسد دولت تلاش دارد به جای اتخاذ تصمیمات دفعی، مسیر اقناع عمومی و مشارکت اجتماعی را در پیش بگیرد. تجربه‌های پیشین نشان داده است که سیاست‌های ناگهانی در حوزه انرژی می‌توانند پیامدهایی فراتر از محاسبات اقتصادی داشته باشند و حتی بر ابعاد اجتماعی، سیاسی و امنیتی کشور نیز تأثیر بگذارند.

سه سناریوی پیش‌رو

دولت اکنون با دو گزینه اصلی مواجه است؛ افزایش عرضه یا کاهش تقاضا. با این حال، هر دو مسیر با چالش‌های جدی روبه‌رو هستند. برای جبران شکاف موجود تا پایان برنامه هفتم، بین ۴۳ تا ۷۰ میلیون لیتر کسری پیش‌بینی شده است. جبران این فاصله از طریق افزایش تولید، به سرمایه‌گذاری ۱۲ تا ۳۰ میلیارد دلاری نیاز دارد. در سوی دیگر، کاهش تقاضا نیز بدون اصلاحات ساختاری امکان‌پذیر نیست. دولت در این مسیر، برنامه‌هایی مانند توسعه حمل‌ونقل عمومی، نوسازی ناوگان فرسوده، هوشمندسازی جایگاه‌ها و اصلاح تدریجی یارانه‌ها را دنبال می‌کند. استفاده از سهمیه‌های هوشمند و کارت‌های سوخت مبتنی بر درآمد نیز بخشی از این برنامه‌هاست. در همین حال، مخالفت‌های سیاسی نیز همچنان ادامه دارد. برخی نمایندگان مجلس معتقدند که افزایش قیمت بنزین، راه‌حل مناسبی برای جبران ضعف حکمرانی نیست و باید به جای فشار بر مصرف‌کنندگان، اصلاح ساختار انرژی، ارتقای کیفیت خودروها، خروج خودروهای فرسوده و توسعه حمل‌ونقل عمومی در اولویت قرار گیرد.

میراث پنجاه ساله یارانه

شاید مهم‌ترین نکته در این میان، نگاه بلندمدت به مسئله بنزین باشد. کارشناسان معتقدند که مصرف بی‌رویه امروز، نتیجه بیش از پنج دهه سیاست‌های یارانه‌ای است. در این مدت، انرژی ارزان به بخشی از فرهنگ مصرف تبدیل شده و همین مسئله، اصلاحات را دشوار کرده است. برخی کارشناسان نیز معتقدند که افزایش قیمت، لزوماً به کاهش مصرف منجر نمی‌شود و تنها تورم را تشدید می‌کند. از نگاه آنان، اگر اصلاحات تدریجی مطابق برنامه‌های گذشته اجرا می‌شد، امروز کشور با چنین شکافی مواجه نبود. بنزین در ایران، دیگر صرفاً یک حامل انرژی نیست. این کالا اکنون به نمادی از تعارض میان اقتصاد یارانه‌ای، محدودیت منابع، انتظارات اجتماعی و ضرورت اصلاحات تبدیل شده است. هر تصمیمی در این حوزه، نه‌تنها آینده بازار سوخت، بلکه مسیر اقتصاد ایران را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد.



اثر دومینویی افزایش قیمت

افزایش قیمت سوخت، برخلاف تصور رایج، تنها به معنای افزایش هزینه رانندگی نیست. بنزین یکی از مهم‌ترین نهاده‌های اقتصاد است و هرگونه تغییر در قیمت آن می‌تواند کل ساختار هزینه را تحت تأثیر قرار دهد. تجربه کرمان نشان داد که افزایش قیمت سوخت، تقریباً بلافاصله به افزایش هزینه حمل‌ونقل کالا و خدمات منجر می‌شود. در نتیجه، قیمت مواد غذایی و کالاهای اساسی نیز افزایش می‌یابد و آثار تورمی آن به سرعت به سایر بخش‌ها سرایت می‌کند. از سوی دیگر، خانوارهای کم‌درآمد بیشترین آسیب را از این تغییرات متحمل می‌شوند. برای بسیاری از خانواده‌ها، سوخت یک کالای ضروری است و افزایش قیمت آن، به معنای کاهش بودجه سایر نیازهای اساسی خواهد بود. به بیان دیگر، افزایش هزینه سوخت می‌تواند مستقیماً قدرت خرید خانوارها را کاهش دهد. افزون بر این، حمل‌ونقل در بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی سهم قابل توجهی دارد. بنابراین، افزایش قیمت بنزین به رشد هزینه خدمات منجر می‌شود. در مناطقی که وابستگی به خودرو بالاست، این مسئله حتی می‌تواند به کاهش دسترسی شهروندان به فرصت‌های شغلی و تشدید انزوای اقتصادی بینجامد. در چنین شرایطی، اصلاح قیمت سوخت دیگر یک تصمیم فنی نیست، بلکه تصمیمی است که باید پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و حتی امنیتی آن به‌صورت هم‌زمان مورد ارزیابی قرار گیرد.

عقب‌نشینی یا بازنگری؟

لغو طرح کرمان را می‌توان از دو منظر تحلیل کرد. نخست، عقب‌نشینی در برابر فشارهای اجتماعی و دوم، بازنگری در شیوه اجرای اصلاحات. تحلیلگران سه عامل را در توقف این طرح مؤثر می‌دانند؛ نخست، نگرانی از تورم زنجیره‌ای، دوم، احتمال شکل‌گیری تنش‌های اجتماعی و اختلال در شبکه توزیع؛ سوم، نبود زیرساخت‌های لازم برای اجرای نظام جدید قیمت‌گذاری. مشکلات مربوط به کارت‌های سوخت، نبود هماهنگی میان جایگاه‌ها و احتمال سردرگمی مصرف‌کنندگان، از جمله چالش‌هایی بود که می‌توانست اجرای این برنامه را با اختلال مواجه کند. در چنین فضایی، توقف طرح را می‌توان نوعی بازنگری در فرایند تصمیم‌گیری تلقی کرد. دولت نیز پس از این اتفاق تأکید کرد که تصمیم‌نهایی درباره بنزین هنوز اتخاذ نشده و مردم با تصمیمات ناگهانی مواجه نخواهند

انتخاب کرمان نیز اتفاقی نبود. این استان به‌عنوان نقطه‌ای راهبردی برای سنجش واکنش بازار و بررسی تغییر رفتار مصرف‌کنندگان انتخاب شده بود. با این حال، سرعت واکنش‌ها نشان داد که حتی اجرای محدود چنین سیاستی نیز می‌تواند به سرعت به یک مسئله ملی تبدیل شود.

در واقع، توقف سریع طرح را باید نشانه‌ای از درک حساسیت‌های اجتماعی دانست. به نظر می‌رسد دولت ترجیح داد پیش از آنکه یک اصلاح اقتصادی به یک بحران اجتماعی تبدیل شود، اجرای آن را متوقف کند؛ تصمیمی که نشان‌دهنده وزن بالای ملاحظات اجتماعی در سیاست‌گذاری انرژی است.

ناترازی رو به گسترش

واقعیت آن است که مسئله بنزین، پیش از آنکه به قیمت مربوط باشد، به ناترازی بازمی‌گردد. امروز مصرف روزانه بنزین کشور به حدود ۱۳۵ میلیون لیتر رسیده و برآوردها نشان می‌دهد که این رقم تا پایان سال به ۱۳۹ تا ۱۴۴ میلیون لیتر افزایش خواهد یافت. در سال‌های پایانی دولت چهاردهم نیز مصرف روزانه می‌تواند به محدوده ۱۵۶ تا ۱۷۴ میلیون لیتر برسد.

حتی در افق پایان برنامه، پیش‌بینی‌ها از مصرف ۱۶۵ تا ۱۹۷ میلیون لیتر در روز حکایت دارند. این ارقام، تصویری روشن از شکافی ارائه می‌کنند که هر سال عمیق‌تر می‌شود. از یک سو، تقاضا با سرعت در حال افزایش است و از سوی دیگر، ظرفیت تولید متناسب با آن رشد نمی‌کند.

همین مسئله، دولت را در برابر یک انتخاب دشوار قرار داده است؛ یا باید منابع مالی بیشتری برای حفظ نظام یارانه‌ای اختصاص دهد یا به سمت اصلاح الگوی مصرف حرکت کند. در حال حاضر، ساختار قیمت‌گذاری بنزین در ایران بر پایه سه نرخ ۱۵۰۰، ۳۰۰۰ و ۵۰۰۰ تومانی استوار است. با وجود تغییرات اعمال‌شده در سهمیه‌ها، نرخ پایه همچنان ثابت مانده است. این در حالی است که تورم عمومی طی سال‌های اخیر، فاصله میان قیمت بنزین و سایر کالاها را به شکل محسوسی افزایش داده است. جاماندگی قیمت بنزین از تورم، هزینه تأمین سوخت را برای دولت افزایش داده و هم‌زمان، زمینه شکل‌گیری قاچاق را نیز فراهم کرده است. حتی نرخ سوم ۵۰۰۰ تومانی نیز نتوانسته به ابزاری مؤثر برای مدیریت مصرف تبدیل شود. به همین دلیل، مسئله اصلاح نظام قیمت‌گذاری بار دیگر در دستور کار قرار گرفته است.

بنزین در ایران دیگر تنها یک فرآورده نفتی نیست؛ این حامل انرژی در سال‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین گره‌های اقتصاد کشور تبدیل شده است؛ گرهی که در آن، ناترازی بودجه، رشد افسارگسیخته مصرف، قاچاق سوخت، نظام یارانه‌ای، تورم، عدالت اجتماعی و حتی امنیت اقتصادی به یکدیگر گره خورده‌اند. اجرای آزمایشی طرح عرضه بنزین با نرخ ۸۷ هزار و ۲۰۰ تومان در استان کرمان که تنها چند ساعت دوام آورد، بار دیگر این واقعیت را آشکار کرد که مسئله سوخت در ایران را نمی‌توان صرفاً با تغییر یک عدد در تابلوی جایگاه‌های عرضه مدیریت کرد. در شرایطی که مصرف روزانه بنزین به ۱۳۵ میلیون لیتر رسیده و پیش‌بینی‌ها از افزایش مستمر این رقم در سال‌های آینده حکایت دارد، دولت ناگزیر است میان حفظ یارانه‌های سنگین، کنترل کسری بودجه و مدیریت تقاضا، یکی را انتخاب کند. این گزارش، با مرور تجربه ناکام کرمان، به دلایل شکل‌گیری ایده بنزین ۸۷ هزار تومانی، پیامدهای اقتصادی و اجتماعی افزایش قیمت سوخت، چالش‌های پیش‌روی دولت، واکنش نمایندگان مجلس، سناریوهای در دست بررسی برای مدیریت مصرف و دیدگاه کارشناسان درباره آینده بازار سوخت می‌پردازد؛ بازاری که اکنون به یکی از تعیین‌کننده‌ترین متغیرهای اقتصاد ایران تبدیل شده است.

آزمون ناموفق کرمان

ماجرای کرمان، بیش از آنکه یک طرح استثنایی باشد، آزمونی برای سنجش ظرفیت اقتصاد ایران در مواجهه با اصلاحات قیمتی بود. بر اساس گزارش‌های منتشرشده، عرضه بنزین با نرخ آزاد پالایشگاهی در ۲۰۴ جایگاه این استان آغاز شد، اما تنها پس از چند ساعت متوقف شد. تجربه‌ای کوتاه که نشان داد حتی اجرای محدود یک سیاست جدید نیز می‌تواند پیامدهایی فراتر از محدوده جغرافیایی اجرای آن داشته باشد. اگر این طرح ادامه پیدا می‌کرد، هزینه پر کردن یک باک ۶۰ لیتری به بیش از ۵ میلیون تومان می‌رسید؛ رقمی که نه‌تنها معادلات خانوارها را برهم می‌زد، بلکه می‌توانست زنجیره‌ای از افزایش قیمت‌ها را در سراسر اقتصاد فعال کند. همین مسئله، حساسیت افکار عمومی نسبت به این تصمیم را دوچندان کرد. دولت تلاش کرده بود با اجرای مدل منطقه‌ای، آثار اجتماعی و اقتصادی این سیاست را در یک استان با الگوی مصرف مشخص ارزیابی کند.

رشد مصرف، افزایش قاچاق، کسری بودجه و فاصله قیمت داخلی با هزینه واقعی تولید، بنزین را به یکی از پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی کشور تبدیل کرده است

یادداشت
N E W S



علیرضا کریمی

کارشناس حوزه نفت، گاز و پتروشیمی

اصلاح قیمت‌گذاری بدون فشار معیشتی

بازار بنزین در شرایط کنونی اقتصاد کشور، دیگر عرصه‌ای نیست که بتوان آن را با یک تصمیم ساده و تک‌بعدی اداره کرد. پیچیدگی مناسبات تولید، مصرف، قیمت‌گذاری، قاچاق و فشارهای معیشتی نشان می‌دهد هر سیاست‌شتاب‌زده‌می‌تواند پیامدهایی فراتر از هدف اولیه خود به همراه داشته باشد. تجربه نیز مؤید آن است که اتکا به یک راهکار منفرد، نه‌تنها مسئله مصرف را حل نمی‌کند، بلکه ممکن است بر دامنه نارضایتی و بی‌اعتمادی بیفزاید. راهکار واقع‌بینانه، اجرای بسته‌ای ترکیبی است که اصلاح قیمت‌گذاری، بازنگری در سهمیه‌بندی و تنظیم نرخ‌های آزاد را هم‌زمان دنبال کند. چنین بسته‌ای باید میان ضرورت مدیریت مصرف و ظرفیت اقتصادی خانوارها تعادل برقرار سازد و هزینه تصمیم‌های خود را پیشاپیش بسنجد. یکی از محورهای قابل بررسی، فعال کردن پالایشگاه‌هایی است که توان تولید بنزین با کیفیت مطلوب، از جمله بنزین یورو ۴، دارند. این واحدها باید بر پایه سازوکاری شفاف، قابل نظارت و عاری از ابهام، امکان مشارکت در عرضه این فرآورده راهبردی را پیدا کنند. طبیعی است که چنین مشارکتی بدون مشوق‌های اقتصادی مؤثر دوام نخواهد داشت. پالایشگاه‌ها باید بتوانند محصول خود را با قیمتی معقول و رقابتی به بازار عرضه کنند؛ زیرا شکاف میان هزینه واقعی تولید و نرخ‌های موجود، انگیزه تولید و عرضه را تضعیف می‌کند. بهره‌گیری از این ظرفیت، هم می‌تواند بخشی مهم از نیاز داخلی را پوشش دهد و هم از فشار ناشی از ناترازی میان قیمت تمام‌شده و قیمت فروش بکاهد. تجربه‌های پیشین، با وجود حاشیه‌ها و کاستی‌هایی که همراه داشتند، در مجموع نشان دادند استفاده از ظرفیت پالایشگاه‌های داخلی می‌تواند قابل اتکا باشد. بازآفرینی آن تجربه‌ها، البته با اصلاح ضعف‌های گذشته، می‌تواند یکی از گزینه‌های عملی سیاست‌گذاری باشد. مصرف‌کننده در این چارچوب باید همچنان از سهمیه‌های موجود برخوردار بماند و هم‌زمان به گزینه‌های جایگزین نیز دسترسی داشته باشد. به کارگیری تعبیر «اصلاح سهمیه‌بندی» به‌جای «جیره‌بندی» نیز صرفاً انتخاب واژه نیست؛ این انتخاب می‌تواند از بار روانی و اجتماعی تصمیم بکاهد. سهمیه‌های فعلی نیازمند بازنگری جدی‌اند و نرخ‌های دوم و سوم باید متناسب با تورم، نوسان ارز، شرایط اقتصادی و قیمت‌های جهانی به‌روزرسانی شوند تا تعادل و کارایی توزیع حفظ شود. مدیریت کارت‌های جایگاه‌ها نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از این اصلاحات است. کارت‌های موجود در اختیار جایگاه‌های عرضه سوخت باید فقط در موارد ضروری و زیر نظارت دقیق به کار گرفته شوند تا زمینه سوءاستفاده، بی‌نظمی و انحراف در توزیع کاهش یابد. مجموعه این اقدامات می‌تواند بدون تحمیل فشار مالی گسترده بر مردم، مصرف سوخت را منطقی‌تر کند.

هنوز تصمیم‌نهایی درباره اصلاح نظام عرضه و قیمت بنزین اعلام نشده است، اما اظهارات مسئولان و دیدگاه کارشناسان نشان می‌دهد مدیریت مصرف، مهار قاچاق و ایجاد تعادل میان تولید و مصرف، محور سناریوهای مورد بررسی است.

کیف پول ایران؛ آزمون بزرگ نظام پرداخت

ابزار جدید بانک مرکزی، تنها یک سرویس انتقال پول نیست، بلکه تلاشی برای بازتعریف بانکداری روزمره و تغییر رفتار مالی میلیون ها ایرانی محسوب می شود



پول ایران» با رویکردی متفاوت طراحی شده است. مهم ترین ویژگی این سرویس آن است که کاربر می تواند بدون دسترسی به اینترنت و تنها از طریق شماره گیری کد دستوری #۹۸*، بخش قابل توجهی از خدمات بانکی مورد نیاز خود را دریافت کند. این سرویس بر بستر فناوری USSD طراحی شده و برای استفاده از آن، داشتن یک تلفن همراه و سیم کارتی که به نام خود فرد ثبت شده باشد، کافی است. در واقع، فلسفه طراحی این ابزار بر افزایش دسترسی به خدمات مالی استوار شده است؛ به ویژه در شرایطی که دسترسی به اینترنت با محدودیت مواجه می شود یا امکان استفاده از برنامه های آنلاین وجود ندارد. این ویژگی می تواند برای گروه هایی از جامعه که دسترسی کمتری به زیرساخت های اینترنتی دارند، اهمیت بیشتری پیدا کند.

ثبت نام در چند دقیقه

فرآیند استفاده از کیف پول ایران، نسبتاً ساده طراحی شده است. کاربران ابتدا باید کد دستوری #۹۸* را شماره گیری کنند. پس از آن، با وارد کردن کد ملی و احراز هویت از طریق سیم کارتی که به نام خودشان ثبت شده است، فرآیند ثبت نام تکمیل می شود. سپس امکان شارژ کیف پول از طریق کارت بانکی فراهم خواهد شد. پس از فعال سازی، کاربر می تواند موجودی کیف پول خود را مشاهده کند، برای دیگران وجه ارسال کند یا موجودی خود را از طریق شماره شباهت حساب بانکی انتقال دهد. در این میان، انتقال وجه نیز تنها با وارد کردن شماره تلفن همراه فرد مقصد انجام می شود. نتیجه هر تراکنش نیز از طریق پیامک به اطلاع کاربر خواهد رسید. یکی از مهم ترین شروط استفاده از این سامانه، مالکیت سیم کارت است. به بیان دیگر، شماره تلفنی که برای فعال سازی کیف پول مورد استفاده قرار می گیرد، باید حتماً به نام خود فرد ثبت شده باشد. بر اساس اطلاعات منتشرشده، تاکنون برای حدود ۹۰ میلیون ایرانی شناسنامه کیف پول ایجاد شده؛ اما این موضوع به معنای فعال بودن کیف پول برای همه افراد نیست و تکمیل فرایند ثبت نام همچنان ضروری خواهد بود.

فراتر از انتقال پول

اگرچه انتقال وجه، یکی از قابلیت های اصلی

کیف پول ایران محسوب می شود، اما کارکرد آن به این بخش محدود نمی شود. کاربران می توانند از موجودی کیف پول خود برای خرید کالا و خدمات استفاده کنند. این ابزار به سایر کیف پول های تجاری متصل شده و امکان خرید از شبکه ای از فروشگاه ها و پذیرندگان طرف قرارداد را فراهم کرده است. بنابراین، کیف پول صرفاً یک ابزار انتقال پول نیست، بلکه می تواند به بستری برای انجام تراکنش های روزمره تبدیل شود. در حال حاضر، امکان خرید حضوری و غیرحضوری از طریق برخی اپلیکیشن ها فراهم شده است و حتی خرید نان از نانوبی های منتخب نیز از طریق این سرویس امکان پذیر شده است. البته استفاده از این قابلیت ها به گستردگی شبکه پذیرندگان وابسته است. هرچه تعداد فروشگاه ها و مراکز خدماتی بیشتری به این شبکه متصل شوند، احتمال استقبال عمومی نیز افزایش خواهد یافت. بر اساس اطلاعات منتشرشده، شبکه پذیرندگان کیف پول ایران اکنون حدود ۵۰ هزار نقطه را پوشش می دهد و همچنان در حال توسعه است. این عدد اگرچه قابل توجه به نظر می رسد، اما برای تبدیل شدن به یک ابزار فراگیر، باید رشد قابل ملاحظه ای را تجربه کند.

اقتصاد پرداخت های خرد

در نظام های مالی پیشرفته، کیف پول های الکترونیکی عمدتاً برای پرداخت های خرد و پرتکرار مورد استفاده قرار می گیرند؛ پرداخت هایی که انجام آنها با پول نقد یا کارت بانکی، زمان برتر یا پرهزینه تر است. خریدهای روزانه، پرداخت کرایه حمل و نقل، خرید از رستوران ها و کافه ها، پرداخت های اینترنتی و استفاده از کدهای QR، از مهم ترین حوزه های کاربرد کیف پول های الکترونیکی محسوب می شوند. با این حال، ظرفیت کیف پول ها به پرداخت های روزمره محدود نمی شود. پرداخت قبوض، خدمات سازمانی، بن خرید کارکنان، اعتبار خرید مشتریان و حتی اجرای برنامه های وفاداری، از دیگر کاربردهای این ابزار به شمار می رود. برای مثال، یک سازمان می تواند اعتبار مشخصی را برای خرید غذا یا کالا در اختیار کارکنان خود قرار دهد، بدون آنکه این اعتبار به صورت نقدی پرداخت شود. همین ویژگی است که تفاوت میان کیف پول و کارت بانکی را

آشکار می کند. کارت بانکی عمدتاً ابزار دسترسی به حساب است، اما کیف پول می تواند امکاناتی مانند تخفیف، بازگشت وجه، اعتبار خرید، پاداش و خدمات هدفمند را نیز در اختیار کاربران قرار دهد. در حقیقت، اگر کیف پول همان کارکرد کارت بانکی را تکرار کند، انگیزه ای برای استفاده از آن ایجاد نخواهد شد. موفقیت این ابزار به میزان ارزش افزوده ای بستگی دارد که برای کاربران خلق می کند.

معماری تعامل پذیر شبکه

یکی از پرسش های اساسی درباره آینده کیف پول، آیا هر بانک باید کیف پول اختصاصی خود را داشته باشد؟ آیا کاربران ناچار خواهند بود برای استفاده از خدمات هر بانک، یک کیف پول جداگانه ایجاد کنند؟ کارشناسان بانکی معتقدند که ایجاد اکوسیستم های بسته می تواند به پراکندگی استانداردها و سردرگمی کاربران منجر شود. از نگاه آنها، راهکار مطلوب، طراحی یک شبکه تعامل پذیر است؛ شبکه ای که در آن هر بانک بتواند کیف پول اختصاصی خود را ارائه کند، اما همه این کیف پول ها بر اساس استانداردهای مشترک با یکدیگر ارتباط داشته باشند. در چنین مدلی، مشتری می تواند از کیف پول بانک خود در شبکه گسترده ای از پذیرندگان استفاده کند و بانک مرکزی نیز نقش تنظیم گر و ناظر را بر عهده خواهد داشت. همزمان، بانک ها و شرکت های فعال در این حوزه نیز می توانند در چارچوب استانداردهای مشترک با یکدیگر رقابت کنند. کارشناسان همچنین معتقدند که کیف پول الکترونیکی می تواند به یکی از مهم ترین ابزارهای تحول نظام پرداخت تبدیل شود؛ البته به شرط آنکه پرداخت را ساده تر، خرید را هدفمندتر، اعتبار را در دسترس تر و خدمات مالی را شخصی تر کند.

امنیت در لایه دوم

امنیت، یکی از مهم ترین مزیت هایی است که برای کیف پول های الکترونیکی مطرح می شود. بر اساس دیدگاه کارشناسان، استفاده از کیف پول می تواند پرداخت های خرد را از حساب های اصلی افراد جدا کند. این موضوع باعث می شود که حساب های اصلی کمتر در معرض تراکنش های متعدد قرار بگیرند و در نتیجه، سطح ایمنی آنها افزایش پیدا کند. وقتی خریدهای روزمره از طریق کیف پول انجام می شود، گردش مالی حساب های اصلی کاهش می یابد و مدیریت آنها نیز ساده تر خواهد شد. در واقع، کیف پول دو کارکرد همزمان را دنبال می کند؛ از یک سو پرداخت های خرد را از حساب های اصلی تفکیک می کند و از سوی دیگر، امکان کنترل بهتر این حساب ها را در اختیار کاربران قرار می دهد. ویژگی مهم دیگر آن است که موجودی کیف پول در آن محبوس نمی شود. کاربران هر زمان که بخواهند، می توانند موجودی خود را به حساب بانکی منتقل کنند. پس از انتخاب گزینه برداشت، فهرست حساب های فعال فرد نمایش داده می شود و کاربر می تواند حساب مورد نظر خود را انتخاب کند. بنابراین، استفاده از کیف پول به معنای محدود شدن دسترسی به منابع مالی نیست.

یارانه یا انتخاب اختیاری؟

شاید مهم ترین پرسش عمومی درباره این طرح، ارتباط آن با حقوق کارکنان، یارانه ها و کالابرگ باشد. بر اساس توضیحات ارائه شده، استفاده از کیف پول ایران برای دریافت حقوق یا یارانه اجباری نخواهد بود. در مرحله نخست، تنها امکان پرداخت بخشی از حقوق و مزایای کارکنان دولت از طریق این ابزار مطرح شده است. درباره یارانه ها نیز احتمال انتقال بخشی از مبالغ به کیف پول ایران مطرح شده، اما این موضوع به انتخاب و رضایت افراد وابسته خواهد بود. به همین دلیل، استفاده از کیف پول به معنای الزام به نگهداری یا هزینه کردن همه منابع مالی در این بستر نیست و کاربران همچنان می توانند موجودی خود را به حساب بانکی منتقل کنند. نکته مهم دیگر آن است که کیف پول ایران با کالابرگ الکترونیکی تفاوت دارد و قرار نیست جایگزین سازوکار فعلی کالابرگ شود. کالابرگ همچنان سامانه اختصاصی خود را خواهد داشت و نباید این دو ابزار را معادل یکدیگر دانست.



بهالالدین حسینی هاشمی

کارشناس پولی و بانکی

اقتصاد ایران در تله تورم هزینه

اقتصاد ایران در یکی از پیچیده ترین دوره های تورمی خود قرار دارد؛ دوره ای که در آن، ابزارهای کلاسیک سیاست پولی دیگر توان گذشته را برای مهار افزایش قیمت ها ندارند. واقعیت این است که تورم امروز را نمی توان تنها با رشد نقدینگی توضیح داد. اگرچه ورود پول بدون پشتوانه و فاصله گرفتن نقدینگی از رشد واقعی اقتصاد، نقش مهمی در افزایش سطح عمومی قیمت ها داشته است، اما بخش قابل توجهی از تورم کنونی، ریشه در افزایش هزینه های تولید دارد. اقتصاددانان معمولاً میان دو نوع تورم تفاوت قائل می شوند؛ تورم ناشی از تقاضا و تورم ناشی از فشار هزینه. در نوع نخست، افزایش تقاضا باعث رشد قیمت ها می شود، اما در نوع دوم، هزینه تولید کالاها و خدمات افزایش پیدا می کند و این افزایش مستقیماً به مصرف کننده منتقل می شود. به نظر می رسد اقتصاد ایران پس از اصلاحات ارزی و جهش نرخ ارز، بیش از هر زمان دیگری با نوع دوم تورم مواجه شده است. امروز قیمت مواد اولیه، دستمزد، انرژی و سایر نهادهای تولید افزایش یافته است. در کنار این عوامل، هزینه ریسک نیز به یکی از متغیرهای تأثیرگذار اقتصاد تبدیل شده است. محدودیت های تجاری، دشواری های واردات و صادرات، مشکلات انتقال پول و اختلال در مبادلات بین المللی، هزینه فعالیت اقتصادی را به شکل محسوسی افزایش داده اند. در چنین شرایطی، سیاست های پولی نمی توانند همانند دوره های عادی عمل کنند.

سیاست های پولی در شرایط عادی می توانند از طریق کنترل حجم پول، مدیریت نرخ سود و استفاده از ابزارهای بانکی، به مهار تورم کمک کنند، اما اقتصاد ایران اکنون در وضعیتی قرار دارد که این ابزارها به تنهایی کارایی لازم را ندارند. هم زمانی چندین شوک اقتصادی باعث شده است سازوکارهای متعارف کنترل تورم با محدودیت مواجه شوند و اثر بخشی آن ها کاهش یابد. یکی از مهم ترین عوامل تشدید تورم، کاهش درآمدهای ارزی است. در سال های گذشته، درآمدهای ارزی با تبدیل به ریال و افزایش عرضه کالا، بخشی از نیاز بازار را تأمین می کردند، اما اکنون این ظرفیت کاهش یافته است. در مقابل، هزینه های دولت همچنان بالا باقی مانده و مخارج جاری، الزامات امنیتی و هزینه های ناشی از شرایط بحرانی، فشار بیشتری بر بودجه عمومی وارد کرده اند. در بخش تجارت نیز مشکلات حمل و نقل به یکی از عوامل افزایش هزینه ها تبدیل شده است. محدودیت های موجود باعث شده است بخشی از مبادلات از مسیر دریایی به سمت حمل و نقل زمینی و ریلی هدایت شود؛ روش هایی که هزینه بیشتری دارند و از نظر اقتصادی کارآمدی کمتری دارند. افزایش هزینه انتقال کالا، به ویژه نهاده های دامی، در نهایت به افزایش قیمت کالاهای اساسی منجر می شود. در چنین شرایطی، اصلاح قیمت انرژی نیز به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل شده، اما اجرای آن بارها به تعویق افتاده است. تازمانی که شرایط اقتصادی عادی نشود و روابط تجاری و مالی کشور بهبود پیدا نکند، نمی توان انتظار داشت که سیاست های پولی به تنهایی بتوانند روند تورم را تغییر دهند.

توسعه کیف پول های الکترونیکی، مفهوم سنتی پرداخت را در گرونی کرده؛ تغییری که می تواند جایگاه کارت های سال های آینده بازتعریف کند

راهکارهای تجارت ۱۰ میلیارد دلاری با افغانستان

همسایه همزبان شرقی حالا به جای کالاهای مصرفی، ماشین آلات می طلبد؛ اگر بنگاه‌های ما به جای خدمات فنی، همچنان بر صادرات ساده تکیه کنند، بازار را به سرعت به رقبا واگذار خواهند کرد

تجارت را از انحصار راه‌های پرتنش خارج کند.

حضور ماندگار بنگاه‌های ایرانی

رقابت در بازار افغانستان، رقابت بر سر قیمت صرف نیست. مشتری افغانستانی، بیش از ارزان ترین کالا، به ثبات تحویل، خدمات پس از فروش، قطعات یدکی و دسترسی به فروشنده نیاز دارد. از همین رو، شرکت ایرانی اگر تنها کالا را در مرز تحویل دهد، به سرعت جای خود را به رقیبی خواهد داد که خدمات کامل تری ارائه می کند.

حضور ماندگار، نیازمند نمایندگی، انبار قطعات، مرکز خدمات، آموزش نیروی انسانی و در برخی حوزه‌ها مونتاژ یا تولید مشترک است. این جا، تجارت از نقطه تحویل عبور می کند و به رابطه‌ای مستمر بدل می شود. سرمایه گذاری مشترک، در چنین چارچوبی، صرفاً یک انتخاب توسعه‌ای نیست؛ شرط ماندن در بازار است. رقبای منطقه‌ای نیز این واقعیت را می شناسند. نزدیکی جغرافیایی برای ایران مزیت است، اما انحصار نیست. افغانستان مسیرهای خود را متنوع می کند و تاجر این کشور، میان زمان، قیمت، امنیت و قابلیت اتکا تصمیم می گیرد. کالایی که سریع تر، مطمئن تر و با پشتیبانی بهتر برسد، حتی اگر اندکی گران تر باشد، شانس بیشتری برای فروش دارد؛ بنابراین، راهبرد ایران باید از صادرات مقطعی به حضور سازمان یافته تغییر یابد. بازاری که خدمات می خواهد، فقط با کالا اداره نمی شود.

تأمین مالی؛ کلید مشکلات

هیچ تجارت بزرگی بدون سازوکار مالی روشن دوام نمی آورد. مسائل بانکی و دشواری های پرداخت، از موضوعات اصلی مذاکرات ایران و افغانستان بوده اند. این گره، در معاملات کوچک شاید با راه حل های جایگزین مدیریت شود، اما در پروژه های بزرگ، به مانع اصلی تبدیل می شود. سرمایه گذاری در زیرساخت، کارخانه یا خدمات فنی، نیازمند مسیر پرداخت، تضمین و تسویه قابل اعتماد است. اگر هدف فقط افزایش صادرات باشد، سیاست گذار می تواند بر حجم کالای تمرکز کند. اما اگر هدف تجارت ۱۰ میلیارد دلاری باشد، باید به کل زنجیره فکر کرد: تولید، حمل و نقل، گمرک، انبار، خدمات فنی، ترانزیت، تأمین مالی و سرمایه گذاری مشترک. هر کدام از این اجزا، سهمی در تحقق عدد نهایی دارند.

افغانستان برای ایران یک بازار ساده نیست؛ آزمونی است برای آنکه آیا بنگاه ایرانی می تواند از مرز عبور کند و در اقتصاد مقصد ماندگار شود یا نه. پاسخ، فقط در حجم محموله ها نیست، در کیفیت حضور است. اگر ایران بتواند کالا را به خدمات، خدمات را به سرمایه گذاری و سرمایه گذاری را به تولید مشترک پیوند دهد، هدف ۱۰ میلیارد دلاری از سطح شعار به سطح ظرفیت می رسد.

گذر به همکاری ساختاری

تجارت کنونی ایران و افغانستان فاصله محسوسی با هدف ۱۰ میلیارد دلاری دارد. دو طرف در مذاکرات رسمی، رفع موانع تجاری، توسعه ترانزیت، سرمایه گذاری و حل مشکلات مرزی را برای تحقق این هدف ضروری دانسته اند. با این حال، رسیدن به رقم مورد نظر، نسخه‌ای واحد ندارد و نمی توان آن را تنها با افزایش صادرات یک گروه کالایی توضیح داد. بخشی از رشد می تواند از صادرات کالاهای صنعتی حاصل شود؛ بخشی دیگر از خدمات فنی و مهندسی، سرمایه گذاری مشترک، توسعه ترانزیت و بهره گیری از ظرفیت چاپهار، مسیرهای زمینی و خط آهن. افزایش صادرات افغانستان به ایران نیز در این معادله اهمیت دارد، زیرا تجارت متوازن تر، زمینه روابط اقتصادی پایدارتر را فراهم می کند.

فرصت اصلی ایران در افغانستان شاید نه در فروش بیشتر کالا، بلکه در تغییر جایگاه خود در اقتصاد این کشور باشد. اگر شرکت ایرانی بتواند از مرز عبور کند و در تولید، خدمات، پروژه، توزیع و تأمین مالی حضور داشته باشد، بازار افغانستان می تواند به رابطه‌ای بلندمدت تبدیل شود. اما اگر تجارت همچنان به ارسال محموله و دریافت پول محدود بماند، حتی افزایش تقاضا نیز تضمینی برای حفظ سهم ایران نخواهد بود. افغانستان همزمان به تأمین کالا، توسعه مسیرهای تجاری و کاهش وابستگی به یک مسیر مشخص نیاز دارد. ایران نیز از نظر جغرافیایی، صنعتی و لجستیکی ابزارهای لازم برای پاسخ به بخشی از این نیاز را در اختیار دارد. مسئله اصلی، سرعت تبدیل این مزیت ها به زیرساخت، قرارداد و حضور واقعی بنگاه هاست.



طرف افغانستانی افزایش دهند. رابطه‌ای که فقط بر واردات افغانستان از ایران استوار باشد، در کوتاه مدت رشد می کند، اما در بلندمدت شکننده می ماند. تجارت متوازن تر، اعتماد متقابل می سازد و زمینه را برای تولید مشترک، فرآوری، بسته بندی و صادرات مجدد فراهم می کند. کشاورزی، از این منظر، یکی از حوزه های کلیدی است. افغانستان ظرفیت تولید دارد، اما برای افزایش بهره وری و کاهش ضایعات، به سامانه های آبیاری، ماشین آلات، فناوری فرآوری و صنایع تبدیلی نیازمند است. ایران می تواند در این زنجیره، تأمین کننده فناوری و سرمایه باشد و در قالب کشت قراردادی، بخشی از محصول را خریداری کند. کشت قراردادی، برخلاف تجارت ساده کالا، زنجیره‌ای از تأمین نهاده، آموزش، تولید، خرید تضمینی و حمل و نقل را به هم وصل می کند. در چنین مدلی، تجارت از سطح مبادله مرزی فراتر می رود و به رابطه‌ای تولیدمحور بدل می شود.

مرزها؛ ستون تجارت آینده

افغانستان در سال های اخیر به دنبال تنوع بخشی به مسیرهای تجاری خود بوده است. فشارهای دوره‌ای بر مسیرهای پاکستان، اهمیت راه های جایگزین را بالا برده و چاپهار و مسیرهای زمینی ایران را در مرکز توجه قرار داده است. گزارش های منتشر شده از سوی رویترز نشان می دهد که افغانستان در سال ۲۰۲۵ استفاده بیشتری از مسیرهای ایران و آسیای مرکزی داشته است. این تغییر، برای ایران فقط افزایش صادرات نیست؛ افزایش نقش لجستیکی است.

اگر مسیرهای ایران برای تاجر افغانستانی قابل اتکا، کم هزینه و سریع باشند، درآمد ترانزیت، انبارداری، خدمات بندری و حمل و نقل نیز رشد می کند. دوغارون، میلک و چاپهار باید در قالب یک شبکه دیده شوند، نه سه نقطه پراکنده. هر حلقه از این شبکه، بخشی از قیمت تمام شده کالا را تعیین می کند. هر توقف در مرز، هر تأخیر در ترخیص و هر ضعف در مدیریت تردد، هزینه تجارت را بالا می برد و مزیت رقابتی را کاهش می دهد. دوغارون به عنوان یکی از مهم ترین مرزهای تجاری دو کشور، سالانه بیش از ۳ میلیارد دلار مبادله را از خود عبور می دهد. اما این حجم، بدون توسعه پارکینگ، انبار، تجهیزات گمرکی و مدیریت تردد، می تواند به گلوگاه بدل شود. در سوی دیگر، چاپهار برای افغانستان دروازه‌ای به آب های آزاد است؛ مزیتی که اگر با میلک و شبکه جاده‌ای افغانستان پیوند بخورد، می تواند مسیر

و به مرحله شریک تجاری و تولیدی برسند. مذاکرات رسمی نیز بر همین گستره استوار است: تجارت، ترانزیت، تعرفه، زیرساخت، بانکداری و سرمایه گذاری. هیچ یک از این حوزه ها به تنهایی توان پر کردن شکاف موجود را ندارد. عدد هدف، به جای آنکه پایان مسیر باشد، آغاز یک بازاریابی اقتصادی است.

واردات افغانستان؛ ترکیب تازه

اقتصاد افغانستان هنوز به واردات وابسته است، اما ترکیب این واردات در حال تغییر است. بانک جهانی گزارش داده که در سال مالی ۲۰۲۵، کالاهای واسطه‌ای و مواد اولیه نزدیک به نیمی از واردات افغانستان را تشکیل داده اند و واردات ماشین آلات و تجهیزات الکترونیکی نیز رشد کرده است. در همین دوره، ایران بزرگ ترین منبع واردات افغانستان بوده و ۳۱.۱ درصد از واردات این کشور را تأمین کرده است. این داده، برای بخش خصوصی ایران فقط یک آمار نیست؛ نقشه فرصت است.

فرصت افغانستان دیگر به مواد غذایی و کالاهای مصرفی محدود نمی شود. هرچه فعالیت های عمرانی، تولیدی و خدماتی در این کشور گسترش یابد، تقاضا برای ماشین آلات، تجهیزات صنعتی، مواد اولیه، انرژی، فناوری و خدمات تخصصی نیز افزایش می یابد. این نقطه‌ای است که شرکت ایرانی می تواند از فروشنده کالا به شریک زنجیره تولید تبدیل شود. کارخانه، پروژه عمرانی یا واحد خدماتی، فقط خریدار یک محموله نیست؛ به نصب، آموزش، قطعات یدکی، تعمیرات و پشتیبانی نیاز دارد.

اینجا ارزش افزوده تجارت شکل می گیرد. شرکتی که کالا را تحویل می دهد، یک معامله انجام داده است، شرکتی که آموزش، خدمات و تأمین قطعه را هم تضمین می کند، بازار را در اختیار می گیرد. آینده سهم ایران در افغانستان، به همین عبور از صادرات سنتی وابسته است.

تعادل تجاری؛ شرط ماندگاری

تجارت ۱۰ میلیارد دلاری بدون اندکی تعادل، صرفاً عددی بزرگ تر بر پایه ساختاری ناپایدار خواهد بود. صادرات افغانستان به ایران، هرچند در مقیاس فعلی کوچک است، اما برای متوازن تر شدن رابطه اقتصادی اهمیت دارد. محصولات کشاورزی، خشکبار، برخی مواد معدنی و کالاهای تولیدی می توانند مسیر خود را به بازار ایران باز کنند و در مقابل، انگیزه همکاری را در

افغانستان برای ایران دیگر فقط بازاری نامشخص نیست؛ صحنه‌ای است که در آن تجارت کالا، سرمایه گذاری، خدمات فنی و مهندسی، انرژی، حمل و نقل و ترانزیت، در پیوندی پیچیده و تعیین کننده به یکدیگر می رسند. از همین منظر، هدف تجارت ۱۰ میلیارد دلاری میان دو کشور را نمی توان صرفاً عددی در ادبیات رسمی یا نشانه‌ای از گسترش مبادلات دانست؛ این هدف، آزمونی برای سنجش ظرفیت ایران در تبدیل مزیت جغرافیایی به نفوذ اقتصادی پایدار است. آمار وزارت صنعت و تجارت افغانستان نشان می دهد که ارزش مبادلات دو کشور در سال ۱۴۰۳ به حدود ۳.۳۶۶ میلیارد دلار رسید، رقمی که ۳.۳۱۱ میلیارد دلار آن از واردات افغانستان از ایران و تنها ۵۵ میلیون دلار آن از صادرات افغانستان به ایران تشکیل شده است. چنین فاصله‌ای نشان می دهد که عبور از وضع موجود با افزایش ساده محموله های صادراتی ممکن نیست. معماری تازه این رابطه باید صادرات کالا را با سرمایه گذاری مشترک، خدمات فنی، کشاورزی قراردادی، توسعه زیرساخت های مرزی و حضور ماندگار بنگاه ها پیوند بزند. در این میان، بازاریابی مسیرهای تجاری افغانستان، دوغارون، میلک، بندر چاپهار و خط آهن خواف هرات، فرصت هایی مهم پیش روی ایران می گذارند؛ فرصت هایی که تنها با قراردادهای روشن، زیرساخت کامد و حضور واقعی بخش خصوصی به شراکتی اقتصادی و ماندگار تبدیل خواهد شد.

تجارت کنونی؛ فاصله هدف

عدد ۱۰ میلیارد دلار، اگر تنها به چشم رشد صادرات ایران دیده شود، معنای واقعی خود را از دست می دهد. داده‌ای موجود نشان می دهد که تجارت دو کشور در سال ۱۴۰۳ به حدود ۳.۳۶۶ میلیارد دلار رسیده و سهم صادرات افغانستان به ایران فقط ۵۵ میلیون دلار بوده است. این نسبت، از بازاری خبر می دهد که هنوز بر محور واردات افغانستان از ایران می چرخد و از توازن فاصله دارد. در ظاهر، این وضعیت برای صادرکننده ایرانی مطلوب است؛ اما در افق بلندمدت، رابطه‌ای پایدار نمی سازد. تجارت نابرابر، اگر چه حجم مبادله را بالا نگه می دارد، اما به تنهایی ظرفیت ایجاد سرمایه گذاری مشترک، تولید مشترک و قراردادهای بلندمدت را ندارد. از همین رو، هدف ۱۰ میلیارد دلاری باید به عنوان دعوتی به تغییر مقیاس فهم شود، نه صرفاً افزایش تعداد کامیون ها و محموله ها. مسئله اصلی این است که دو طرف از رابطه فروشنده - خریدار عبور کنند

رامین بیات

روزنامه نگار

یادداشت



محمود سیادت

رئیس اتاق بازرگانی ایران و افغانستان

فرصت مغفول ایران در افغانستان

افغانستان در معادلات تازه تجارت منطقه‌ای، بیش از هر زمان دیگری به ماشین آلات، دانش فنی و نهاده های تولیدی ایران نیاز دارد. این نیاز، هم زمان فرصت و تکلیفی می آفریند؛ فرصتی برای گسترش صادرات غیرنفتی ایران و تکلیفی برای آن که رابطه دو کشور از سطح دادوستد کالای آماده فراتر رود و به منطق تولید مشترک برسد.

عراق و افغانستان، هرچند در جزئیات بازار و مصرف یکسان نیستند، از یک حیث به هم شبیه اند: هر دو می توانند پذیرای کالا و خدمت ایرانی باشند. اما در افغانستان، سمت و سوی تقاضا روشن تر شده است. این کشور امروز بیش از آن که خریدار محصول نهایی باشد، به ماشین آلات، فناوری و مواد اولیه چشم دوخته است.

سیاست حمایت از تولید داخل در پنج سال اخیر، شمار واحدهای صنعتی را افزایش داده و همین دگرگونی، بازار را از کالاهای ساخته شده به سمت ابزار تولید سوق داده است.

در چنین بستری، همکاری اقتصادی ایران و افغانستان می تواند بر محور کشاورزی نیز تعمیق یابد. ایران به خوراک دام، دانه های روغنی و دیگر فرآورده های کشاورزی نیاز دارد و اگر این محصولات در افغانستان تولید شود، بازار ایران برای خرید آن ها آماده است. از همین مسیر، ایران می تواند دانش فنی و ماشین آلات لازم را در اختیار افغانستان بگذارد تا بهره وری بالا برود و برداشت محصولات کشاورزی افزایش یابد. این مدل، از تجارت صرف عبور می کند و به زنجیره ای متکی بر تولید، انتقال تجربه و منفعت متقابل می رسد. در کنار کشاورزی، معادن نفت افغانستان نیز برای شرکت ها و سرمایه گذاران ایرانی جذابیت دارد. فعالان اقتصادی ایران خواهان ورود به این حوزه ها هستند و بخش خصوصی نیز برای آموزش، انتقال تجربه و ارتقای توان مهندسان افغان در اکتشاف و استخراج آماذگی نشان داده است. با این همه، واقعیت میدانی از ظرفیت های بالفعل عقب مانده است. بسته شدن مرز افغانستان و پاکستان پس از تشدید تنش های مرزی، میدان تازه ای برای جابه جایی تجارت منطقه ای گشود، اما ایران نتوانست به اندازه ظرفیت خود از این خلأ بهره گیرد. مشکلات انتقال پول، مرز، تعرفه، کامیون ها و لجستیک، همراه با گرانی و تورم کالاهای ایرانی، همچنان بر صادرات سایه انداخته است. در چهار گذرگاه مرزی، نگاه اقتصادی هنوز بر ملاحظات دیگر غلبه نکرده است. بخشی از صادرات به افغانستان نیز اکنون از مسیر تاجر افغان مقیم انجام می شود و همین امر نشان می دهد شبکه بازرگانی دو کشور به بازاریابی نیاز دارد. با این حال، فرصت هنوز از میان نرفته است.

سرمایه گذاران افغان، به ویژه برخی از بازرگانان مستقر در امارات و ترکیه، ایران را به سبب ظرفیت های مصرف، مقصدی مناسب تر می بینند. اگر خدمات اقامتی، صدور مجوزهای قانونی و ایجاد دفاتر ویژه برای فعالان اقتصادی خارجی توسعه یابد و محدودیت های تردد و مشکلات اقامتی کاهش پیدا کند، مسیر همکاری اقتصادی دو کشور نیز از حاشیه به متن خواهد آمد.

رحمان سعادت
اقتصاددان

اقتصاد تولید و فرهنگ تشویق

ادبیات مرسوم در علم اقتصاد، «مطلوبیت» را در حصار تنگ مصرف محصور کرده؛ گزاره‌ای که اگرچه در ترازنامه‌های مالی اصالت دارد، اما از درک جان‌مایه «تولید» غافل مانده است. تابع هدف بنگاه‌ها همواره بر مدار حداکثرسازی سود می‌چرخد، اما این رویکرد، مرزهای تعالی تولیدکننده را در سطح انباشت مادی متوقف می‌کند. برای جهش در تولید، باید از «سود تولید» به «مطلوبیت از تولید» ارتقا یابیم. هنگامی که تولیدکننده از فرآیند خلق ارزش، لذت وجودی کسب کند، کار دیگر نه زنجی اجباری، که محملی برای ابراز خلاقیت و شکوفایی می‌شود. در این ساحت، پیوند میان جان انسان و کار تولیدی، بستری برای حضور مؤثر و تصاعدی در تیراژ تولید فراهم می‌آورد. ما نیازمند «کافی‌شاپ‌های تولیدی» هستیم؛ فضاهایی که اتمسفر کار را با روح آرامش و لذت درمی‌آمیزند تا غلبه ملی بدل شود.

در مختصات اقتصاد کلان، این حقیقت نهادینه هویداست که هرگاه میل نهایی به تولید در یک جامعه از میل وافر به مصرف پیشی گیرد، موتور رشد پایدار روشن می‌شود. ژاپن و چین، دو تابلوی تمام‌نما از این گذار تاریخی هستند؛ جوامعی که با عبور از تلقی کار به عنوان یک شر ناگزیر، آن را به غایت کمال بدل کردند. در این کشورها، مازاد تولید با قیمت‌های رقابتی، بازارهای جهانی را تسخیر می‌کند و برنده‌های بومی را به نمادهای قدرت ملی تبدیل می‌سازد. اکنون پرسش استراتژیک، نحوه تعمیم این الگو در بستر اقتصاد داخلی است. پاسخ در منطق «تشویق» نهفته است؛ موتور محرکه که تکرار کنش تولیدی را تضمین می‌کند. اگر نظام پاداش‌دهی در جامعه از کودکی بر مدار خلق و ابداع بچرخد، میل به تولید در ضمیر ناخودآگاه جمعی نهادینه می‌شود، اما تمرکز بر تشویق مصرف، تنها به تقویت میل به مصرف‌گرایی می‌انجامد.

تورستن ویلن در تحلیل رفتارهای اقتصادی، از «مصرف‌نمایشی» به عنوان آفتی در پیکره توسعه یاد می‌کند. در کلان‌شهرهایی نظیر تهران، شاهدیم که چگونه فرهنگ نمایش‌نشود، افراد را از غلاتیت اقتصادی دور کرده و به رقابتی فرساینده در تجملات سوق می‌دهد. سایه سنگین این رویکرد، منابع کمیاب را به جای جریان در شریان‌های تولیدی، صرف ویرتن‌سازی‌های کاذب می‌کند. برای رهایی از این تله، باید تقابل کلاسیک مصرف و تولید را به نفع دوم تغییر داد. راهکار کلیدی، گذار از «مصرف‌نمایشی» به «تولید‌نمایشی» است؛ یعنی باید محیطی ایجاد کرد که در آن، توانمندی در خلق ارزش، به یک ارزش اجتماعی و افتخاری قابل نمایش تبدیل شود.

الگوی مسابقات رباتیک و رویدادهای فناوریانه، آینه‌ای از همین تولید‌نمایشی است؛ عرصه‌ای که جوانان در آن، لذت خلق را با شور رقابت گره می‌زنند. اگر این فضا به کل پیکره اقتصاد تعمیم‌یابد و تقدس تولید بر شکوه مصرف‌نمایشی غلبه کند، توسعه نه یک هدف انتزاعی، که دستاوردی ملموس خواهد بود. در این جهان بینی، تولیدکننده نه یک کارگر ار از ارزش اجتماعی صرف، که هنرمندی است که از فرایند آفرینش لذت می‌برد.

مینازمهراد

روزنامه نگار

سهم پارانه برق را با توجه به دمای هر منطقه و نیاز سرمایشی آن تعیین می‌کند. با این حال، همه خانوارها امکان خرید تجهیزات جدید را ندارند. کولرهای فرسوده، به خصوص در مناطق گرم، برق بیشتری مصرف می‌کنند و تعویض آنها نیز برای بسیاری از خانواده‌ها هزینه‌ای سنگین دارد. در قالب طرح‌های بهینه‌سازی انرژی، جایگزینی کولرهای قدیمی با تجهیزات کم‌مصرف پیش‌بینی شده است. طبق توضیحات ارائه‌شده، در این طرح موتور و پنل کنترلی کولر می‌تواند به صورت رایگان تعویض شود و هزینه اجرای پروژه از محل صرفه‌جویی انرژی تأمین شود. موفقیت چنین طرحی، به میزان دسترسی واقعی خانوارها، سرعت اجرا و شفافیت سازوکار آن بستگی دارد. صرف اعلام طرح، قبض را کاهش نمی‌دهد؛ آنچه اهمیت دارد، رسیدن امکان به خانه‌هایی است که بیش از همه در معرض قبض‌های سنگین قرار دارند.

راه‌های کنترل قبض برق

نخستین گام برای کنترل قبض، بررسی مستمر میزان مصرف است. مشترکان می‌توانند پیش از صدور قبض، اطلاعات مصرف خود را از طریق لینک قبض الکترونیکی پیامکی یا بخش «مدیریت مصرف» اپلیکیشن «برق من» مشاهده کنند. این امکان به خانوار اجازه می‌دهد پیش از رسیدن قبض نهایی، از نزدیک شدن به مرز یک پله مطلع شود. اهمیت این کار زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم روشن ماندن یک لامپ، استفاده طولانی‌تر از یک وسیله برقی یا افزایش محدود ساعات کار کولر، ممکن است در ظاهر تغییر بزرگی در مصرف ایجاد نکند؛ اما اگر مصرف در نزدیکی مرز یک پله باشد، همین تغییر کوچک می‌تواند رقم قبض را افزایش دهد. مقایسه مصرف دوره جاری با دوره مشابه سال قبل نیز از طریق سامانه «برق من» امکان‌پذیر است و می‌تواند مشخص کند که آیا میزان مصرف واقعاً افزایش یافته یا اختلاف قبض، ناشی از عوامل دیگر است. خرید وسیله برقی جدید نیز باید با توجه به میزان مصرف آن انجام شود. تجهیزات سرمایشی، اگر ممکن‌ها، پمپ‌ها و برخی لوازم خانگی، سهم قابل توجهی در مصرف برق دارند. انتخاب نمونه‌های کم‌مصرف و سرویس کردن منظم تجهیزات از راهکارهای کاهش مصرف است؛ هرچند مسئولیت مدیریت مصرف نباید تنها بر دوش خانوار گذاشته شود. شبکه فرسوده، خاموشی‌های مکرر، کیفیت پایین تجهیزات و نبود دسترسی گسترده به وسایل کم‌مصرف، بخشی از واقعیت این مسئله‌اند. مشترکانی که نسبت به مبلغ قبض خود ابهام یا اعتراض دارند، می‌توانند موضوع را از طریق سامانه ۱۲۱ پیگیری کنند. ارائه جزئیات روشن درباره میزان مصرف، پله تعرفه‌ای، نرخ اعمال شده و مقایسه با دوره‌های پیشین، شرط نخست اعتماد عمومی به این فرایند است.

آب: قبض و خطای فنی

قبض‌های آب نیز از منطق مشابهی پیروی می‌کنند. شرکت مهندسی آب و فاضلاب کشور اعلام کرده تعرفه آب‌بها همچنان به صورت پلکانی محاسبه می‌شود و با افزایش مصرف و ورود به پله‌های بالاتر، نرخ آب‌بهای بخش مازاد نیز افزایش می‌یابد. بر اساس اعلام این شرکت، تعرفه‌های آب در ابتدای سال جاری، مانند سال‌های گذشته ابلاغ شده و افزایش قیمتی خارج از تعرفه‌های مصوب اعمال نشده است. بنابراین، رشد قبض آب الزاماً به معنای افزایش مستقیم تعرفه نیست و می‌تواند ناشی از افزایش مصرف، عبور از پله‌های بالاتر یا مشکلات فنی در سامانه انتقال و اندازه‌گیری باشد. یکی از عوامل فنی مورد اشاره، نحوه نصب پمپ آب و مخزن ذخیره است. اتصال مستقیم پمپ به کنتور می‌تواند موجب ایجاد مکش و ورود هوا به شبکه داخلی شود. در این وضعیت، احتمال دارد حجم آب عبوری از کنتور به شکل نادرست ثبت شود و قبضی غیرمتعارف برای مشترک صادر شود. توصیه فنی آن است که پمپ پس از مخزن ذخیره و مطابق ضوابط نصب شود و از اتصال مستقیم آن به کنتور خودداری شود.

این توصیه در شرایطی مطرح می‌شود که کاهش فشار آب، بخش قابل توجهی از شهروندان را به خرید پمپ و مخزن ناگزیر کرده است. برای بسیاری از خانواده‌ها، تهیه این تجهیزات دیگر یک انتخاب رفاهی نیست، بلکه ضرورتی برای ادامه زندگی روزمره است. اگر قرار باشد استفاده از پمپ، خود به عاملی برای ثبت نادرست مصرف تبدیل شود، مسئولیت اطلاع‌رسانی و نظارت فنی باید بر عهده دستگاه‌های مسئول باشد، نه اینکه همه پیامدها به مشترک واگذار شود.

مکانیسم پلکانی و جهش ناگهانی قبض‌ها

قبض‌های نجومی آب و برق در اوج گرما، معیشت خانوارها را در تنگنای هزینه‌های غیرمنتظره قرار داده و شکاف میان سیاست‌های قیمتی و واقعیت‌های زیستی، عدالت تعرفه‌ای را به طور جدی به چالش کشیده است



روبه‌رو می‌شوند که با درآمد‌های شان تناسبی ندارد. مطالبه اصلی در اینجا، شفافیت حداکثری در گزارش‌دهی قبض است؛ به گونه‌ای که اثر ورود به هر پله و وزن دقیق افزایش مصرف در محاسبات مشخص باشد، نه اینکه مشترک تنها با رقمی نهایی و غیرقابل تحلیل مواجه شود. اما راه‌ای ارائه شده توسط

توانیر، مبنی بر قراردگیری ۷۵ درصد مشترکان در محدوده پارانه‌ای، هم‌زمان با استقرار نیمی از جامعه در دو پله نخست، پرسش‌هایی اساسی درباره دقت مرزبندی‌های پله‌ای ایجاد کرده است. به‌ویژه پله سوم که با وجود قرار گرفتن در گروه «پرمصرف»، سهم معناداری از مشترکان را در خود جای داده، گویای ضرورت بازبینی فوری در مرزهای میان مصرف کم، متوسط و پرمصرف است. نظام تعرفه‌گذاری فعلی، اگرچه از منظر سیاست‌گذار منطقی است، اما بدون بازنگری در ساختار پلکانی و شفاف‌سازی عملیاتی، بیش از آنکه به بهینه‌سازی انرژی بینجامد، به شکاف بی‌اعتمادی میان سیاست‌گذار و مصرف‌کننده دامن می‌زند.

پارانه‌ای که ناگهان گریخت

منطق تعرفه پلکانی بر این اساس استوار است که مصرف پایین‌تر باید از پارانه بیشتری برخوردار باشد و مصرف بالاتر، سهم بیشتری از هزینه واقعی تولید و توزیع انرژی را بپردازد. این منطق، در سطح سیاست‌گذاری، قابل دفاع است؛ زیرا فاصله میان هزینه واقعی تولید، انتقال و توزیع برق با مبلغی که مصرف‌کننده پرداخت می‌کند، طی سال‌های گذشته افزایش یافته است. دولت نیز با اصلاح تعرفه‌ها کوشیده بخشی از این فاصله را کاهش دهد و رفتار مصرفی مشترکان را تغییر دهد؛ اما مشکل زمانی پدیدار می‌شود که پارانه به جای آنکه به‌تدریج کاهش یابد، با عبور از یک مرز کوچک، ناگهان جای خود را به نرخ‌های سنگین بدهد. در این حالت، خانوار ممکن است بدون آنکه مصرفش به طور بنیادین تغییر کرده باشد، با هزینه‌ای چندبرابری روبه‌رو شود. چنین ساختاری برای خانواری که درآمد ماهانه‌اش ثابت و هزینه‌هایش رو به افزایش است، به معنای انتقال ناگهانی فشار از بودجه عمومی به بودجه خانوار خواهد بود. در این میان، استفاده از کولرهای کم‌مصرف اهمیت ویژه‌ای دارد. وزارت نیرو، کشور را بر اساس شرایط آب‌وهوایی به مناطق مختلف تقسیم کرده و

بلکه شکافی عمیق میان توان مالی خانوار و نظام هزینه‌ای خدمات عمومی ایجاد می‌کند که نیازمند بازنگری فوری است.

تعرفه برق چگونه می‌جهد

نظام تعرفه‌گذاری برق خانگی، سیستمی پلکانی است که در آن رقم نهایی قبض، رابطه‌ای غیرخطی با میزان مصرف دارد. در این ساختار، مصرف تا سقف الگوی تعیین شده با حداقل نرخ (۰.۱۵ نرخ تأمین برق) محاسبه می‌شود، اما با عبور از این مرز، هزینه بخش مازاد به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد. پله‌های مصرف شامل بازه‌های تا ۱.۵ برابر الگو، ۱.۵ تا ۲.۵ برابر و بیش از ۲.۵ برابر الگو هستند که نرخ‌های آن‌ها به ترتیب تا ۵ برابر نرخ تأمین برق افزایش می‌یابد. این تفاوت ۳۵ برابری میان پایین‌ترین و بالاترین نرخ موجب شده تا حتی تغییرات جزئی در مصرف، خانوار را از یک پله به پله‌ای گران‌تر پرتاب کند؛ وضعیتی که نتیجه آن «جهش ناگهانی» قبض هاست. اهمیت این مسئله زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم الگوی مصرف در ماه‌های گرم (خرداد تا شهریور) در مناطق عادی به ۳۰۰ کیلووات‌ساعت افزایش می‌یابد. مشترکان می‌توانند برای اطلاع از وضعیت مصرف و فاصله خود با الگو، از سامانه «برق من» استفاده کنند. در مجموع، ماهیت پلکانی این تعرفه‌ها، برخلاف تصور عمومی، تابعی مستقیم از میزان مصرف نیست و عبور از مرزهای تعیین‌شده می‌تواند بدون تغییر رفتاری محسوس، هزینه‌های خانوار را به‌طور نامتناسبی افزایش دهد.

مرزهای مبهم مصرف متعارف

شکاف عمیق میان منطق تعرفه‌ای صنعت برق و واقعیت معیشتی خانوارها، به کانون مناقشات جاری در اقتصاد رفاه بدل شده است. عبدالامیر یاقوتی، از مقام‌های ارشد توانیر، رشد جهشی قبوض را نه ناشی از اصلاح نرخ‌ها، بلکه برآمده از «جابه‌جایی پله‌های مصرف» می‌داند؛ گزاره‌ای که طبق آن، اگر الگوی مصرف خانوار ثابت بماند، تغییر تعرفه نباید بیش از ۴۰ درصد بر مبلغ قبض بیفزاید. اما این استدلال فنی، گرهی از ابهام عمومی باز نکرده است. مسئله اینجاست که مصرف‌کننده، سازوکار پله‌ای را در صورت حساب خود به‌طور شفاف رؤیت نمی‌کند. شهروندان، با وجود استفاده متعارف از تجهیزات ضروری، با قبض‌هایی

تابستان از نیمه گذشته، اما این بار قبض‌های آب و برق زودتر از گرما، آسایش خانوارها را به آتش کشیده‌اند. گزارش‌های منتشرشده از افزایش ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصدی برخی قبوض حکایت دارد؛ ارقامی که در مواردی به چند میلیون تومان رسیده، آن هم برای مشترکانی که می‌گویند الگوی مصرفشان تغییر محسوسی نکرده است. خاموشی‌های پراکنده همچنان ادامه دارد و افت فشار آب، هزینه خرید پمپ و مخزن را نیز بر دوش خانواده‌ها گذاشته است. مسئولان، عبور از الگوی مصرف را علت اصلی می‌دانند؛ اما مردم با پرسشی روشن روبه‌رو هستند: چگونه چند کیلووات‌ساعت یا چند مترمکعب مصرف بیشتر، قبض را چند برابر می‌کند؟ این گزارش، سازوکار پلکانی تعرفه‌ها، مرزهای مبهم مصرف متعارف، سهم تغییر تعرفه و مصرف، راه‌های اعتراض و کنترل قبض و همچنین خطاهای فنی احتمالی در محاسبه آب‌بها را بررسی می‌کند.

تابستان: فصل قبض‌های سنگین

تابستان امسال فراتر از تنش‌های حرارتی، با شوک قبض‌های آب و برق همراه شده است. این وضعیت، معیشت خانوارها را تحت فشاری نور قرار داده و اعتراضات را به تریبون‌های عمومی کشانده است. گزارش‌ها حاکی از رشد ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصدی صورت‌حساب هاست، اما شواهد میدانی نشان می‌دهد در برخی موارد، ارقام بسیار فراتر رفته و پرداخت آن‌ها برای گروه‌های درآمدی متوسط و پایین، دشوار گشته است. اگرچه ضرورت مدیریت مصرف و پایداری شبکه در ایام اوج بار بر کسی پوشیده نیست، اما گره‌شایی تعرفه‌ای باید با واقعیت‌های معیشتی متناسب باشد. پیش‌تر، انگاره «مشترک پرمصرف» به اسراف‌های آشکار بازمی‌گشت؛ اکنون اما شهروندان گزارش می‌دهند که استفاده معمول از تجهیزات سرمایشی و لوازم ضروری، آن‌ها را به ناچار در زمره پرمصرف‌ها قرار می‌دهد. این تغییر ماهوی در دایره شمول تعرفه‌های تنبیهی، پرسشی اساسی درباره دقت و عدالت در الگوهای تعیین‌شده ایجاد کرده است. سازوکار پلکانی زمانی اثربخش است که مرز میان مصرف متعارف و غیرمتعارف، با واقعیت زیست خانوارهای ایرانی همخوانی داشته باشد. بدون شفافیت در سازوکار جریمه‌ها، سیاست‌گذاری‌های قیمتی نه تنها به اصلاح الگوی مصرف نمی‌انجامد،

- میزان مصرف برق در سامانه «برق من» و بخش «مدیریت مصرف» بررسی کنید و آن را با دوره مشابه سال گذشته مقایسه کنید.
- به مرزهای مصرف توجه داشته باشید؛ افزایش اندک مصرف در نزدیکی پایان یک پله، ممکن است قبض را وارد پله بعدی و گران‌تر کند.
- کولرها، پمپ‌ها و وسایل پرمصرف را سرویس و در صورت امکان، تجهیزات فرسوده را با نمونه‌های کم‌مصرف جایگزین کنید.

چگونه قبض را بررسی کنیم؟

- پیش از نصب پمپ آب، مخزن ذخیره تهیه کنید و پمپ را پس از مخزن، نه به صورت مستقیم روی کنتور، نصب کنید.
- قبض برق مبهم یا غیرعادی را از طریق سامانه ۱۲۱ و قبض آب را از طریق سامانه ۱۲۲ پیگیری کنید.
- صرفه‌جویی را به معنای حذف نیازهای ضروری ندانید؛ هدف، جلوگیری از مصرف بی‌رویه و شناسایی خطاهای احتمالی در اندازه‌گیری است.

تورم صنعتی؛ موجی فراتر از کارخانه

جهش قیمت در صنایع غذایی، شیمیایی، کاغذ و پلاستیک، افزایش هزینه تولید را به مسئله‌ای فراتر از بنگاه و نزدیک به زندگی خانوار تبدیل کرده است

یادداشت

N E W S



هادی جوهری

کارشناس بازار سرمایه

بلوغ بازار سرمایه با ابزارهای کالایی

اقتصاد ایران به‌سبب برخورداری از منابع غنی و زنجیره‌ای گسترده از تولید، همواره با بازاری بزرگ و پیچیده برای کالاها روبه‌رو بوده است. بورس کالا در سال‌های اخیر توانسته با میزبانی از فلزات، محصولات کشاورزی و دیگر دارایی‌های کالایی، بستری برای کشف قیمت شفاف و دادوستد منظم فراهم کند. با این همه، حلقه مقفوده میان این بازار فیزیکی قدرتمند و عوم سرمایه‌گذاران، ابزارهای مالی کالایی بوده‌اند؛ ابزاری که می‌توانند کالا را از قالب سنتی مصرف و معامله مستقیم بیرون بکشند و به عرصه سرمایه‌گذاری غیرمستقیم وارد کنند. در موج تازه توسعه بازار سرمایه، این گذار دیگر یک انتخاب فرعی نیست، بلکه ضرورتی برای کامل شدن معماری مالی کشور است. در بازارهای مالی جهان، کالاها به‌عنوان یک طبقه دارایی مستقل شناخته می‌شوند؛ طبقه‌ای که معمولاً هم‌بستگی اندکی با سهام و اوراق قرضه دارد و از همین رو، برای تنوع‌بخشی به سبد دارایی‌ها و پوشش تورم جایگاهی مهم یافته است. صندوق‌های کالایی در این میان به یکی از مسیرهای محبوب جذب سرمایه تبدیل شده‌اند، زیرا سرمایه‌گذار را از دشواری‌های حمل‌ونقل، انبارداری، بیمه و ریسک‌های عملیاتی خرید مستقیم دور می‌کنند. نتیجه آن است که فرد یا نهاد سرمایه‌گذار می‌تواند تنها با چند کلیک، در نوسان قیمت طلا، نفت، مس یا حتی محصولات کشاورزی سهیم شود. این شفافیت، نقدشوندگی و سهولت دسترسی، صندوق‌های کالایی را به ابزاری کارآمد برای سرمایه‌گذاران خرد و نهادهای بدل کرده است. در ایران نیز صندوق‌های سرمایه‌گذاری کالایی دقیقاً همین مأموریت را دنبال می‌کنند: فراهم کردن امکان ورود عمومی به بازار کالا، آن هم با ریسک مدیریت‌شده و نظارت حرفه‌ای. گام بعدی در تکمیل سبد سرمایه‌گذاری ایرانیان، فراتر رفتن از صندوق‌های سهامی و درآمد ثابت و گسترش انواع صندوق‌های کالایی است. این ابزارها به سرمایه‌گذار اجازه می‌دهند بدون درگیر شدن با نوسان‌های کاذب بازار فیزیکی و هزینه‌های پنهان واسطه‌گری، از رشد قیمت کالاها بهره‌برد. مدیریت حرفه‌ای در این صندوق‌ها، با بهره‌گیری از سازوکارهای پوشش ریسک در بازار مشتقه، می‌تواند بازدهی بهینه‌تری نسبت به خرید مستقیم کالا فراهم کند و در عین حال، ثبات بیشتری به تصمیم سرمایه‌گذار بدهد؛ اما اهمیت این صندوق‌ها فقط به سمت سرمایه‌گذار محدود نمی‌شود. در سوی دیگر، بنگاه‌ها نیز می‌توانند از ظرفیت آنها برای تأمین مالی بهره‌برند. موجودی کالا، که در مدل‌های پیشرفته جهانی دارایی‌ای را کد تلقی نمی‌شود، می‌تواند به پشتوانه‌ای برای تأمین نقدینگی بدل شود. مکانیزم‌هایی مانند قبض انبار استاندارد در بورس کالا، امکان می‌دهد سرمایه‌از مسیر بازار و نه صرفاً از کانال بانک، به چرخه تولید بربست.

این سازوکار هم برای سرمایه‌گذار سودمند است و هم برای تولیدکننده، که بدون فشار مضاعف بر نظام بانکی، منابع لازم برای تداوم و توسعه فعالیت خود را به دست می‌آورد.

حمیدرضا بیانی

روزنامه نگار



است. تورم سالانه این گروه به ۹۶.۸ درصد رسیده و تورم فصلی آن ۵۵.۹ درصد بوده است. تورم نقطه‌به‌نقطه ۱۳۸.۸ درصدی نیز نشان می‌دهد این صنعت در هر سه مقیاس زمانی، تحت فشار شدید افزایش قیمت قرار داشته است. در صنایع شیمیایی نیز روندی مشابه دیده می‌شود. تورم فصلی ساخت مواد و فرآورده‌های شیمیایی ۵۱.۶ درصد، تورم نقطه‌به‌نقطه ۱۲۹ درصد و تورم سالانه ۷۳۰.۱ درصد ثبت شده است. صنعت دارو نیز با تورم فصلی ۴۸.۴ درصد، نقطه‌به‌نقطه ۱۱۴.۳ درصد و سالانه ۶۶.۳ درصد، در معرض افزایش قابل توجه قیمت قرار گرفته است. لاستیک و پلاستیک نیز از همین الگو پیروی کرده‌اند. تورم فصلی این گروه ۷۶.۲ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه آن ۱۶۳.۴ درصد بوده است؛ تورم سالانه این بخش نیز به ۸۸.۴ درصد رسیده است. مجموعه این ارقام نشان می‌دهد فشار تورمی، تنها به یک یا دو رشته محدود نمانده و در طیفی از صنایع، از مواد اولیه و محصولات واسطه‌ای تا کالاهای مصرفی، گسترش یافته است.

فلزات و خودرو زیر فشار

در فلزات پایه، تورم فصلی ۲۶.۴ درصد، نقطه‌به‌نقطه ۸۹.۲ درصد و سالانه ۶۳۰.۷ درصد گزارش شده است. این نرخ‌ها اگرچه از برخی صنایع پرتورم پایین‌ترند، اما وزن بالایی فلزات پایه در شاخص، اهمیت آنها را در چندین می‌کند. ضریب اهمیت این گروه ۱۵.۶۸ درصد است و آن را در زمره بزرگ‌ترین اجزای شاخص صنعت قرار می‌دهد. در تجهیزات برقی نیز تورم فصلی به ۲۶.۴ درصد، نقطه‌به‌نقطه به ۱۱۵ درصد و سالانه به ۷۸.۶ درصد رسیده است. ساخت مبلان نیز با تورم فصلی ۴۷.۱ درصد، نقطه‌به‌نقطه ۱۲۴.۶ درصد و سالانه ۷۲ درصد مواجه بوده است. در صنعت خودرو، تورم فصلی ساخت وسایل نقلیه موتوری، تریلر و نیمه‌تریلر ۱۷.۸ درصد ثبت شده، اما تورم نقطه‌به‌نقطه این گروه به ۹۴.۹ درصد و تورم سالانه آن به ۵۰.۸ درصد رسیده است. سایر تجهیزات حمل‌ونقل نیز تورم فصلی ۴۲.۷ درصد، نقطه‌به‌نقطه ۹۶.۸ درصد و سالانه ۵۶.۶ درصد را تجربه کرده‌اند.

در انتهای این جدول، پوشاک کمترین تورم سالانه را داشته است؛ ۴۵.۹ درصد. با این حال، تورم فصلی ۳۵.۹ درصد و نقطه‌به‌نقطه ۷۲.۶ درصدی این گروه نشان می‌دهد حتی کم‌تورم‌ترین بخش‌ها نیز از موج افزایش قیمت در امان نمانده‌اند. سایر محصولات کانی غیرفلزی نیز پایین‌ترین تورم نقطه‌به‌نقطه را با ۶۴.۶ درصد ثبت کرده‌اند؛ در حالی که تورم فصلی آن ۳۲ درصد و تورم سالانه‌اش ۵۴ درصد بوده است. تصویر کلی صنعت در بهار ۱۴۰۵، بنابراین، تصویری از یک تورم فراگیر است؛ تورمی که از مرز یک رشته صنعتی عبور کرده و در بخش بزرگی از ساختار تولید ریشه دوانده است. تفاوت میان نرخ‌ها مهم است، اما شاید مهم‌تر از آن، فراگیری افزایش قیمت باشد: حتی پایین‌ترین نرخ‌های ثبت‌شده نیز در سطحی قرار دارند که برای تولیدکننده، مصرف‌کننده و آینده سرمایه‌گذاری، نمی‌توان از کنار آن به‌سادگی گذشت.

صنعت، هم در مقایسه با فصل قبل و هم نسبت به سال گذشته، ابعادی قابل توجه پیدا کرده است.

غذا در کانون فشار

اما برای فهم اثر واقعی تورم صنعتی بر اقتصاد و زندگی روزمره، نمی‌توان صرفاً به بالاترین نرخ‌ها نگاه کرد؛ وزن هر صنعت در شاخص نیز اهمیت تعیین‌کننده دارد. از این منظر، صنایع غذایی جایگاهی متفاوت دارند. ضریب اهمیت ساخت محصولات غذایی در شاخص صنعت ۱۵.۸۱ درصد است و همین وزن بالا سبب می‌شود تغییرات قیمت در این بخش اثر قابل توجهی بر روند کلی تورم صنعتی داشته باشد. تورم فصلی محصولات غذایی در بهار ۳۵.۳ درصد ثبت شده، اما تورم نقطه‌به‌نقطه این بخش به ۱۳۷.۶ درصد رسیده است. تورم سالانه نیز ۹۲.۳ درصد گزارش شده است. بنابراین صنعت غذا نه تنها در یک فصل با افزایش شدید قیمت مواجه شده، بلکه در مقایسه با سال گذشته نیز در زمره بخش‌های بسیار پرتورم قرار گرفته است. این ارقام از آن جهت اهمیت بیشتری دارند که محصولات غذایی مستقیماً با سبد مصرف‌کنان پیوند دارند. افزایش قیمت در این بخش، از محدوده کارخانه فراتر می‌رود و می‌تواند در مراحل بعدی زنجیره عرضه، خود را در قیمت کالاهای نهایی و هزینه زندگی خانوار نشان دهد.

کاغذ و شیمیایی پرتلاطم

در میان رشته‌های صنعتی، ساخت کاغذ و محصولات کاغذی بیشترین تورم سالانه را به خود اختصاص داده

افزایش ۱۹۰.۱ واحد درصدی تورم سالانه در فاصله یک فصل، نشان می‌دهد موج افزایش قیمت نه تنها ادامه یافته، بلکه با سرعت بیشتری در زنجیره تولید حرکت کرده است. در مقیاس نقطه‌به‌نقطه نیز میانگین قیمت دریافتی تولیدکنندگان صنعتی در بهار نسبت به بهار سال گذشته ۱۰۹ درصد بیشتر شده است. با این حال، شدت این افزایش در رشته‌های مختلف یکسان نیست و ترکیب شاخص نشان می‌دهد برخی صنایع با جهش‌هایی بسیار فراتر از میانگین کل مواجه شده‌اند.

دخانیات در صدر جهش

در میان رشته‌های صنعتی، ساخت فرآورده‌های توتون و تنباکو بالاترین تورم فصلی را به ثبت رسانده است. تورم فصلی این گروه ۱۰۷.۴ درصد بوده؛ به این معنا که قیمت تولیدکننده در یک فصل بیش از دو برابر شده است. تورم نقطه‌به‌نقطه نیز با رسیدن به ۱۷۶.۲ درصد، بالاترین نرخ در میان تمام رشته‌های صنعتی را رقم زده است. با این حال، اهمیت این جهش را باید در نسبت آن با وزن گروه در شاخص صنعت سنجید. ضریب اهمیت دخانیات تنها ۰.۲۴ درصد است؛ بنابراین اگرچه افزایش قیمت در این بخش بسیار سنگین بوده، اثر آن بر تورم کلی صنعت محدود است. پس از دخانیات، منسوجات یکی از پرتورم‌ترین بخش‌ها بوده است. تورم فصلی این گروه ۶۳.۸ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه آن ۱۳۹.۵ درصد ثبت شده است. تورم سالانه منسوجات نیز به ۸۱.۴ درصد رسیده؛ ارقامی که نشان می‌دهد فشار قیمتی در این

تورم دیگر صرفاً شاخصی برای سنجش گرانی کالاها نیست؛ در اقتصاد تولیدمحور، تورم می‌تواند به سنجه‌ای از فشار بر بنگاه، فرسایش قدرت سرمایه‌گذاری و دشوارتر شدن مسیر تولید بدل شود. تازه‌ترین گزارش مرکز آمار ایران از شاخص قیمت تولیدکننده بخش صنعت در بهار ۱۴۰۵، تصویری نگران‌کننده از همین وضعیت ارائه می‌دهد: قیمت دریافتی تولیدکنندگان صنعتی نسبت به بهار سال گذشته ۱۰۹ درصد افزایش یافته است. شاخص قیمت تولیدکننده نیز به ۶۰۵.۳ واحد رسیده و تورم فصلی صنعت با ثبت ۲۶.۲ درصد، شتابی محسوس نسبت به زمستان گرفته است؛ نشانه‌ای از آنکه موج افزایش هزینه و قیمت، در لایه‌های مختلف صنعت گسترده شده است.

موج تورمی در کارخانه‌ها

اعداد منتشرشده از سوی مرکز آمار، تنها یک افزایش مقطعی قیمت را نشان نمی‌دهند؛ آنها از تشدید فشار تورمی در ساختار تولید حکایت دارند. تورم فصلی بخش صنعت در بهار ۱۴۰۵ به ۲۶.۲ درصد رسیده است؛ یعنی قیمت دریافتی تولیدکنندگان صنعتی در فاصله یک فصل، به‌طور متوسط بیش از یک‌سوم افزایش یافته است. این رقم در زمستان سال گذشته ۲۷.۱ درصد بود و بنابراین طی یک فصل، ۹۰.۱ واحد درصد افزایش پیدا کرده است. تصویر در مقیاس سالانه نیز از شدت گرفتن این فشار حکایت دارد. تورم سالانه صنعت در بهار به ۷۰۹ درصد رسیده؛ در حالی که این نرخ در زمستان ۵۱.۸ درصد بود.

نسخه خورشیدی برای ناترازی برق

بیش از ۸ هزار هکتار زمین صنعتی در مسیر انرژی خورشیدی قرار گرفته و ۵۰۰ مگاوات برق تاکنون به مدار تولید رسیده است

دارد. با وجود این، ورود ۵۰۰ مگاوات به مدار را نمی‌توان اتفاقی حاشیه‌ای دانست. این ظرفیت در محل‌هایی ایجاد می‌شود که مصرف صنعتی در همان حوالی قرار دارد و به همین دلیل، می‌تواند بخشی از برق مورد نیاز تولید را از مسیری متفاوت با شبکه سراسری تأمین کند.

خورشید کنار خطوط تولید

مزیت انرژی خورشیدی برای شهرک‌های صنعتی فقط در تولید چندصد مگاوات برق خلاصه نمی‌شود. توسعه این نیروگاه‌ها می‌تواند سبد انرژی صنایع را متنوع‌تر کند و در دوره‌های اوج مصرف یا محدودیت شبکه، بخشی از فشار وارد بر صنعت را کاهش دهد. هر واحد تولیدی که بخشی از نیاز خود را از منبعی تجدیدپذیر و نزدیک به محل مصرف تأمین کند، در برابر اختلالات شبکه آسیب‌پذیری کمتری خواهد داشت. لاهوتی این اقدام را بخشی از رویکرد هم‌افزایی میان بخش صنعت و حوزه انرژی می‌داند؛ رویکردی که با هدف کمک به وزارت نیرو برای مقابله با ناترازی انرژی دنبال می‌شود. بر همین اساس، شهرک صنعتی دیگر صرفاً محل استقرار کارخانه نیست؛ می‌تواند هم‌زمان به یک واحد تولید انرژی نیز تبدیل شود. اکنون مسیر پیش‌رو روشن است: بیش از ۸ هزار هکتار زمین اختصاص یافته، حدود ۳ هزار مگاوات ظرفیت در قالب قراردادهای تعریف شده و ۵۰۰ مگاوات به مرحله بهره‌برداری رسیده است.

مهم دارند. اراضی موجود در این مناطق می‌تواند به جای آنکه صرفاً بخشی از فضای صنعتی باشد، به زیرساخت تولید انرژی تبدیل شود؛ ظرفیتی که امکان تأمین بخشی از برق مورد نیاز واحدهای تولیدی را فراهم می‌کند و وابستگی کامل آنها به شبکه سراسری را کاهش می‌دهد. طهمورت لاهوتی، مدیرعامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی ایران، اعلام کرده است بیش از ۸ هزار هکتار از اراضی شهرک‌ها و نواحی صنعتی به سرمایه‌گذاری در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر و نیروگاه‌های خورشیدی اختصاص یافته است.

فاصله قرارداد تا تولید

گام مهم‌تر، ورود سرمایه‌گذاران به این عرصه است. به گفته لاهوتی، برای احداث حدود ۳ هزار مگاوات انرژی‌های تجدیدپذیر در شهرک‌های صنعتی متقاضی سرمایه‌گذاری وارد شده و قراردادهای مربوط به این ظرفیت نیز منعقد شده است. با این حال، میان ظرفیت روی کاغذ و ظرفیت واقعی تولید هنوز فاصله‌ای معنادار وجود دارد؛ تاکنون حدود ۵۰۰ مگاوات از این ظرفیت به بهره‌برداری رسیده است. همین فاصله، مهم‌ترین بخش ماجراست. قرارداد و سرمایه‌گذاری، زمانی می‌تواند به حل مسئله ناترازی کمک کند که به نیروگاه فعال و برق قابل اتکاتبدیل شود. بنابراین، توسعه سریع ظرفیت‌های در دست احداث و عبور آنها از مرحله قرارداد به مرحله تولید، اهمیت تعیین‌کننده‌ای

ناترازی برق، دیگر مسئله‌ای صرفاً متعلق به شبکه و نیروگاه‌ها نیست؛ به قلب خطوط تولید رسیده و استمرار فعالیت بنگاه‌های صنعتی را تهدید می‌کند. در چنین شرایطی، شهرک‌های صنعتی در حال تبدیل شدن به یکی از کانون‌های تازه تولید انرژی خورشیدی هستند؛ مناطقی که هم‌زمان مناسب در اختیار دارند و هم در مجاورت مصرف‌کنندگان بزرگ قرار گرفته‌اند. اکنون بیش از ۸ هزار هکتار از اراضی شهرک‌ها و نواحی صنعتی برای توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر اختصاص یافته، متقاضیان برای احداث حدود ۳ هزار مگاوات ظرفیت وارد میدان شده‌اند و ۵۰۰ مگاوات از این ظرفیت به بهره‌برداری رسیده است؛ نشانه‌ای از اینکه راه‌حل بخشی از بحران برق، در کنار کارخانه‌ها در حال شکل‌گیری است.

زمین‌هایی برای تولید انرژی

سال‌های اخیر برای صنعت ایران با یک واقعیت دشوار همراه بوده است: برق، از یک نهاده عادی تولید به یکی از محدودیت‌های اصلی فعالیت بنگاه‌ها تبدیل شده است. کاهش یا قطع برق فقط یک وقفه چندساعته نیست؛ می‌تواند برنامه تولید، تحویل سفارش‌ها و حتی زنجیره تأمین را مختل کند. از همین رو، توسعه منابع تولید برق در نزدیکی محل مصرف، اهمیت بی‌نظیری فراتر از افزایش ظرفیت نیروگاهی پیدا کرده است. شهرک‌ها و نواحی صنعتی از این منظر مزیتی

بحران‌های اجتماعی آینده، امروز قابل شناسایی اند

مطالعه مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد نشانه‌هایی مانند گسترش زیست مجازی، رشد جوانان بیکار، تهدید حریم خصوصی و تضعیف تعلق اجتماعی، نیازمند سیاستگذاری پیشگیرانه‌اند



قطعی شود؛ قرار است نشانه‌های ضعیف تغییر، پیش از آنکه به روندهای بزرگ و مهارناپذیر بدل شوند، دیده شوند. مسائل نوپدید را می‌توان به‌ذرهایی تشبیه کرد که هنوز در مرحله جوانه‌زدن‌اند. در این مرحله، سیاستگذار فرصت دارد مسیر رشد آنها را بشناسد، تهدید را محدود کند یا حتی از دل آن فرصت بسازد. اما وقتی یک مسئله به بحران بالغ شد، بخش اعظم ظرفیت سیاستگذاری صرف مهار خسارت می‌شود. توجه زود هنگام، حکمرانی را از روزمرگی نیز فاصله می‌دهد. ساختارهای بوروکراتیک به‌طور طبیعی در گیر مسائل فوری می‌شوند و ممکن است مأموریت‌های بلندمدت را در حاشیه قرار دهند. رصد مسائل نوپدید، نگاه تصمیم‌گیر را دوباره به افق‌های دورتر می‌برد؛ ضمن آنکه فاصله نسلی میان ذهنیت سیاستگذار و تجربه زیسته نسل‌های جدید را کاهش می‌دهد. افزون بر این، زمانی که یک مسئله هنوز به میدان منازعه سیاسی تبدیل نشده، امکان طراحی راه‌حل‌های کم‌هزینه‌تر و حتی بازی‌های برد-برد بیشتر است.

آسیب‌های تازه در راهند

جهش فناوری فقط سرعت نوآوری را افزایش نداده؛ سرعت تولید آسیب اجتماعی را نیز بالا برده است. در چنین شرایطی، دولت‌ها ممکن است به جای آنکه صرفاً طراح تحولات اجتماعی باشند، بخش بیشتری از ظرفیت خود را صرف کاهش پیامدهای ناخواسته آن کنند. یکی از نخستین مسائل، بحران امید در جهان عدم قطعیت است. در گذشته، امید اجتماعی تا حد زیادی بر تصویری روشن از آینده و آرمان مشترک استوار بود. امروز سرعت تغییر، ترسیم چنین تصویری را دشوار کرده و بخشی از جامعه به جای چشم‌اندازهای بلندمدت، به اصلاحات محدود و فوری برای بهتر کردن وضعیت موجود چشم دوخته است. بنابراین، ساختن امید در شرایطی که آینده مبهم است، خود به یک مسئله حکمرانی تبدیل می‌شود.

ترکیب مخدرهای صنعتی جدید، فناوری‌های شناختی، واقعیت مجازی، واقعیت افزوده و ابزارهای پوشیدنی، مرز میان تجربه واقعی و مجازی را پیچیده‌تر می‌کند. در کنار آن، شکل جنگ‌های اجتماعی نیز در حال تغییر است. منازعه دیگر الزاماً در مرزهای جغرافیایی رخ نمی‌دهد؛ شبکه‌های اجتماعی، فضای سایبر، فناوری‌های شناختی و وابستگی اقتصادها به بازارهای مالی، میدان‌های تازه‌ای برای اثرگذاری بر افکار

آینده‌نگری؛ سرمایه حکمرانی

می‌گذارد. در حکمرانی مدرن، رصد آینده باید به یک فرایند مستمر تبدیل شود؛ فرایندی که فقط به بحران‌های بالفعل نگاه نکند و تغییرات را به‌طور منظم دنبال کند. مزیت چنین رویکردی روشن و راهبردی است و به کاهش هزینه خطا کمک می‌کند. آینده‌نگری در نهایت یعنی تبدیل «غافلگیری» به «آمادگی» و تبدیل بخشی از تهدیدهای ناشناخته به فرصت‌های قابل طراحی.

عمومی و رفتار شهروندان ساخته‌اند.

حریم خصوصی زیر فشار

اقتصاد دیجیتال بر داده بنا شده است؛ اما همان داده‌ای که موتور نوآوری و خدمات شخصی‌سازی شده است، می‌تواند به نقطه آسیب‌پذیر زندگی شهروندان تبدیل شود. با گسترش اینترت اشیا، هوش مصنوعی و تحلیل کلان داده، مرزهای حریم خصوصی بیش از گذشته در معرض فشار قرار خواهند گرفت. شخصی‌سازی رسانه‌ای نیز پیامدی کمتر دیده‌شده دارد: هر فرد ممکن است در حساب اطلاعاتی خود زندگی کند. الگوریتم‌ها محتوایی را بیشتر در معرض دید کاربر قرار می‌دهند که با باورها و ترجیحات قبلی او سازگار است. نتیجه می‌تواند کاهش تماس با دیدگاه مخالف، تشدید سوء تفاهم و تبدیل اختلاف نظر به بی‌اعتمادی باشد. جامعه‌ای که اعضای آن واقعیت‌های اطلاعاتی متفاوتی را تجربه می‌کنند، دشوارتر گفت‌وگو می‌کند و مستعد دو قطبی شدن است.

به بازار کار نیز گروه NEET‌ها، یعنی جوانانی که نه در آموزش‌اند، نه شاغل و نه در حال کسب مهارت، یک مسئله جدی است. گسترش این جمعیت، به‌ویژه در صورت افزایش بیکاری، فقط به معنای کاهش اشتغال نیست؛ می‌تواند با بی‌هویتی، کاهش مشارکت اجتماعی و پیامدهای سیاسی همراه شود. سیاستگذاری باید هم از آسیب‌های ناشی از بی‌کاری و بی‌ارتباطی با نظام مهارت بکاهد و هم از نگاه صرفاً تهدیدمحور فاصله بگیرد.

نسل تازه؛ قواعد تازه

برخی تحولات در روابط عاطفی و جنسی، افزایش مجردی، دشواری‌های روابط و رشد طلاق‌های مرتبط با مسائل جنسی نیز در زمره موضوعاتی قرار می‌گیرند که نمی‌توان آنها را از تحولات اجتماعی آینده جدا کرد. تغییر الگوهای رابطه، در صورت تداوم، می‌تواند به مطالبات تازه حقوقی و اجتماعی منجر شود و به همین دلیل نیازمند رصد علمی و سیاستگذاری مبتنی بر داده است، نه واکنش‌های مقطعی.

«مخدرهای دیجیتال» نیز نمونه‌ای از مرزهای تازه میان فناوری و آسیب اجتماعی‌اند. برخی فایل‌های صوتی و موسیقی با ادعای ایجاد تجربه‌ای مشابه مصرف مواد منتشر شده‌اند؛ هرچند اعتیادآور بودن آنها اثبات نشده، اما وجود تقاضا برای تجربه چنین حالت‌هایی قابل توجه است. اگر علوم شناختی و فناوری‌های مداخله در

فعالیت مغز پیشرفت کنند، این حوزه می‌تواند پیچیده‌تر شود. در کنار آن، کودک اینفلوئنسرها و «کودکان کار مجازی» در حال شکل دادن به صورت تازه‌ای از کار و کسب درآمدند. کودکان در فروش آنلاین، تولید محتوا، طراحی و پروژه‌های دیجیتال مشارکت می‌کنند و گاه خانواده‌ها یا افراد سودجو از جذابیت، زیبایی یا توانایی آنان برای کسب درآمد استفاده می‌کنند. نسل آلفا، متولد سال‌های اخیر، در محیطی رشد می‌کند که هوش مصنوعی، واقعیت افزوده، شبکه‌های اجتماعی و نااطمینانی‌های فراگیر، بخشی از تجربه روزمره آن است. مواجهه با این نسل نمی‌تواند فقط امنیتی یا آموزشی باشد. اگر ظرفیت‌های آن درست شناخته شود، همین نسل می‌تواند یکی از منابع اصلی نوآوری و ساخت آینده باشد.

سیاستگذاری در افق آینده

پاسخ به این تحولات، الزاماً مداخله مستقیم و حداکثری دولت نیست. حکمرانی تنظیم گرانه، یعنی نقش‌آفرینی دولت در تنظیم روابط میان بازیگران، می‌تواند برای حوزه فرهنگی و اجتماعی کارآمدتر باشد. فناوری‌هایی مانند بلاک چین و قراردادهای هوشمند، برای نمونه، می‌توانند در فروش محصولات فرهنگی، کاهش واسطه‌گری، شفافیت مبادلات و حفاظت از مالکیت معنوی به کار گرفته شوند. پرداخت مستقیم‌تر به خالقان، کاهش اختلافات حقوقی و توزیع عادلانه‌تر درآمد از جمله ظرفیت‌های این تغییر است.

بازنگری در قوانین کار نیز ضروری است. گسترش فریلنسینگ و کار پروژه‌ای، قواعدی متفاوت از اشتغال سنتی می‌طلبد؛ از بیمه و امنیت شغلی گرفته تا مهارت‌های برنامه‌ریزی و مسئولیت‌پذیری. توسعه «فضای سوم» شامل حیریه‌ها، وقف و فعالیت‌های داوطلبانه می‌تواند بخشی از نیازهای عام‌المنفعه را پوشش دهد؛ حوزه‌ای که در ایران، ظرفیت‌های فرهنگی و دینی قابل توجهی برای رشد دارد.

سبک زندگی در عصر هوش مصنوعی نیز نیازمند بازتعریف است. الگوریتم‌ها از خرید و سرگرمی تا انتخاب شغل و تصمیم‌های شخصی، روزه‌روز بیشتر در زندگی افراد حضور دارند. دستیارهای هوشمند در آینده می‌توانند در تصمیم‌های مهم فردی و حتی ملی نقش ایفا کنند. بنابراین، توسعه نمونه‌های بومی، سالم و منطبق با معیارهای اخلاقی و فرهنگی، همراه با تضمین امنیت داده‌ها، به یک ضرورت سیاستی تبدیل می‌شود. مسئله «بی‌وطنی» نیز در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند: ممکن است فرد در قلمرو یک کشور زندگی کند، اما تعلق هویتی، فرهنگی یا اقتصادی خود را در جای دیگری جست‌وجو کند؛ حتی امکان شکل‌گیری نوعی تابعیت و زیست مجازی نیز وجود دارد. در چنین شرایطی، آمار جمعیت به‌تنهایی نشان دهنده جمعیت فعال و متعهد نیست. سیاست جمعیتی باید در کنار تشویق فرزندآوری، حفظ سرمایه‌انسانی موجود و تقویت احساس تعلق را نیز جدی بگیرد.

غافلگیری را کم کنیم

مسئله اصلی در مواجهه با آینده، دانستن دقیق آن نیست؛ کاهش غافلگیری است. سیاستگذار نمی‌تواند همه رخداد‌های آینده را پیش‌بینی کند، اما می‌تواند سازوکاری بسازد که نشانه‌های تغییر را زودتر ببیند. این همان جایی است که رصد آینده‌نگرانه اهمیت پیدا می‌کند؛ پوشش مستمر تحولات، شناسایی سیگنال‌های ضعیف و تبدیل آنها به دانش قابل استفاده برای تصمیم‌گیری. برای رسیدن به این هدف، نخست باید تغییرات آینده پذیرفته شود و سیاستگذار از ذهنیت گذشته‌محور فاصله بگیرد. نبود داده کامل یا دانش نظری کافی نباید بهانه‌ای برای بی‌عملی باشد. دوم، نظامی منظم و ساختاریافته برای رصد مسائل نوپدید لازم است؛ سامانه‌ای که به جای انتظار برای بحران، روی نشانه‌های اولیه تمرکز کند. سوم، اختصاص دست کم ۲۰ درصد توان سیاستگذاری به مسائل نوپدید آینده، می‌تواند این نگاه را از سطح شعار به رویه‌ای پایدار تبدیل کند. بسیاری از مسائل آینده، شکل تازه‌ای از مشکلات امروزند و فهم زودهنگام آنها حتی می‌تواند کیفیت حل مسائل جاری را افزایش دهد. آینده‌پژوهی در این معنا پیشگویی نیست؛ نوعی بیمه سیاستگذاری است. هرچه نشانه‌ها زودتر دیده شوند، دامنه انتخاب بیشتر و هزینه اصلاح کمتر خواهد بود. جامعه‌ای که آینده را فقط پس از وقوع حادثه می‌بیند، ناچار است هزینه غافلگیری را بپردازد؛ اما جامعه‌ای که تغییر را پیش از بحران رصد می‌کند، فرصت بیشتری برای انتخاب مسیر دارد.



زهرا محسنی فرد
پژوهشگر اجتماعی

آسیب‌های نوظهور نسخه فوری ندارند

در مواجهه با آسیب‌های اجتماعی نوظهور، پرسش نخست نباید این باشد که «چه کار کنیم؟»؛ پرسش مهم‌تر آن است که «دقیقاً با چه پدیده‌ای روبه‌رو هستیم؟». بخشی از آسیب‌های جدید، محصول یک عامل منفرد نیستند؛ از ترکیب چندماده، رفتار یا الگوی مصرف شکل می‌گیرند، در حالی که هر یک از اجزای آنها ممکن است به‌تنهایی منع قانونی نداشته باشند. از این رو، نمی‌توان با محدود کردن یک قلم یا افزودن یک ممنوعیت، انتظار داشت مسئله به‌طور کامل مهار شود. سیاست اجتماعی، پیش از آنکه میدان اقدام باشد، میدان شناخت است. بدون تصویری روشن از آنچه در جامعه رخ می‌دهد، حتی تصمیمی که با نیت درست گرفته شود، ممکن است تنها صورت مسئله را تغییر دهد، نه خود مسئله را. میان شناخت یک پدیده و مداخله در آن، دو گام اساسی وجود دارد: نخست باید پدیده را دقیق توصیف کرد و ابعاد، دامنه و گروه‌های درگیر با آن را شناخت؛ سپس باید سراغ علت‌ها و زمینه‌هایی رفت که به شکل‌گیری و گسترش آن انجامیده‌اند. تازه پس از عبور از این دو مرحله می‌توان درباره مداخله تصمیم گرفت. این ترتیب، در مسائل اجتماعی پیچیده اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا سیاست‌گذار اگر بدون نمود آمار و پژوهش به سراغ پاسخ فوری برود، احتمال آنکه راه‌حل او سطحی، تک‌بعدی و کم‌اثر باشد، افزایش می‌یابد. آگاهی‌رسانی نیز زمانی اثرگذار است که بر پایه توصیف و تبیین درست نباشد؛ نه بر برداشت‌های اشتباه زده یا نگرانی‌های عمومی. در مواجهه با آسیب‌های نوپدید، جامعه‌نه باید چشم بر پدیده‌های جدید ببندد و نه صرفاً به دلیل نگرانی از پیامدهای آنها، امکان مطالعه و شناختشان را محدود کند. اتفاقاً هرچه یک پدیده تازه‌تر و پیچیده‌تر باشد، ضرورت پژوهش اجتماعی در باره آن بیشتر است. در حوزه نوجوانان نیز این ضرورت با یک ملاحظه مهم همراه است: نوجوان را نباید صرفاً از دریچه آسیب دید. نوجوان فقط «موضوع آسیب» نیست؛ مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و

قابلیت‌های اجتماعی است که می‌تواند در مرکز سیاست‌گذاری قرار گیرد. سبک زندگی و مسیرهای تازه‌ای که پیش روی او قرار گرفته‌اند، با گیر و بند و سانسور از میان نمی‌روند؛ آنها راه خود را پیدا می‌کنند. مسئله اصلی، چگونگی تقویت توانمندی نوجوان برای انتخاب و کنشگری سالم است. از همین منظر، یکی از مسیرهای علمی کاهش مواجهه نوجوانان با آسیب‌ها، فراهم کردن امکان مشارکت و کنشگری سالم است. هرچه نوجوان فرصت بیشتری برای فعالیت، مشارکت اجتماعی و تجربه نقش‌های مثبت داشته باشد، ظرفیت‌های سازنده او تقویت و زمینه درگیری با آسیب‌ها محدودتر می‌شود. بنابراین در برابر آسیب‌های نوظهور، نه نادیده گرفتن راهگشاست و نه بزرگنمایی. هر دو رویکرد می‌توانند سیاست‌گذاری را از مسیر واقع‌بینی دور کنند. مسیر درست از شناخت آغاز می‌شود، با توصیف و تبیین ادامه می‌یابد و سپس به مداخله می‌رسد. اگر این ترتیب برهم بخورد، سیاست‌گذار ممکن است به جای حل مسئله، صرفاً به کنترل ظاهری آن دل ببندد.

اقتصاد دیجیتال و هوش مصنوعی، مرزهای حریم خصوصی و معنای کار را در گروگان کرده‌اند؛ سیاستگذار ناچار است به‌جای واکنش، سازوکارهای پیشگیرانه و تنظیم‌گرانه طراحی کند

مدیریت الگوریتمی؛ عصر تازه نظارت بر کارگران

کمیسیون اروپا هشدار داد پایش دیجیتال و ارزیابی خودکار، با افزایش فشار کاری و کاهش اختیار، چهره بازار کار آینده را تغییر می‌دهند

و «مبتنی بر داده» بازتولید می‌کند. مشکل بزرگ‌تر اینجاست که وقتی یک مدیر انسانی شما را اخراج می‌کند، می‌توانید دلیل آن را بپرسید یا شکایت کنید، اما در سیستم‌های پیچیده و غیرشفاف (جعبه سیاه)، کارگر حتی نمی‌داند یا چه معیاری ارزیابی یا جریمه شده است. این فقدان شفافیت، پاسخگویی را از بین می‌برد و کارگر را در برابر سیستم کاملاً بی‌دفاع می‌گذارد.

زنگ خطر برای بازار کار ایران

اگرچه این گزارش درباره اروپاست، اما تصویر آینده بازار کار ایران را نشان می‌دهد. با گسترش اقتصاد گیگ و پلتفرم‌های خدماتی، حمل‌ونقل و فروش آنلاین در ایران، ما در حال تجربه نوعی پلتفرمی‌شدن بدون مقررات هستیم. در ایران، رانندگان تاکسی‌های اینترنتی یا پیک‌های موتورسیکلت، بدون داشتن قرارداد کار، بیمه یا حداقل دستمزد، به‌طور کامل توسط یک نرم‌افزار مدیریت می‌شوند. این پلتفرم‌ها در ایران نه‌تنها زمان و مسیر کار را تعیین می‌کنند، بلکه با سامانه‌های امتیازدهی و جریمه‌های الگوریتمی کنترل کاملی بر معیشت نیروی کار دارند. مسدودشدن ناگهانی حساب کاربری راننده توسط سامانه، بدون امکان دفاع یا فرجام‌خواهی شفاف، دقیقاً همان کابوسی است که گزارش کمیسیون اروپا درباره‌اش هشدار می‌دهد. در فقدان سندیکاهای مستقل و قوانین مدرن، الگوریتم‌ها در ایران به‌مدیرانی تبدیل شده‌اند که حقوق قانون کار را دور می‌زنند و نیروی کار را ارزان‌تر و بی‌ثبات‌تر می‌کنند.

«انسان» باید در رأس بماند

گزارش JRC در کنار برشمردن بحران‌ها، مسیریایی را برای مهار این غول دیجیتال ارائه می‌دهد. راهکار اصلی رد کردن فناوری نیست، بلکه رام کردن آن است. سیاست‌گذاران و نهادهای مدنی باید وارد عمل شوند تا از حقوق بنیادین نیروی کار محافظت کنند. یکی از مهم‌ترین راهکارها، اصل «سکان در دست انسان» است. این بدان معناست که هیچ تصمیم مهمی (مانند اخراج، کاهش حقوق یا ارزیابی نهایی) نباید کاملاً به ماشین سپرده شود و همیشه باید یک مدیر انسانی مسئولیت آن را بپذیرد. همچنین کارگران حق دارند بدانند چه داده‌هایی از آن‌ها جمع‌آوری می‌شود و سامانه‌های ارزیابی چگونه کار می‌کنند (الزام به شفافیت). تنظیم‌گری قانونی، تقویت مشارکت کارگران در طراحی سامانه‌های نظارتی و جلوگیری از پایش‌های حریم‌شکنانه، از دیگر توصیه‌های حیاتی این گزارش است. اگر هوش مصنوعی قرار است آینده کار را بسازد، قانون باید تضمین کند که این آینده، انسانی و عادلانه خواهد بود.



تشدید کار» است. الگوریتم‌ها برای بهینه‌سازی طراحی شده‌اند و بهینه‌سازی در دنیای سرمایه‌داری یعنی حذف هرگونه مکث و استراحت. سیستم‌های دیجیتال عملکرد کارگران را به‌صورت لحظه‌ای می‌سنجند و آن‌ها را برای رسیدن به اهداف غیرواقع‌بینانه تحت فشار می‌گذارند. گزارش نشان می‌دهد که این روند چگونه به فرسودگی شغلی می‌انجامد. کاهش استقلال کارگر در برابر ماشین باعث می‌شود نیروی انسانی تنها به یک پیچ و مهره در خط تولید دیجیتال تبدیل شود. وقتی الگوریتم به شما می‌گوید چه کار را در چه زمانی و با چه سرعتی انجام دهید، دیگر جایی برای خلاقیت یا خودمختاری باقی نمی‌ماند. این پدیده، کار را به یک فرایند طاقت‌فرسا از اندازه‌گیری و تنبیه تبدیل می‌کند.

تبعیض خاموش در کدهای برنامه‌نویسی

آیا ماشین‌ها بی‌طرف هستند؟ پاسخ گزارش JRC «خیر» است. یکی از مهم‌ترین هشدارهای این پژوهش، خطر «سوگیری و تبعیض الگوریتمی» است. الگوریتم‌ها با داده‌های گذشته آموزش می‌بینند و اگر آن داده‌ها حاوی تبعیض باشند (مثلاً علیه زنان یا اقلیت‌ها در استخدام و ارتقا)، سیستم همان تبعیض‌ها را با ظاهری بی‌طرفانه

اقتصاد کشورهای در حال توسعه است؛ جایی که فقدان قوانین حمایتی می‌تواند این فناوری‌ها را به ابزاری برای استثمار مدرن تبدیل کند.

زندان شیشه‌ای و پایان حریم خصوصی

گزارش JRC روی یک مفهوم کلیدی دست می‌گذارد: «نظارت دیجیتال». این نظارت دیگر به ثبت ساعت ورود و خروج محدود نمی‌شود. ابزارهای جدید شامل رصد ایمیل‌ها، رهگیری جی‌پی‌اس خودروها، پایش وب‌کم‌ها و حتی ثبت تعداد ضربات روی کیبورد در دور کاری‌ها هستند. این پدیده به‌ویژه در دوران کرونا اوج گرفت و اکنون به یک هنجار تبدیل شده است. در کشورهایی که اتحادیه‌های کارگری ضعیف‌تری دارند (مانند رومانی و بلغارستان در شرق اروپا)، استفاده از دوربین‌های مداربسته و پایش اینترنت به شکل معناداری بالاتر است. این زندان شیشه‌ای، مرزهای کار و زندگی شخصی را از بین برده است. وقتی کارگر می‌داند دائماً تحت نظر است، سطح استرس و اضطراب به‌شدت بالا می‌رود.

فشار مضاعف بر نیروی کار

یکی از خطرناک‌ترین پیامدهای مدیریت الگوریتمی،

تصور کنید هر کلیدی که روی کیبورد می‌فشارید، هر دقیقه‌ای که در اینترنت می‌گذرانید و هر قدمی که در انبار برمی‌دارید، توسط یک موجود نامرئی ثبت و تحلیل شود. این موجود خسته نمی‌شود، مرخصی نمی‌رود و با کسی تعارف ندارد. او «الگوریتم» است و در حال تبدیل شدن به مدیر جدید شماست. گزارش تکان‌دهنده ۲۰۲۵ از «مرکز تحقیقات مشترک کمیسیون اروپا» پرده از واقعیتی برمی‌دارد که پیش‌تر تنها در فیلم‌های علمی‌تخیلی می‌دیدیم: پدیده «نظارت دیجیتال» و «مدیریت الگوریتمی» دیگر مختص رانندگان اوپر یا پیک‌های آمازون نیست، بلکه در حال تسخیر تمامی مشاغل است. این گزارش که بر اساس پیمایش گسترده «AIM-WORK» در اتحادیه اروپا تهیه شده، نشان می‌دهد که ابزارهای دیجیتال از یک وسیله ساده برای انجام کار، به ابزاری برای پایش مداوم، ارزیابی بی‌رحمانه و در نهایت «پلتفرمی‌شدن» نیروی کار تبدیل شده‌اند. آماری که این گزارش ارائه می‌دهد، خیره‌کننده است: ۲۴ درصد از کارگران اروپایی، زمان و شیفت کاری‌شان به‌طور کاملاً خودکار و توسط ماشین‌ها تعیین می‌شود. این تغییرات زنگ خطری جدی نه‌تنها برای اروپا، بلکه برای اقتصادهای در حال گذاری مانند

امین مازندرانی
روزنامه نگار

۶۶

الگوریتم‌ها بدون حضور فیزیکی، سرعت کار را تعیین می‌کنند، عملکرد را می‌سنجند و درباره پاداش یا جریمه تصمیم می‌گیرند؛ روندی که مسئولیت پذیری را دشوارتر کرده است

نبرد برای یک روز فراغت بیشتر

در میانه جنگ سرد میان کارگران فرسوده و کارفرمایان نگران، پرسش «کاهش ساعات کار» به مناقشه‌ای عمیق میان حق زیستن و بقای اقتصاد بدل شده است

در عصر «۷/۲۴» - بیست و چهار ساعت شبانه‌روز و هفت روز هفته - زندگی می‌کنیم؛ عصری که در آن، ماشین بازار هرگز متوقف نمی‌شود و از مانیز انتظار دارد همواره در دسترس، همواره متصل و دائماً در چرخه تولید یا مصرف باشیم. در دوران کلاسیک سرمایه‌داری، مبارزه کارگران بر سر تعیین مرزی روشن و فیزیکی میان «زمان کار» - کارخانه - و «زمان زندگی» - خانه - بود. اما امروز، فناوری‌های ارتباطی و منطق کار انعطاف‌پذیر این مرزها را کاملاً محو کرده‌اند. پلتفرم‌های دیجیتال، لپ‌تاپ‌ها و پیام‌رسان‌ها محیط کار را به درون اتاق خواب‌ها و روزهای تعطیل ما کشانده‌اند. در چنین سیستمی، استراحت، تعطیلات آخر هفته و حتی خواب، ماهیت انسانی خود را از دست داده و صرفاً به وقفه‌هایی مکانیکی برای «شارژ مجدد باتری نیروی کار» تقلیل یافته‌اند تا فرد بتواند در روز کاری بعد، با بهره‌وری بیشتری به دستگاه سودآوری متصل شود. سرمایه‌داری مدرن، زمان خالی، بدون تولید و بدون مصرف را «هدررفت غیرمنطقی» می‌داند که باید به هر قیمتی از بین برود. از همین رو، تقاضا برای برخورداری از دوروز تعطیلی در پایان هفته یا کاهش ساعات کاری، دیگر صرفاً یک مطالبه صنفی ساده برای رفع خستگی جسمی نیست، بلکه یک «مقاومت رادیکال سیاسی» در برابر نظامی است که می‌خواهد تمام ثانیه‌های آگاهی و عمر انسان را کالایی کند.

ما تعطیلات را نه برای بازگشت پرانرژی‌تر به خط تولید یا مصرف بیشتر در بازارها، بلکه برای احیای پیوندهای انسانی، برای تأمل آزادانه و برای کشف هویتی بیرون از منطق سودمی خواهیم. دفاع از زمان فراغت و حق تعطیلی، در واقع دفاع از آخرین سنگرهای استقلال ما در برابر هجوم بی‌وقفه سرمایه‌داری است؛ تلاشی برای یادآوری این حقیقت که ما پیش از آنکه «سرمایه انسانی» بازار باشیم، «انسان» هستیم.

برگرفته از کتاب «۷/۲۴: سرمایه‌داری متأخر و پایان خواب، نوشته جاناتان کراری، نظریه پرداز انتقادی معاصر

کار مفید انجام می‌دهد. از این منظر، سرمایه‌گذاری روی استراحت نیروی کار، در بلندمدت به نفع خود اقتصاد تمام می‌شود، زیرا جامعه‌ای سالم‌تر و خلاق‌تر می‌سازد.

اقتصاد بحران‌زده، تاب تعطیلی ندارد

در سوی دیگر این نبرد، کارفرمایان و اقتصاددانانی ایستاده‌اند که به واقعیت‌های تلخ اقتصاد چشم دوخته‌اند. از دید آن‌ها، این بحث‌ها در بهترین حالت، یک شوخی بی‌موقع و در بدترین حالت، یک خودکشی اقتصادی است. استدلال آن‌ها نیز بر پایه اعداد و ارقام است: در شرایطی که کشور با رشد اقتصادی نزدیک به صفر، تورم افسارگسیخته و تحریم‌های فلج‌کننده دست و پنجه نرم می‌کند، کاستن از ساعات کار به معنای ضربه‌ای مستقیم به تولید ناخالص داخلی است. کارفرمایان می‌پرسند چه کسی قرار است هزینه این تعطیلی اضافه را بپردازد؟ کاهش ساعات کار یا به کاهش تولید منجر می‌شود یا کارفرما را مجبور به پرداخت اضافه کاری بیشتر می‌کند. در هر دو حالت، قیمت تمام‌شده کالاها و خدمات افزایش می‌یابد و این یعنی دامن‌زدن به تورمی که همین حالا هم کم نیست. از این منظر، توان رقابتی بنگاه‌های اقتصادی که همین حالا نیز در مقایسه با رقبای خارجی خود وضعیت خوبی ندارند، از این هم ضعیف‌تر خواهد شد. آن‌ها هشدار می‌دهند که در این نبرد نابرابر اقتصادی، تعطیل کردن بیشتر کارخانه‌ها و ادارات مانند آن است که فرمانده به سربازانش در میانه جنگ، دستور استراحت طولانی مدت بدهد.

نبرد انسان برای بازپس‌گیری زمان زندگی

در جهان نئولیبرال و سرمایه‌داری متأخر، ایده «تعطیلی»، «توقف» یا «سکوت» به یک ناهنجاری نابخشودنی و گناهی اقتصادی تبدیل شده است. ما اکنون

در میان سیاست‌گذاران جهان، بر سر یک روز از هفته، جنگی تمام‌عیار در جریان است؛ جنگی که یک طرف آن، کارگران و کارمندان فرسوده از کار بی‌وقفه ایستاده‌اند و طرف دیگر، کارفرمایان و سیاست‌گذارانی که از فلج‌شدن چرخ‌های اقتصاد نیمه‌جان می‌هراسند. بحث بر سر افزون یک روز به تعطیلات آخر هفته و کاهش ساعات کاری، از یک تغییر ساده در تقویم فراتر رفته و به نماد یک شکاف عمیق اجتماعی و اقتصادی در میان غالب کشورها تبدیل شده است. آیا کارمندان «حق فراغت» دارند یا اقتصاد کشورهای درحال توسعه توان پرداخت هزینه این حق را ندارد؟ این دوئل بر سر تعریف «کار»، «زندگی» و «توسعه» در جوامعی است که شاید زیر فشار تورم، معنای رفاه را از یاد برده است.

با نیروی کار فرسوده، تولیدی هم نیست

مدافعان کاهش ساعات کار، استدلال خود را بر یک حقیقت ساده بنا کرده‌اند: انسانی که تمام زندگی‌اش در محیط کار خلاصه شود، خلاقیت و بهره‌وری‌اش را از دست می‌دهد. از نظر آن‌ها، هفته کاری طولانی که به یک هنجار تبدیل شده، چیزی جز فرسودگی، استرس مزمن و فروپاشی تعادل میان کار و زندگی به ارمان نبوده است. وقتی تمام انرژی یک فرد صرف بقا در محیط کار می‌شود، دیگر توانی برای خانواده، یادگیری، ورزش یا هر فعالیت دیگری که به سلامت روان و جسم او کمک کند، باقی نمی‌ماند. این دیدگاه، «فراغت» را نه یک کالای لوکس، بلکه یک نیاز اساسی برای بازتولید یک نیروی کار سالم و بالنگیزه می‌داند. آن‌ها به تجربه‌های جهانی اشاره می‌کنند؛ از ایسلند گرفته تا بلژیک و ژاپن؛ کشورهایی که با آزمودن هفته کاری چهارروزه، نه‌تنها شاهد افت تولید نبودند، بلکه با افزایش تمرکز، کاهش غیبت و بالا رفتن رضایت شغلی کارکنانشان مواجه شدند. منطق روشن است: یک کارگر شاداب و بالنگیزه در چهار روز، بیشتر از یک کارگر خسته و بی‌انگیزه در پنج یا شش روز،

تکنه
N E W S

غول‌های دیجیتال در تور قانون

خیابان‌های مادرید و بارسلون، مانند تهران و شیراز، پر از جوانان موتورسواری است که با جعبه‌های مکعبی برندهای مختلف، در ترافیک ویراژ می‌دهند. آن‌ها پیک‌های غذا و مایحتاج روزمره هستند، سربازان خط مقدم «اقتصاد گیگ». تا همین چند سال پیش، این افراد رسماً «کارگر» نبودند. پلتفرم‌های بزرگی چون «اوبر ایتس» و «گلوو» آن‌ها را «پیمانکاران مستقل» می‌خواندند، کارآفرینانی که رئیس خودشان هستند و از آزادی عمل کامل برخوردارند. اما این «آزادی» پوششی زیبا برای واقعیتی تلخ بود: فقدان کامل امنیت شغلی، عدم دسترسی به بیمه‌ی درمانی و بازنشستگی، ساعات کاری نامشخص و درآمدی که مستقیماً به خواسته‌های یک الگوریتم نامرئی گره خورده بود. کارگری که مریض می‌شد، درآمدی نداشت. کارگری که تصادف می‌کرد، تنها بود.

این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در سال ۲۰۲۱، اسپانیا به اولین کشور در اتحادیه اروپا تبدیل شد که تصمیم گرفت این بازی را به هم بزند. دولت اسپانیا با تصویب قانونی تاریخ‌ساز، معروف به «قانون رابدر» (LEY RIDER)، یک اصل ساده اما انقلابی را برقرار کرد: هر فردی که برای یک پلتفرم دیجیتال کار حمل‌ونقل انجام می‌دهد، یک «کارگر حقوق‌گیر» فرض می‌شود، مگر آنکه پلتفرم بتواند عکس آن را در دادگاه ثابت کند. بار اثبات، از دوش کارگر به دوش کارفرما منتقل شد. این قانون غول‌های دیجیتال را مجبور کرد تا پیک‌های خود را به عنوان کارمند استخدام کنند و تمام حقوق و مرتبط با قانون کار اسپانیا را برایشان فراهم آورند؛ از جمله حداقل دستمزد، حق مرخصی استعلاجی و تعطیلات، و مهم‌تر از همه، پرداخت حق بیمه و بازنشستگی. این قانون همچنین پلتفرم‌ها را موظف کرد تا در مورد نحوه‌ی عملکرد الگوریتم‌هایشان که وظایف را توزیع و عملکرد کارگران را ارزیابی می‌کنند، شفاف‌سازی کنند. دیگر اخراج شدن توسط یک اپلیکیشن بدون هیچ توضیحی، ممکن نبود.

یکی از درخشان‌ترین دستاوردهای این قانون مهار «مدیریت الگوریتمی» بود. اتحادیه‌های کارگری اسپانیا با تکیه بر این قانون، حق یافتند به منطق ریاضی اپلیکیشن‌ها دسترسی پیدا کنند تا بفهمند ماشین‌ها بر چه اساسی وظایف را تقسیم یا کارگران را جریمه می‌کنند. این شفاف‌سازی بی‌سابقه مانع از آن شد که الگوریتم‌ها به ابزار تبعیض یا استثمار پنهان تبدیل شوند. علاوه بر این، در حالی که منتقدان هشدار می‌دادند این مداخله دولتی به بیکاری گسترده می‌انجامد، واقعیت نشان داد با وجود خروج شرکت‌های زیان‌ده، پلتفرم‌های مسئولیت‌پذیر مدل کسب‌وکارشان را اصلاح کردند و مشاغلی بسیار امن‌تر، پایدارتر و عادلانه‌تر در اقتصاد پلتفرمی اسپانیا خلق کردند.

این اقدام یک زلزله در اقتصاد پلتفرمی اروپا بود. برخی شرکت‌ها مقاومت کردند و حتی بازار اسپانیا را ترک کردند، اما دولت عقب‌نشینی نکرد. موفقیت اسپانیا برای کشور ما که امروز با ارتشی چندصد هزار نفری از رانندگان و پیک‌های اتسپ، تپسی و دیگر پلتفرم‌ها روبه‌روست، یک پیام روشن دارد. این تجربه نشان می‌دهد که رشد فناوری و نوآوری نباید به قیمت نابودی حقوق بنیادین کارگران تمام شود. می‌توان با اراده سیاسی و تنظیم‌گری هوشمندانه افسار لحام گسیخته‌ی اقتصاد گیگ را کشید و اطمینان حاصل کرد که پیشرفت فناوریانه به جای خلق طبقه‌ای جدید از کارگران بی‌ثبات و محروم، به رفاه همگانی خدمت می‌کند.

مهندسی ذائقه؛ سوداگران طعم در بازار جهانی

این گزارش به بررسی پیامدهای اقتصادی و سلامت شیوع غذاهای فرآوری شده می پردازد؛ محصولاتی که با مهندسی دقیق، ذائقه جوامع را تغییر داده و هزینه های پنهان سنگینی بر نظام بهداشت تحمیل کرده اند



قرن بیست و یکم، قرن فراگیری خوراکی هایی است که در فروشگاه ها، خواربارفروشی ها، رستوران های فست فود و آگهی های تلویزیونی حضوری پررنگ دارند. جانک فود یا هله هوله، خوراکی هایی با کالری بسیار و ارزش غذایی اندک است؛ محصولاتی ارزان، سریع و در دسترس است که با طعم های جذاب، گاه جای غذاهای مغذی تر را می گیرند و تعادل سفره و سلامت جامعه را به چالش می کشند. شناخت ماهیت، تاریخچه و سازوکار اثرگذاری این خوراکی ها، نخستین گام برای فهم انتخاب هایی است که هر روز، در خانه و بیرون از خانه، پیش روی مصرف کنندگان قرار می گیرد. این گزارش به واکاوی علمی و تاریخی این پدیده می پردازد که چگونه مهندسی خوراک، سبک زندگی بشر را تغییر داده است.

چهره امروز خوراکی های جهانی

جانک فودها تنها به یک گروه مشخص محدود نمی شوند. برخی پیتزارانیز جزو غذاهای هله هوله می دانند، اما پیتزا می تواند غذایی واقعی و دارای پنیر و سس گوجه فرنگی باشد. افزودن خمیر گندم کامل و سبزیجات نیز آن را از تعریف معمول هله هوله دور می کند. بنابراین، دآوری درباره هر خوراکی به ترکیب آن بستگی دارد؛ هرچا آرد سفید، چربی، نمک، شکر و فرآوری شدید بر مواد اولیه غلبه کند، فاصله با غذای مفید بیشتر می شود. هله هوله ها معمولاً سیرکنندگی اندکی دارند. فرد هنگام خوردنشان کمتر احساس سیری می کند و همین مسئله می تواند به پرخوری بینجامد. از سوی دیگر، آنها جای خوراک های مغذی تر را می گیرند. مصرف فراوان نوشابه معمولاً با کاهش مصرف لبنیات کم چرب یا نوشیدنی هایی مانند چای سبز و آب پرتقال همراه است؛ چپیس و کلوچه نیز اغلب سهم میوه و سبزیجات را کم می کنند. بیشتر این محصولات در گروه میان وعده یا

فست فود قرار می گیرند. غلات آماده صبحانه، با وجود ظاهر بی ضرر، گاه سرشار از شکر، شربت ذرت با فروکتوز بالا، آرد سفید یا ذرت آسیاب شده اند. چپیس، پنک، پنیری، شکلات تخته ای، کیک های میان وعده و کلوچه، نمونه های تجاری و بسته بندی شده اند. رستوران های زنجیره ای نیز سیب زمینی سرخ کرده، ناگت مرغ، شیک و نوشابه را آسان عرضه می کنند؛ خوراک هایی که نه تنها چندان سالم نیستند، بلکه می توانند پرخوری را هم تقویت کنند. آسانی دسترسی، تنها راز محبوبیت نیست. طعم هم زمان شیرین، شور، غنی و خامه ای، مراکز لذت مغز را روشن می کند و میل به لقمه بعدی را برمی انگیزد. جانک فود از این منظر، معجزه مهندسی خوراکی است: خوش طعم، ارزان، سریع و حاضر در فروشگاه، فست فود، سینما و نقاط گوناگون جهان. اما همین جذابیت، بهایی دارد؛ ارزش غذایی اندک در برابر کالری فراوانی که عمدتاً از چربی، شکر و نمک می آید. هله هوله را «کالری خالی» می نامند؛ انرژی اضافی ای که عمدتاً به شکل چربی ذخیره می شود، بی آنکه فیبر، ویتامین و مواد معدنی لازم برای رشد سالم و مبارزه با بیماری ها را فراهم کند. البته فست فود لزوماً در همه موارد مترادف جانک فود نیست. برای نمونه، یک بیگ مک ۲۴ گرم پروتئین، ۲ گرم فیبر و ۲۵ درصد کلکسیم روزانه را تأمین می کند؛ اما ۵۳۰ کالری، ۴۸ درصد چربی اشباع و ۴۰ درصد سدیم روزانه نیز دارد. همراهی آن با سیب زمینی سرخ کرده و کوکاکولا، نشان می دهد چرا بیشتر فست فودها در عمل جانک فود محسوب می شوند.

تعریف دقیق جانک فود

حس دهانی، یکی از ویژگی های متمایز هله هوله های موفق است. خوراکی های پنیری مانند چی توز، طعم پنیری را بدون سسنگینی و چربی پنیسر واقعی عرضه

می کنند و در دهان آب می شوند. این همان چیزی است که یک دانشمند علوم غذایی «چگالی کالری ناپدیدشونده» نامیده است. مغز تا حدی از حس دهانی برای برآورد کالری کمک می گیرد؛ ذوب شدن خوراکی، آن را گمراه می کند تا کل بسته خورده شود. فست فود نیز از همین علم بهره می برد. دهان، چربی سیب زمینی سرخ کرده را تشخیص می دهد، اما گسی نوشیدنی گازدار، حس ناخوشایند چربی را متعادل می کند. حاصل، ترکیبی است که میان شوری و شیرینی تعادل می سازد و خوردن بیشتر را آسان تر می کند. صنایع غذایی سالانه ده ها میلیون دلار برای تحقیق و توسعه ترکیب های مطلوب حس دهانی و تردی هزینه می کنند؛ ترکیب هایی که میل مصرف را برمی انگیزند. علم غذاهای ناسالم به زیست شناسی تکاملی نیز تکیه دارد. مغز انسان در زمان و مکانی تکامل یافت که جست وجوی کالری بیشتر، بخشی از زندگی روزمره بود. انسان همه چیزخوار است و غذاهای متنوعی را هضم می کند، اما انرژی گوشت در هر لقمه از میوه و سبزی بیشتر است. مغز برای شناسایی سریع خوراکی های پرکالری سازوکارهایی ساخته و این سازوکار هنوز فعال است؛ حتی هنگامی که کمبود غذا دیگر مسئله اصلی نیست.

از مهندسی تا عادت

تاریخ جانک فود و فست فود با صنعتی شدن آمریکا درهم تنیده است. پیش از اوایل دهه ۱۸۰۰، غذا تقریباً همیشه در خانه و با مواد کم فرآوری شده، محلی و فصلی تهیه می شد. این به معنای رژیم سالم و متنوع برای همه نبود، اما ایده تنقالات بسیار فرآوری شده و تجاری شده هنوز شکل نگرفته بود. مورخان، صنعتی شدن آسیاب های آرد سفید در دهه ۱۸۲۰ را آغاز دوران جانک فود می دانند. فناوری آسیاب و حمل و نقل، آرد سفید ارزان را به توده

مردم رساند؛ آردی که هنوز پایه نان های برگر کم فیبر و پرکربوهیدرات، کلوچه و کیک است. در جنگ داخلی دهه ۱۸۶۰، سربازان به جیره های انبوه قوطی شده و شیشه ای خو گرفتند و پس از بازگشت، همان راحتی و طعم آشنا را خواستند. کارخانه صنعتی، مردم را از مزارع به شهرها کشاند و فروشندگان، چرخ دستی های خود را بیرون دروازه کارخانه ها پارک کردند تا به کارگران گرسنه خوراک آماده بفروشند. کراکر جک، نخستین جانک فود عمده آمریکایی، در نمایشگاه جهانی شیکاگو در سال ۱۸۹۳ عرضه شد؛ ترکیبی شور و شیرین از پاپ کورن، ملاس و بادام زمینی. دستور آن تازه نبود، اما فردریک ولویس روکهلم با قرار دادن جایزه در هر جعبه و استفاده از بسته بندی مهروموم شده، بازی را بی راهه نقطه قوت محصول بدل کردند. این ترند، کراکر جک را تا سال ۱۹۱۶ به پرفروش ترین میان وعده جهان رساند. تاریخ نویسیدنی های گازدار غیرالکلی به اروپای قرن هفدهم بازمی گردد؛ زمانی که آب گازدار را با آلبیمو و عسل درمی آمیختند. در آمریکا، شربت کوکاکولا و پیپسی کوکلا در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در داروخانه ها ترکیب می شد و به عنوان اکسیر طراوت بخش و کمک کننده به هضم غذا به فروش می رسید. در دهه ۱۹۵۰، فرهنگ خودرو و حومه نشینی، رستوران های درایوتور را گسترش داد و برگر و سیب زمینی سرخ کرده را به رسم آمریکایی تبدیل کرد. در نیمه دوم قرن بیستم، تنوع، ارزانی و فراگیری جانک فود جهش کرد. نوآوری در تولید، بسته بندی، حمل و نقل و بازاریابی، به ویژه برای کودکان، خوراکی نادر را به رژیم ثابت میلیون هانفر بدل کرد. شرکت های بزرگ نیز لشکری از دانشمندان علوم غذایی را به کار گرفتند تا روش های ترغیب مردم به خوردن بیشتر را پیدا کنند.

پیامدهای جسم و روان

مصرف بیش از حد جانک فود با افزایش چاقی و خطر بیماری قلبی، دیابت نوع ۲ و حتی افسردگی ارتباط مستقیم دارد. رژیم سرشار از قند، کربوهیدرات های ساده مانند آرد سفید، سیب زمینی و نوشیدنی شیرین، و چربی اشباع، از دلایل اصلی همه گیری چاقی دانسته شده است. شربت ذرت با فروکتوز بالا که برای شیرین کردن نوشابه و آب نبات به کار می رود، پس از تجزیه، قند خون را بالا می برد. لوزالمعده برای جذب و ذخیره این قند، سریع انسولین آزاد می کند؛ تکرار افزایش قند خون، سلول های تولیدکننده انسولین را فرسوده و دیابت نوع ۲ را ایجاد می کند. دیابت نوع ۲ پیامدهای فراوانی دارد: بیماری قلبی، آسیب دردناک عصبی، آسیب کلیوی، افزایش خطر آلزایمر و عفونت های پا که ممکن است به قطع عضو بینجامد. سلامت روان نیز از رژیم سرشار از قندهای تصفیه شده، گوشت های فرآوری شده و دسرهای لبنی پرچرب اثر می پذیرد. پژوهشگران ارتباطی قوی میان رژیم ناسالم و افسردگی یافته اند. چربی و قند بالا، التهاب و استرس اکسیداتیو مغز را افزایش می دهد و پیام رسانی شیمیایی آن را مختل می کند. بنابراین مسئله جانک فود، فقط ذائقه نیست؛ توازن جسم و ذهن است. این خوراکی ها در سراسر جهان دیده می شوند و ارزان، سریع و در دسترس اند. با این حال، جایگزین کردن آنها با غذاهای مغذی تر، سهم فیبر و ویتامین و مواد معدنی را کاهش می دهد. شناخت این ویژگی ها، معنای انتخاب روزانه را روشن تر می کند.

فست فود و آینده کودکان

متخصصان تغذیه سال هاست درباره سایه سنگین فست فود و هله هوله بر سلامت کودکان هشدار می دهند؛ هشداری که در هیاهوی درخواست یک وعده غذا در رستوران زنجیره ای، اغلب رنگ می بازد. مسئله فقط مخالفت با یک انتخاب لذت بخش یا سخت گیری خانوادگی نیست. خانواده ها با بازاری روبه رو هستند که دسترسی سریع، طعم های پررنگ و وعده های بزرگ را به جای تغذیه متعادل می نشانند. وقتی کودک یا نوجوان برای رفتن به رستوران اصرار می کند، والدین و پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها معمولاً در لحظه تصمیم تنها می مانند؛ اما اتکالی آنان به شواهد علمی می تواند این گفت وگو را از سلیقه شخصی به مسئولیتی روشن در قبال سلامت نسل بعد تبدیل کند. پژوهش های تازه نیز دلیلی محکم برای گفتن «نه» یا دست کم «نه، به این شکل» فراهم کرده اند. آگاهی، قدرتی است که در لحظه اصرار فرزندان، حامی اصلی خانواده ها در برابر فشار تبلیغاتی است. افزایش وزن، نخستین و شناخته شده ترین هزینه مصرف مکرر غذای بیرون از خانه است. اما پایان ماجرا نیست. غذاهای فست فودی و بسیاری از خوراک های رستورانی معمولاً چربی و قند بالایی دارند؛ دو عنصری که مصرف مداومشان می تواند راه را برای بیماری های مزمن هموار کند. یک مطالعه گسترده، پیوند احتمالی الگوهای غذایی با آسم، رینیت یا گرفتگی مزمن بینی، و اگرما را در ۵۰۰ هزار کودک از ۳۱ کشور بررسی کرد. این کودکان در دو گروه سنی ۷ تا ۱۳ سال و ۱۴ تا ۱۷ سال قرار داشتند. نتیجه در هر دو گروه هشداردهنده بود: مصرف فست فود سه بار در هفته یا بیشتر، با افزایش خطر ابتلا یا شدت این عوارض همراه بود. خطر آسم شدید در نوجوانان تا ۳۹ درصد و در کودکان کم سن تر تا ۲۷ درصد افزایش یافت. در نقطه مقابل، خوردن دست کم سه وعده میوه در روز، ظاهراً شدت نشانه های هر سه بیماری را کاهش می داد.

مطالعه ای دیگر، صورت ساده تری از همین واقعیت را پیش چشم می گذارد: کودکان و نوجوانان در رستوران های زنجیره ای و دیگر غذاخوری ها، بسیار بیش از خانه کالری دریافت می کنند. غذا خوردن بیرون از منزل با دریافت روزانه ۱۶۰ کالری اضافی در کودکان کوچک تر و ۳۱۰ کالری اضافی در نوجوانان ارتباط داشت. شاید این ارقام در نگاه نخست کوچک به نظر برسند، اما تکرار آنها در هفته ها و ماه ها، در جهانی که چاقی کودکان به مسئله ای جدی بدل شده است، معنای دیگری پیدامی کند. ممنوعیت مطلق غذا خوردن بیرون از خانه نه واقع بینانه است و نه لزوماً پایدار؛ هدف باید جلوگیری از تبدیل یک انتخاب گاه و بی گاه به عادت معمول باشد. فست فود غذای سالمی نیست و قرار هم نیست باشد، اما حتی در موقعیت های ناگزیر نیز می توان زیان را کمتر کرد. انتخاب آگاهانه، به ویژه وقتی تکرار شود، از بسیاری خطاهای پرهزینه جلوگیری می کند. نخستین قاعده، کنترل نوشیدنی است: آب یا شیر بدون چربی، جایگزین مناسب تری برای نوشابه، آمبیهوهای شیرین، میلک شیک، فراهه و اسموتی است. در انتخاب مخلفات نیز سالاد یا سیب زمینی آب پز، بر سیب زمینی سرخ کرده و حلقه پیاز سرشار از چربی اشباع برتری دارد. سفارش های بزرگ یا «سوپر سایز» باید کنار گذاشته شود و وعده های کوچک تر، از جمله گزینه های منوی میان وعده، ترجیح یابد.

پیوند عمیق میان مصرف بی رویه قند و چربی با اختلالات روانی و التهابات مغزی، هشدار است که نشان می دهد رژیم های غذایی مدرن چگونه زیر ساخت های سلامت انسان را می فرساید

- صاحب امتیاز:**
- موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
- (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
- سردبیر:** زیر نظر شورای سردبیری
- صفحه‌آرا:** محمدرضای رحیمی
- ویراستار:** کوروش اشرفی
- نشانی:** میدان آرژانتین، خیابان احمد قصیر
- خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن:** ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریریه:** داخلی ۱۳۸
- بازگانی:** داخلی ۱۲۲

مکت پیش از کلیک

در عصر پساحقیقت، دکمه بازنشسر در شبکه‌های اجتماعی به سلاحی نامرئی بدل شده که روزانه بی‌درنگ آن را می‌فشاریم. ما اکنون در محاصره سیلابی از اخبار، تصاویر و تحلیل‌ها زندگی می‌کنیم و اغلب تمایل داریم محتوایی را که با سوگیری‌های ذهنی، خشم‌ها یا باورهای پیشین ما همسو است، بدون کمترین تردیدی منتشر کنیم. این شتابزدگی مغرط ریشه در میل روانی ما به تأیید شدن و تعلق به گروه همفکران دارد؛ اما پنهانی این ارضای آتی، آلوده شدن فضای عمومی به اطلاعات مسموم و اخبار جعلی است که زیرساخت‌های اعتماد اجتماعی را هدف قرار می‌دهند. الگوریتم‌ها با هوشمندی نقاط ضعف ما را هدف می‌گیرند و تیت‌رهای احساسات‌برانگیز، خشمگینانه یا به‌شدت دراماتیک را در صدر صفحات ماقرار می‌دهند. در چنین اتمسفری، هر یک از ما به‌عنوان شهروندان دیجیتال، در برابر زنجیره‌ی انتشار اطلاعات مسئولیت سنگینی بر دوش داریم. توقف این چرخه‌ی مخرب نیازمند یک فضیلت ساده اما حیاتی است: مکت پیش از کلیک. این درنگ کوتاه به ما فرصت می‌دهد تا پیش از تبدیل شدن به بازوی اجرایی ماشین دروغ‌پراکنی، محتوا را با رویکردی انتقادی ارزیابی کنیم. حقیقت غالباً فاقد زرق‌وبرق‌های دراماتیک است و همواره با نخستین برداشت‌های هیجانی ما از جهان مجازی انطباق ندارد. برای راستی‌آزمایی اخبار نیازی به تخصص پیچیده یا ابزارهای فنی گران‌قیمت نیست. کافی است چند تکنیک ساده را به عادت ذهنی تبدیل کنیم. نخستین گام، جستجوی منبع اولیه خبر و اطمینان از اعتبار رسانه‌ی منتشرکننده‌ی آن است. گام بعدی، بررسی دقیق تاریخ عکس‌ها و ویدئوهاست؛ چرا که بسیاری از اخبار جعلی با بازیافت تصاویر قدیمی و الصاق آن‌ها به رویدادهای جاری ساخته می‌شوند تا ادراکات ما را مهندسی کنند.

در نهایت، باید به تیت‌رهایی که احساسات تند ما را برمی‌انگیزند، شک کنیم. وقتی خبری بیش از حد هیجان‌انگیز یا خشم‌آور به نظر می‌رسد، احتمالاً تله‌ای برای جلب توجه و هدایت رفتار سیاسی و اجتماعی ماست. پذیرش این مسئولیت فردی و تمرین شکاکیت روشمند، تنها راهکار عملی برای محافظت از سلامت روان جامعه و مقابله با ویروس دروغ در جهان پراشوب دیجیتال است. جامعه گسترده‌تر سازد.

صیانت از حقیقت در دوران کنونی، نه یک انتخاب، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی برای حفظ کبان آگاهی است. ما با هر درنگ، آگاهانه‌علیه‌جهل سازمان‌یافته قیام می‌کنیم و این تنها راه برون‌رفت از وضعیت موجود است. آگاهی فردی ما، سد مستحکمی در برابر هجمه‌ی نظام‌مند اطلاعات نادرست خواهد بود که می‌کوشد خرد جمعی را به مسلخ هیجان ببرد. پس پیش از هر انتخاب، در ساحت قدسی حقیقت درنگ کنیم.

۱۶

صفحه آخر



آن‌سوی ویلچر، جهانی برای زندگی کردن

«زندگی خارق‌العاده ایبلین» ساخته بنجامین ری، روایت جوانی است که در جهان وارکرفت، فراتر از محدودیت‌های جسمانی،

دوستی، عشق و هویت را تجربه کرد

هیوا جهانگرد
روزنامه نگار

در روزگاری که روایت‌های بدبینانه از فناوری و انزوای دیجیتال بر فضای فکری و رسانه‌ای سایه انداخته است، مستند «زندگی خارق‌العاده ایبلین» (محصول سال ۲۰۲۴) همچون پرتوی از نور بر تاریکی این ناامیدی می‌تابد. این اثر درخشان، به کارگردانی بنجامین ری (Benjamin Ree)، فیلمساز نروژی، روایتی تکان‌دهنده و عمیق از زندگی ماتس استین (Mats Steen) است؛ پسر جوانی که با یک بیماری ژنتیکی نادر و تحلیل‌برنده عضلانی (دوشن) دست‌وپنجه نرم می‌کرد. ماتس بخش عمده‌ای از زندگی کوتاه و پر از محدودیت خود را در طبقه پایین خانه پدری و در مقابل مانیتور کامپیوترش گذراند. هنگامی که او در بیست‌وپنج سالگی چشم از جهان فروبست، خانواده‌اش در سوگی عمیق فرو رفتند؛ آن‌ها تصور می‌کردند پسرشان در انزوایی تلخ، بدون دوست و بدون تجربه عشق و ارتباط انسانی از دنیا رفته است. اما پس از مرگ ماتس، والدینش با حقیقت حیرت‌انگیزی روبه‌رو شدند: ماتس در دنیای بازی «جهان وارکرفت» نه یک بیمار محکوم به فنا، بلکه یک ماجراجوی محبوب، یاری‌رسان و تأثیرگذار به نام «ایبلین» بوده است. شبکه‌ای عظیم و عمیق از ده‌ها دوست و همراه که برای سوگواری او گرد هم آمدند، نشان داد که عاملیت انسانی می‌تواند تمام سدهای فیزیکی را در هم بشکند.

عبور از محدودیت‌های جبر بیولوژیک

بنجامین ری، کارگردان این مستند، با مهارتی مثال‌زدنی، مرزهای میان واقعیت فیزیکی و زندگی مجازی را در هم می‌آمیزد. او با دسترسی به هزاران صفحه از چت‌ها، لاگ‌های بازی و نوشته‌های وبلاگ ماتس، جهان ایبلین را به کمک انیمیشن‌های بازسازی‌شده از محیط وارکرفت خلق می‌کند. این مستند که در

جشنواره معتبر ساندنس در سال ۲۰۲۴ برنده جوایز متعددی، از جمله جایزه بهترین کارگردانی مستند سینمای جهان و جایزه تماشاگران، شد و تحسین گسترده منتقدان را برانگیخت، اثری دربارۀ فرار از واقعیت نیست، بلکه درباره خلق یک واقعیت جایگزین و بامعناست. برای ماتس، کیبورد تنها یک ابزار سرگرمی نبود، بلکه اندام حرکتی جدیدی بود که به او اجازه می‌داد از زندان گوشت و استخوان روبه‌زوال خود بگریزد. در آن جهان فانتزی، او دیگر پسری روی ویلچر نبود که نیازمند ترحم باشد؛ او ایبلین بود؛ مردی قدرتمند، دلسوز و حلال مشکلات که می‌توانست مسافت‌های طولانی را بدون، دوستانش را در آغوش بگیرد و به دیگران یاری برساند. این مستند به زیبایی نشان می‌دهد که اراده معطوف به حیات، راه خود را از میان تاریک‌ترین دالان‌های جبر فیزیکی پیدا می‌کند.

خلق جهانی تازه در وارکرفت

این فیلم در تقابل آشکار با نگاه‌های تقلیل‌گرایانه‌به‌فرهنگ‌دیجیتال قرار می‌گیرد. در حالی که بسیاری از تحلیل‌گران اجتماعی، بازی‌های ویدیویی را عامل انزوای نسل جدید می‌دانند، بنجامین ری نشان می‌دهد که یک پلتفرم دیجیتال می‌تواند به بستری برای اصیل‌ترین و خالص‌ترین تعاملات انسانی تبدیل شود. ماتس از طریق آواتار خود با دیگران ارتباطی عمیق برقرار می‌کرد، مشاور روان‌شناختی غیررسمی برای دوستانش بود و حتی در شکل‌گیری و بهبود روابط خانوادگی بازیکنان دیگر نقش اساسی داشت. او در این دنیای پیکسلی، نه‌تنها عاملیت‌زدست‌رفته خود را بازیافت، بلکه به یک مصلح اجتماعی در ابعاد خرد تبدیل شد. تماشای اینکه چگونه اعضای گیلد (Guild) او در بازی، پس از اطلاع از مرگش، از سراسر اروپا به نروژ سفر کردند تا در مراسم خاک‌سپاری‌اش شرکت کنند، یکی از تکان‌دهنده‌ترین لحظات مستند است که مفهوم «دوست مجازی» را بازتعریف می‌کند.

هنر ساختارشکن در خیابان‌های شهر

بنکسی مفهوم عاملیت را در عرصه هنر بازتعریف کرده است. او منتظر دعوت‌نامه نمی‌ماند و فضاهای عمومی را حق مسلم شهروندان می‌داند. در تاریکی شب، دیوارهای سیمانی و سرد را به رسانه‌ای قدرتمند تبدیل می‌کند. این رویکرد ساختارشکن پیام روشنی دارد: هنر متعلق به خیابان و مردم است. بنکسی با انتخاب دیوارهای مخروبه، مرزهای مناطق جنگی یا ساختمان‌های دولتی، نشان می‌دهد که جغرافیا و مکان خلق اثر، بخشی جدایی‌ناپذیر از پیام آن است. او با این کار، حق دیده‌شدن را برای کسانی که صدایشان در هیاهوی رسانه‌های جریان اصلی گم شده، پس می‌گیرد. این هنرمند با زیر پا گذاشتن قوانین شهری مربوط به مالکیت و تخریب اموال عمومی، قانونگذاری‌های طبقاتی را به چالش می‌کشد. وقتی اثر او روی دیواری نقش می‌بندد، آن دیوار دیگر یک مرز مسدودکننده نیست، بلکه به یک پنجره باز رو به آگاهی و تفکر انتقادی تبدیل می‌شود و عبور از انفعال را به ما می‌آموزد.

پیروزی عاملیت انسان بر انزوا

روایت ایبلین تجلی محض ایده «امید رادیکال» است. امید رادیکال در اینجا به معنای انکار محدودیت‌های فیزیکی و نشستن به انتظار معجزه نیست، بلکه یافتن روزنه‌ای است که از طریق آن بتوان در دل تاریکی مطلق، شکلی از زیست معنادار را تجربه کرد. ماتس شرایط وخیم خود را پذیرفته بود، اما تسلیم انفعال نشد. او تصمیم گرفت در زمان کوتاهی که در اختیار داشت، از طریق کلمات و کدهایی که روی صفحه‌تایپ می‌کرد، جهان پیرامونش را تحت تأثیر قرار دهد. این مستند نشان می‌دهد که عاملیت انسان تنها به توانایی فیزیکی در جابه‌جا کردن اشیاء گره نخورده است، بلکه در توانایی او برای دوست داشتن، درک کردن و تغییر دادن زندگی دیگران ریشه دارد. ماتس ثابت کرد که حتی اگر بدنی از کار افتاده داشته باشیم، روح ما می‌تواند در قالب داده‌ها و فرکانس‌ها به پرواز درآید و در قلب انسان‌هایی هزاران کیلومتر دورتر بنشیند.

ستایش شفقت در عصر دیجیتال

مستند درخشان بنجامین ری دعوتی است به بازنگری در قضاوت‌های شتاب‌زده ما درباره زندگی دیجیتال. «زندگی خارق‌العاده ایبلین» فراتر از یک سوگ‌نامه، یک جشن باشکوه برای ستایش شفقت، جامعه‌سازی و همبستگی در عصر اینترنت است. نیاز به ارتباط، عشق و تعلق، نیرومندترین محرک بشری است و انسان‌ها همواره راهی برای ساختن پناهگاهی از محبت پیدا خواهند کرد، حتی اگر این پناهگاه در میان کدهای صفر و یک یک بازی ویدیویی بنا شده باشد. ایبلین با زندگی خود نشان داد که هیچ ابزاری به‌خودی‌خود منزوی‌کننده نیست و این عاملیت انسانی است که تعیین می‌کند آیا اینترنت زندان ما خواهد بود یا بال‌هایی برای رهایی‌مان.

دیوارهای شهر در آثار بنکسی دیگر سطحی خاموش نیستند؛ آن‌ها به رسانه‌ای برای نقد قدرت و بیدار کردن افکار عمومی بدل شده‌اند

نقد کوبنده سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی

یکی از محوری‌ترین مضامین آثار بنکسی، حمله بی‌رحمانه به نظام سرمایه‌داری است. او مصرف‌گرایی لجام‌گسیخته را همچون یک بیماری مدرن به تصویر می‌کشد که هویت‌انسانی را در خود می‌بلعد. در دنیایی که ارزش انسان‌ها میزان خریدشان سنجیده می‌شود، بنکسی با تصاویر طنزآمیز و گزنده، پوچی این چرخه بی‌پایان را نمایان می‌کند. او نشان می‌دهد که برندهای بزرگ و تبلیغات فریبنده، آزادی واقعی را از انسان‌ها سلب کرده‌اند. در نگاه او، مراکز خرید به معابد جدیدی تبدیل شده‌اند که در آن‌ها انسان‌ها عاملیت خود را به پیشگاه کالاهای غیرضروری قربانی می‌کنند. بنکسی با به‌سخره‌گرفتن نمادهای تجاری و ترکیب آن‌ها با موقعیت‌های متناقض، مخاطب را به مکت و بازنگری در عادات مصرفی خود وامی‌دارد. او به‌صراحت بیان می‌کند که سرمایه‌داری، نه‌تنها منابع زمین، بلکه روح و خلاقیت انسان را نیز غارت می‌کند و راه‌هایی در آگاهی و امتناع از این مصرف‌کور کورانه است.

• یک‌شنبه ۱ شهریور ۱۴۰۵ • شماره ۵۴۱

زوال معنادر عصر داده

مروری بر کتاب «بحران روایت»

بیونگ چول هان، فیلسوف معاصر، با نثری که هم‌زمان شاعرانه، ادبی و به‌شدت کوبنده است، در کتاب «بحران روایت: چگونه اطلاعات، داستان‌گویی را نابود می‌کند؟» به واکاوی یکی از بنیادی‌ترین رنج‌های انسان مدرن می‌پردازد. او در این اثر درخشان نشان می‌دهد که در عصر تسلط فناوری‌های دیجیتال، ما توانایی قصه‌گویی را از دست داده‌ایم. جهان امروز ما با سونامی بی‌وقفه‌ی اطلاعات و داده‌های خامی محاصره شده است که هیچ پیوند ارگانیک و معناداری با یکدیگر ندارند. در این هیاهوی کرکننده، روایت‌ها که روزگاری ستون فقرات فرهنگ، هویت و معنای زندگی بشر بودند، جای خود را به قطعات پراکنده و زودگذر اطلاعات داده‌اند. هان استدلال می‌کند که اطلاعات، برخلاف قصه، فاقد عمق و تداوم است؛ اطلاعات تنها برای لحظه‌ای می‌درخشد، مصرف می‌شود و سپس به‌سرعت فراموش می‌گردد.

انسان‌ها همواره از طریق روایت‌ها جهان را درک کرده‌اند. روایت، تجربه‌های پراکنده زندگی را به هم متصل می‌کند و به آن‌ها انسجام، هدف و جهت می‌بخشد. اما در فرهنگ دیجیتال کنونی، ما در دریایی از داده‌ها غرق شده‌ایم، درحالی‌که از فقر معنا رنج می‌بریم. هان با ظرافت بی‌نظیری توضیح می‌دهد که با وجود دسترسی بی‌سابقه به اخبار، آمار و پیام‌های بی‌پایان، احساس خلأ، اضطراب و سرگشتگی در وجود انسان مدرن ریشه دوانده است. دلیل این امر روشن است: اطلاعات نمی‌تواند جایگزین قصه شود. داده‌ها شاید بتوانند وقایع را ثبت کنند، اما هرگز نمی‌توانند به آن‌ها معنا تزریق کنند. مادر پلتفرم‌های اجتماعی مدام در حال تبادل اطلاعات هستیم، اما هیچ داستان مشترکی نمی‌سازیم. این فقدان روایت مشترک، به انزوای عمیق‌تر و فروپاشی پیوندهای اجتماعی منجر شده است.

نویسنده در ادامه نقد ساختاری خود به پدیده «داستان‌سرایی» در دنیای سرمایه‌داری متأخر نقد می‌کند. او معتقد است آنچه امروز در تبلیغات، بازاریابی و شبکه‌های اجتماعی تحت عنوان داستان‌سرایی یا «استوری‌تلینگ» به خورد مخاطب داده می‌شود، روایت اصیل نیست، بلکه صرفاً ابزاری زیرکانه برای فروش بیشتر و مصرف‌گرایی است. این روایت‌های جعلی و تجاری فاقد قدرت رهایی‌بخش قصه هستند و تنها به‌عنوان کاتالیزوری برای تسریع چرخه مصرف‌عمل می‌کنند. روایت اصیل نیازمند زمان، درنگ، سکوت و گوش سپردن است؛ مفاهیمی که در عصر شتاب‌زدگی دیجیتال و فرهنگ کلیک، به‌شدت کمیاب و حتی منسوخ شده‌اند. گوش‌های هوشمند ما را به ماشین‌های پردازش داده تبدیل کرده‌اند که فرصتی برای تأمل و یافتن رشته‌های معنا باقی نمی‌گذارند؛ در نتیجه، زندگی از یک پیوستار معنادار به مجموعه‌ای از نقاط گسسته تبدیل شده است.

کتاب هان به زیبایی نشان می‌دهد از دست رفتن روایت، تنها یک بحران فردی نیست، بلکه یک فاجعه‌ی جمعی است. جوامعی که نتوانند داستان‌های مشترک خلق کنند، در برابر قطبی‌سازی، خشم و فروپاشی بسیار آسیب‌پذیر خواهند بود. الگوریتم‌ها با فیلتر کردن جهان بر اساس سوگیری‌های شخصی، ما را در حباب‌های اطلاعاتی منزوی می‌کنند و امکان شکل‌گیری یک روایت کلان و هم‌بسته‌ساز را از بین می‌برند.


بحران روایت
- نویسنده: بیونگ چول هان - مترجم: کوروش غنیون - تعداد صفحه: ۱۲۰ - قیمت: ۱۵۷ هزار تومان